

نقوش زنان در احوال و افکار و آثار اقبال  
رساله تحقیقی برای اخذ مدرک ایم فیل در دانشگاه داکا



پژوهشگر/نگارش:

حمیرا یاسمین

دانشجوی ایم فیل

بخش زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه داکا، بنگلادش

شماره ثبت نام: ۲۰۰۴-۰۵/۴۶۳

استاد راهنما:

سرکار خانم دکتر کلثوم ابو البشر مجومدار

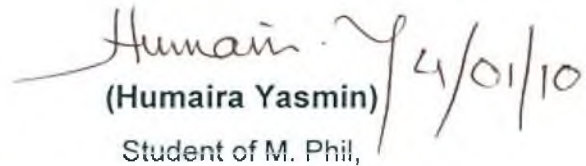
پروفسور، بخش زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه داکا، بنگلادش

دانشگاه داکا، بنگلادش

ژانویه ۲۰۱۰

I Humaira Yasmin do hereby declare that the thesis entitled "NAQUSHE ZANAN DAR AHWAL O AFKAR O AASAR-E-IQBAL" (ROLE OF WOMEN IN LIFE, THOUGHTS AND WORKS OF IQBAL) is my own research work and it has not been submitted before by me and no degree or diploma or distinction has been conferred on me, either in this University or in any other University for the same.

  
(Humaira Yasmin)  
Student of M. Phil,

Department of Persian Language & Literature  
University of Dhaka

Registration number: 463/2004-05

This is to certify that the M. Phil thesis entitled "NAQUSHE ZANAN DAR AHWAL O AFKAR O AASAR-E-IQBAL" (ROLE OF WOMEN IN LIFE, THOUGHTS AND WORKS OF IQBAL) is an original research work done by Humaira Yasmin, under my supervision for the award of M. Phil Degree in The Dep. of Persian Language & Literature, University of Dhaka.

It is further certified that this work has not been submitted to any other University for any other degree.

*Kulsoom A. Bashir 04.01.2010*

Dr. Kulsoom Abul Bashir Mazumder

Supervisor And Professor

Department of Persian Language & Literature

University of Dhaka, Bangladesh

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تقدیم

به دختران عزیز من

زهرا شهباز

زینت شهباز، و

مشام زهرا



دکتر علامہ محمد اقبال

”هرچند من مملکتی ندارم، ولی اگر مملکتی بدست آورم و به من بگویند که از میان اقبال و آن مملکتی یکی را انتخاب کن، من حتماً اقبال را انتخاب خواهم کرد.“

فرموده: قائد اعظم محمد علی جناح

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

پیش گفتار

۱

بخش اول

۲

احوال و آثار و افکار اقبال

بخش دوم

زنان در احوال اقبال

۱۳

(۱) زنان درون خانه اقبال

۱۴

۱. امام بی بی - مادر اقبال

۱۶

۲. فاطمه بی بی - خواهر اقبال

۱۶

۳. طالع بی بی - خواهر اقبال

۱۷

۴. کریم بی بی - خواهر اقبال

۱۸

۵. زینب بی بی - خواهر اقبال

۲۰

۶. کریم بی بی - زوجه اول اقبال

۲۱

۷. سردار بیگم - زوجه دوم اقبال

۲۴

۸. مختار بیگم - زوجه سوم اقبال

۲۵

۹. معراج بیگم - دختر اقبال

۲۶

۱۰. منیره بیگم - دختر اقبال

۲۹

۱۱. وسیمه بیگم و عنایت بیگم - دختران برادر اقبال

۲۹

۱۲. مهتاب بی بی - زوجه برادر اقبال

۳۰

۱۳. رحمت بی بی

۳۰

۱۴. دورس احمد

۳۶

(ب) زنان برون منزل اقبال

۳۸

۱. آنی بسنت

۳۸

۲. امت المسعود

۴۰

۳. امرتا واندررا

۴۰

۴. امیر بیگم

- ۴۱ .۵ ایلیت خانم
- ۴۱ .۶ ایماویگی ناست، فراؤلین
- ۴۳ .۷ بیگ، میس
- ۴۴ .۸ پیران دتی
- ۴۴ .۹ حجاب بیگم
- ۴۴ .۱۰ خالدہ ادیب خانم
- ۴۵ .۱۱ ران فراؤلین
- ۴۵ .۱۲ روزیتہ فاربیز
- ۴۵ .۱۳ سروجنی نایدو
- ۴۶ .۱۴ سلوستر، میس
- ۴۶ .۱۵ سینی شل، فراؤلین
- ۴۶ .۱۶ شول، میس
- ۴۷ .۱۷ صوفیہ جندان بامبا، راجکماری
- ۴۸ .۱۸ عبد السلام، خانم
- ۴۸ .۱۹ عطیہ فیضی
- ۵۳ .۲۰ فاطمہ العابد، خانم
- ۵۳ .۲۱ فاطمہ بیگم
- ۵۳ .۲۲ فاطمہ جناح
- ۵۳ .۲۳ کریستابل جوج
- ۵۴ .۲۴ کمولا و رمولا
- ۵۴ .۲۵ کنتس کارنیوالی
- ۵۴ .۲۶ گوتسمین، فراؤلین
- ۵۴ .۲۷ لثیق بیگم خانم سر اکبر حیدری
- ۵۵ .۲۸ لیوی، پروفیسور
- ۵۵ .۲۹ مارگریٹ فارقوہرسن
- ۵۶ .۳۰ ہاتوگ، لیدی
- ۵۶ .۳۱ ہاشم اسمعیل، بیگم
- ۵۶ .۳۲ ہیرن پروفیسور



بخش سوم

یادکرد زن در شعر اقبال

۶۳

(۱) زنان معروف در شعر اقبال

۶۵

۱. والدۀ اقبال - امام بی بی

۶۵

۲. حوا

۶۶

۳. خاتون طی

۶۷

۴. زلیخا

۶۷

۵. زهرا، حضرت فاطمه بنت محمد

۷۰

۶. سردار بیگم

۷۰

۷. سلمای عرب

۷۰

۸. شرف النساء بیگم

۷۲

۹. شهاب الدین خانم

۷۳

۱۰. شیرین

۷۴

۱۱. طاهره خاتون عجم

۷۵

۱۲. عطیه فیضی

۷۶

۱۳. فاطمه بنت خطاب

۷۷

۱۴. فاطمه بنت عبد الله

۷۸

۱۵. کلثوم - ام عمرو

۷۸

۱۶. لیلی

۸۰

۱۷. مختار بیگم

۸۰

۱۸. مریم

۸۱

۱۹. ممتاز

۸۲

۲۰. میان احمد دولتانہ، بیگم

۸۲

۲۱. نادره مسعود

۸۲

۲۲. ملکہ وکتوریا

۸۴

۲۳. ہاجرا، زوجہ حضرت ابراہیم (ع)

(ب) زنان فرضی در شعر اقبال

- ۸۹ .۱. بنات آشیان
- ۸۹ .۲. تیموری شاهزادی
- ۹۱ .۳. زن مجاهد
- ۹۲ .۴. حور
- ۹۸ .۵. رقاصه
- ۹۹ .۶. سروش
- ۱۰۱ .۷. شاهزادی گلها
- ۱۰۲ .۸. نازلی بیگم
- ۱۰۲ .۹. نیه مریخ
- ۱۰۸ (ج) ترکیبات، اصطلاحات و تشبیهات در شعر اقبال درباره زن
- ۱۱۷ (د) منظومه های اقبال درباره زن

بخش چهارم

- ۱۲۲ جایگاه زن در فکر و اندیشه های اقبال
- ۱۲۴ .۱. مادر: زن ایده آل
- ۱۲۶ .۲. زن و تنظیم خانواده
- ۱۲۷ .۳. ارتباط مرد و زن
- ۱۳۰ .۴. نقش زن در آبادانی ملت
- ۱۳۱ .۵. حقوق زنان
- ۱۳۵ .۶. زنان و کسب علوم
- ۱۳۶ .۷. زن و مسئله حجاب
- ۱۳۸ .۸. آزادی نسوان و تمدن فرهنگی
- ۱۴۲ .۹. تصور نازن در نظر اقبال

بخش پنجم

مجموعه شعر اقبال درباره زن

- ۱۴۸ (ا) شعر اقبال درباره زنان در کلیات فارسی
- ۱۶۰ (ب) شعر اقبال درباره زنان در کلیات اردو

۱۶۹	(ج) شعر اقبال دربارهٔ زنان در کلیات باقیات شعر اقبال اردو
۱۸۳	● نتیجه
۱۸۷	● عکسها
۱۸۸	ا. عکسهای زنان درون خانه اقبال
۱۹۶	ب. عکسهای زنان بیرون منزل اقبال
۲۰۲	ج. عکسهای زنان در شعر اقبال
۲۰۴	د. عکسهای نامه ها و نوشته های اقبال
	● فهرستها
۲۰۷	فهرست اعلام
۲۱۲	فهرست اماکن
۲۱۵	شجرهٔ نسب اقبال
	● منابع و مأخذ
۲۱۷	منابع اردو
۲۱۸	منابع عربی
۲۱۸	منابع فارسی
۲۱۹	منابع انگلیسی
۲۲۱	● Abstract of Thesis

## پیش گفتار

بنام خداوند بخشنده مهربان

امروز همان فردایست که دیروز نگرانش بودم.

خدا را شکر که پایان نامه به پایان رسیده و دلیل آن این پیش گفتار است. هرچند این حرفها برای خواننده پیش گفتار می باشد ولی برای نویسنده پس گفتار است. و من هم پس از اتمام کار تحقیق قلم برای این مقدمه پایان نامه برداشته ام. الان قرار شده است که احوال آن سفر را که در طی تکمیل این پایان نامه در پیش گرفتم بیان کنم.

با وجود اینکه دانشجوی علوم بوده ام و درجه لیسانس در رشته حیوان شناسی، گیاه شناسی و روان شناسی گرفته ام، ولی بعد ها جاده تحصیلات علمی ام بسوی اندوختن زبان و ادبیات فارسی کشیده شد. و هنوز در یاد من است وقتی که دوازده سال پیش بتاريخ ۵ ژانویه ۱۹۹۷م نخستین گام در موسسه ملی زبان های نوین نهادم، من به عنوان شغل فراغت شروع به یاد گرفتن زبان فارسی کردم. می دانستم که فارسی زبان قدیم ما مسلمانان شبه قاره بوده است و بر زبان اردو نیز تاثیر عمیق داشته است گاه گاهی از پدر بزرگوار نیز شعر حافظ و مولوی به گوش ما می رسید. ولی شاید این شیرینی زبان فارسی بود که مرا با خود پیوسته کرد. چنانکه اقبال درباره شیرینی زبان فارسی گفته است:

گرچه هندی در عذوبت شکر است      طرز گفتار دری شیرین تر است

و دوستان من خوب می دانند من شیرینی را چقدر دوست دارم. نمی دانم کی و چگونه جنون رشته علوم از سر من رفت و من گرفتار سحر زبان و ادبیات شدم. از آن وقت تا الان لطف اندوختن شیرینی زبانی فارسی جاری و ساری است.

این هم از خوش بختی های من بود که همسرم چند سالی به سفارت پاکستان در بنگلادش مأمور شد تا من بتوانم تحصیلاتم را در دانشگاه داکا- که آکسفورد آسیاست - ادامه بدهم.

در راه تحقیق و بررسی، برای نوشتن رساله تحقیقی برای ایم فیل (M.Phil)، نخستین گام انتخاب موضوع تحقیق بود. این امر از همیشه بر من فاش بود که به امید خدا در شعر فارسی، بجای نثر فارسی، تحقیق خواهم کرد. چون گرایش به هنر های زیبا دارم شعر همیشه مرا بیشتر تحت تاثیر

گذاشته است. شعری را که از حیث لفظ و معنی ارزش داشته باشد خیلی دوست دارم. هر کس که ذوق لطیف دارد شعر دوست می باشد. دکتر صبور در کتاب خود "صدف" شعر و شاعر را چه خوب وصف کرده است:

"قطره شبنم که بر برگ می درخشد، گوهری که بر گونه یتیم می لرزد، سخنی که بر دل ریش مرهم می شود، فکری که تن را می گدازد و به آسمانها می رود، کلامی که روح را از این عالم بر می گرداند و با فرشتگان هم آهنگ می کند، شعر است.

آنکه در سپیده صبح، دل پاکان و روی خوبان را می بیند، آنکه از وزش نسیم صحبت دور افتادگان را می شنوند و از دیدن گل آرزوهای خواب رفته اش بیدار می شود، صاحب حالی که از افتادن برگ درخت دگرگون می گردد، آنکه از قصه محبت و نیکی و فداکاری، گلویش از ذوق می گیرد و از ظلم و بیداد و بی حیایی، اشکش در دل می ریزد، مثل همه نیست، شاعر است."

پس من هم خواستم که در باره چیزی تحقیق کنم که مثل همه نباشد. در دوران درس خواندن، با افکار شاعران گوناگون برخورد می برای من اقبال مثل همه نیست. اقبال یک شاعر آفاقی و دارای فکر جهانی است و هر چند اقبال شاعر ملی پاکستان است، ولی چه هند و چه بنگلادش، چه ایران و چه افغانستان، چه آلمان و چه انگلستان، در این تمام سرزمین ها اقبال شناسان وجود دارند. برای من اقبال، از زمانه آغاز تدریس مقدماتی منظور نظر بوده است. شور و شوق و حرکت و جوش که ویژگی شعر اقبال است همیشه یک محرک قوی است برای من. آن حرکت که از نظر او جانمایه هستی است

هستم اگر می روم، گر نروم نیستم

چون شعر او را می خوانید، گویی خود را بر پشته های موج سوار می بینید. همه چیز در آن تپنده است. پیام اقبال به خوانندگان گرمی می دهد. از کودکی این دعای منظوم اقبال زبان زد ماست که: "یا رب دل مسلم را آن آرزوی زنده بده که قلب او را گرم کند و روحش را به تپیدن وادار بکند." هر چند در کودکی معنی آن "آرزوی زنده" بر ما روشن نبود ولی باز می توانیم گرمی قلب را حس کنیم.

بسیاری از اندیشمندان جهان در باره اقبال سخن پردازی نموده اند و آثار و بررسی های پر ارزشی بدست خوانندگان داده اند. شاید این قطار پژوهشگران فکر و اندیشه اقبال لامتناهی است.

شاید اقبال تنها کسی از شعرای جهان است که درباره او از همه بیشتر کارهای پژوهشی و بررسی انجام شده است. و الان هم جاری است. اقبال در یای ژرف است و گوهرهای مضامین بدیع در عمق آن پوشیده است. اقبال شناسی پایان نرسیده است و سخن پردازی در شخصیت و فکر اقبال ممکن است.

آرزو، مادر تب و تاب و تب و تاب مادر جستجو، و جستجو مادر مقصود شناخته می شود. چون آرزوی شدید داشتم که در فکر و اندیشه اقبال تحقیق بکنم پس به آرزوی خود رسیدم چون خواستن توانستن است سپس به این موضوع تلاش من تمام شد: "نقش زنان در احوال و آثار و افکار اقبال". این موضوع هر سه جنبه تحقیق درباره اقبال در خود دارد هم شخصیت اقبال، هم شعر اقبال و هم فکر و اندیشه اقبال. ولی چرا این موضوع؟ اول این که چون من خود زن هستم و اعتقاد دارم که تنها با شناخت خویش است که ما بر خود مسلط می شویم و تسلط بر خود، ما را از غلامی یعنی چیرگی دیگران باز می دارد. آن شاعر بی همتا که او را راهنمای خود دانم آخر درباره وجود زن چه نظریات دارد؟ و چنانکه گفته معروف است: در پشت کامرانیهای هر مرد یک زن کارفرما است. پس فکر می کردم آن چه کسانی هستند که در پشت این شاعر جهانی کارفرما هستند؟ و در خود شعر اقبال چه پیام هایی درباره زنان وجود دارد؟ یا آیا در شعر اقبال از زنان ذکر شده یا نه؟ برای یافتن پاسخ تمام این سؤالات این تحقیق را لازم می دانم. ولی من یک دفعه به این نتیجه نرسیدم بلکه این موضوع تحقیق از همیشه در نظر من بود. من چون در آغاز ثبت نام در دانشگاه داکا بعنوان دانشجوی دکتری کردم ولی بعلت کمبود فرصت چون اقامت ما در این کشور فقط کم و بیش برای سه سال است سپس آن حد را در نظر گرفته به ام فیل اکتفا کردم. پیش از این، دو عنوان دیگر در نظر داشتم. یکی بود "فلسفه عشق از دیدگاه اقبال و مولانا رومی" و دیگری "تذکره مشاهیر عالم در شعر اقبال". ولی این کارهای تحقیقی برای دکتری کافی بودند ولی برای ایم فیل وسیع تر بود. سپس استادان به من توصیه کردند که به موضوعی پردازم که برای ام فیل کافی باشد و زیاد گسترده نباشد. این موضوع "پیام اقبال درباره زن" قبلاً در فکر من هم بود. چون به توصیه آقای دکتر عبد الواحد، دانشمند و اقبال شناس معروف بنگلادش برای مجله "اقبال شنگشاد" یک مقاله نوشته بودم به زبان انگلیسی بعنوان "پیام اقبال برای زن در شعر اقبال". در طی نوشتن این مقاله شروع به فکر کردم

که هیچ تالیفی در دست نداریم که افکار اقبال در این مورد در آن جمع باشد. پس آن مقاله مقدمه این کار تحقیق شد.

اقبال یک شاعر جهان دیده و مردم شناس بود و مسافرت‌های زیادی به کشور های خارجی هم نموده است. پس کینوس (canvas) فکر وی وسیع تر است. من هم در مشرق و مغرب مسافرت‌ها نموده ام و با زنان انگلیسی و ایرانی و عرب، آشنایی دارم و افزوده بر آن شوهر من کارمند دفتر خارجه است و باز هم من فرصتی دارم که با زنان دیپلمات‌های کشورهای گوناگون ارتباط داشته باشم. در طی اقامت ما در داکا برنامه های گوناگون برای من پیش آمد که آنجا به عنوان خانم یک دیپلومیت شرکت داشته باشم. یکی از آن که برای من هم جالب بود، "جشن روز زن" بود. خانم سفیر محترم ایران در داکا، خانم های زیادی را به منزل شان دعوت کردند. آنجا خانم‌های دیپلومیت از مراکش، برونائی، سری لانکا، پاکستان، و غیره و خانم‌های دانشور بنگلادش حضور داشتند. می خواهم چکیده سخنرانی سرکار خانم بهناز فرازنده را زینت این بخش پیشگفتار خود بکنم که وضع زن اسلامی را در برابر زنان کشور ها و مذاهب دیگر بیان کردند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خانم های محترم، دیپلمات‌ها، اندیشمندان و خواهران.

السلام علیکم ورحمه الله و بركاته

هر چند مجامع بین المللی ۸ مارس را تنها به عنوان روز زن می نامند، اما نام زن و کلمه مقدس مادر در فرهنگ اصیل ایران اسلامی هم آغوش یاد و خاطره حضرت فاطمه زهرا (س) است بنابر این ایرانیان با توجه به اهمیت جایگاه زن در خانواده به عنوان همسر و مادر و به پاس گرامیداشت روز تولد یگانه دختر پیامبر اعظم، حضرت زهرا (س) این روز را به عنوان روز زن و روز مادر اعلام می دارند.

سالروز میلاد خجسته فاطمه زهرا (س) سرور بانوان جهان عطای خداوند سبحان، کوثر قرآن، همتای امیر مومنان و الگویی بی بدیل تمام جهانیان بر همه زنان عالم مبارک باد. بزرگ بانویی که مهر آمیزترین حکمت الهی، کوثر خاتم شد تا پایان یک رسالت را به آخر رساند، تا به فضل خدا، عطای وجودش در وسعت بی کران

عطش ما جاری شود، تا آنگاه بتوانیم از همه سراب‌ها رها شویم و از چشمه حقیقتش سیراب، با این که کمتر کسی به کنه وجودی او رسیده، ولی برای تشنگان حقیقت امکان دست‌یابی به ایشان از طریق علم و عمل به گفتار و سیره آن صدیقه کبری میسر است.

#### شأن و منزلت زن

زن در جاهلیت پیش از اسلام، در بدترین دوران عمر خود به سر می‌برد. در سرزمینی که برای زنان حقوق طبیعی و شئون انسانی قائل نبودند. نور اسلام درخشیدن گرفت و زن را از افکار جاهلی خلاصی بخشید و او را به عروج ملکوتی و افق‌های روشن نایل گردانید. آری، زن حقیقتی است که در طول تاریخ فراز و نشیب‌های فراوانی را تحمل کرده و از زنده به گور شده تا خدایی شدن را به خود دیده است.

آنگاه که اسلام در آسمان تاریخ جاهلیت درخشید، به زن عزت بخشید. فرزند دختر را حسنه و برکت خواند و زنان را ریحانه معرفی کرد. زن غیر از حقیقت انسانی، چهره‌های مختلف دیگری را نیز در خود نهفته دارد که باید آن جلوه‌های مختلف کشف و آن صورت‌های گوناگون هویدا شود تا آن گونه که هست، شناسائی و معرفی گردد.

#### الگو در قرآن

قرآن کریم، پیامبر اسلام را الگو و انسان کاملی معرفی می‌کند و در این جهت میان زن و مرد فرقی نیست، ولی خلق و خوی ویژه زنانه و احساسات لطیف و عواطف رقیق زن و مسئولیت‌هایی که در نظام آفرینش بر دوش او نهاده شده، ایجاب می‌کند که زنان نیز، الگویی کامل و اسوه‌ای بی‌بدیل از جنس خود داشته باشند تا بتوانند آنچه را از زن انتظار می‌رود و قرآن و سنت نیز آنها را تأیید می‌کند در سیره اخلاقی، اجتماعی و خانودگی آنان تبلور یافته بنگرند و به او تأسی جویند. بی‌تردید، زهرای مرضیه (ع) نسخه وجودی پیامبر اکرم (ع) است ولی در این نسخه



وجودی، مسائلی بیشتری برای زنان تبلور یافته که در عرصه خانواده و قلمرو اجتماعی مفیدتر و آموزنده تر است.

مقام زن در فرهنگ و حی:

زن در فرهنگ اسلامی ما، مظهر قداست و پاکی موجب خیر و برکت شناخته شده و از ارزش و احترام فوق العاده ای برخوردار است. هویت زن، هویت جامعه است و در واقع ارزش گذاشتن به زن و کمالات و خدمات بی پایان او، ارزش نهادن به همه جامعه است. این ارزش قائل شدن برای زن، فقط در دین مبین اسلام نیست و به طور کلی در فرهنگ و حی از زن به عظمت یاد شده است. برای نمونه می توان به داستان حضرت مریم اشاره کرد. مریم مقدس، تجلی گاه یکی از بزرگترین اعجاز های آسمانی معرفی می شود و وجود عیسی (ع) یکی از تجلیات کمال روحانی این زن به شمار می رود. مریم، با تقوا و درایت بود و لحظه ای از توجه به پروردگارش باز نمی ماند و بر اثر همین فضائل، آغوشش مهد پرورش عیسی مسیح گردید.

زن مربی بشریت

الغیای حقوق خانواده در اسلام، بر پایه محبت پی ریزی شده و نقش آفرین هستی، زن را نقش آفرین تاریخ آفریده است. زن مربی بشریت است و کانون تربیت خانواده، بدون این مربی شایسته، زنگ سعادتمند نخواهد دید و خانه، حضور مسئولانه و مدیرانه مادری کاردان را می طلبد. این نقش نمی تواند تشریفاتی یا حتی قراردادی باشد و حق تعالی در نظام زیبا و حکیمانه آفرینش زن را در چنین جایگاهی قرار داده است. زن کانون هستی و پایگاه مهر ورزی و عشق خانواده، مرکز آموزش صفا، صمیمیت، ایثار و عطوفت به همگان است.

زن، خانواده، جامعه

بی تردید سعادت هر جامعه، در گرو سعادت خانواده های آن است. خانواده، کانون پرورش نسل آینده است و زن در خانواده، مرکز اصلی مهر و عاطفه می باشد. کمبود عواطف در جامعه، زندگی افراد را خشک و بی روح می کند و نسل

بعد را روز به روز از سعادت فردی و اجتماعی دور می سازد. امام خمینی (ره) که با قیامش، حیاتی دوباره به شخصیت زن ایرانی بخشید، در پیامی زن را به عنوان مری اصلاح و فساد یک جامعه معرفی می فرماید: نقش زنان در عالم، از بزرگی های خاص برخوردار است. اصلاح و فساد یک جامعه، از اصلاح و فساد زنان در آن جامعه سرچشمه می گیرد. زن یکتا موجودی است که می تواند از دامن خود افرادی به جامعه تحویل دهد که از برکاتشان نه تنها یک جامعه، بلکه جوامع به استقامت و ارزش های والای انسانی دست یابند و می تواند به عکس آن باشد. با تشکر از همه شما؛ خدا حافظ.

پس می خواهم که فکر اقبال را بررسی کنم آن شاعر مشرق و غرب شناس چه تفکرات دربارہ وجود زن در این جهان دارد، تا من نیز بهتر خودم را بشناسم. اقبال بر تربیت و تهذیب فردی اصرار دارد. سپس امکاناتی داشتم که بعد از این تحقیق برای تربیت و تهذیب خود من خواهم پرداخت و این تحقیق برای دیگران هم در خور اعتنا خواهد باشد و این جهان وجود زن را از نظر اقبال که البته نظریه اسلامی است بیشتر خواهد شناخت. و شاید که در سراسر جهان وجود زن تقویت خواهد گرفت و نه فقط زنان بلکه مردان نیز مقام والای زن را خواهند دریافت. مطالب دیگری که اینجا باید راجع به آن چند جمله گفته شود، روش تحقیق است، که بنده در تهیه مطالب کتاب اختیار کرده ام. در آغاز کار بر من روشن بود که منابع و مأخذ زیادی در این مورد در داکا پیدا نمی شود و اگر هست بیشتر بزبان بنگالا است و از پاکستان آوردن هم آسان نیست. ولی:

#### عشق بادشوار ورزیدن خوش است

چون با کار خود عشق می ورزم پس این چالش را رو برو شدم هرچه بیشتر آمادگی. این رساله مبتنی بر منابع معتبر است. من سعی کرده ام که از نظر نقل مطالب و استناد به موضوعات مأخذ دست اول را مورد استفاده قرار دهم. از کتابخانه های مختلف، بویژه کتابخانه سفارتخانه پاکستان در داکا، کتابخانه دانشگاه داکا، کتابخانه خانه فرهنگ ایران در داکا، کتابخانه بخش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه داکا و ذخیره کتب شخصی بعضی از استادان، بویژه سرکار

سراجی

خانم کلثوم ابوالبشر و آقای دکتر طارق اسراخ گرفتیم و با تأمل و دقت لازم، مطالب را استخراج کردم. در حصول کتب از همه بیشتر اقبال اکادمی، در لاهور پاکستان یاورمن شد و هر کتابی که من نام بردم آنها حاضر کردند. و این کمک با توجه به بعد مسافت وقت گیر بود ولی غیر از آن چاره ای نبود.

در ترتیب مطالب رساله کوشش کرده ام که تمام معلومات مانند سلسله زنجیر با یکدیگر ارتباط داشته باشند. برای نوشتن این رساله من از منابع چهار زبان استفاده کرده ام. چون درباره این فکر اقبال در فارسی زیاد کار انجام نشده است و در زبان اردو هم در کتابها پراکنده است اگرچه کوشش نموده شد که هر چه ممکن باشد بیشتر جنبه های احوال و فکر اقبال را شامل تحقیق کنم. همان طور که از عنوان این پایان نامه روشن است که این کار تحقیق بطور کلی مشتمل بر سه بخش مهم درباره احوال و آثار و افکار اقبال است. ترتیب مطالب در این رساله این چنین می باشد:

در بخش اول احوال و آثار و افکار اقبال را به اختصار بیان کرده ام؛ چون این احوال در کتابهای بیشتری با تفصیل بیان شده است ولی لازم می دانم که در آغاز خواندن این مقاله، خواننده باید از احوال عمومی اقبال یا خبر باشد تا مطالب بعدی در این رساله را با زندگی وی مطابقت دهد.

بخش دوم درباره احوال و نقش زنان است که در حیات اقبال وجود داشتند. و این بخش باز هم در دو جزو تقسیم شده، یکی دارای معلومات از زنان درون خانه اقبال است که از قبیل خویشاوندان اقبال و اهل خانه وی بودند. در این جزو از چهارده خانم یاد شده است و در جزو دیگر این بخش معلوماتی از زنانی فراهم آوردم که بیرون منزل اقبال، با او آشنایی داشتند. فهرست های این زنان کمی طولانی است. اقبال در اروپا با خانمهای اروپای آشنایی داشت، و در مسافرتها گوناگون با خانمهای معروف جهان ملاقات کرد و بعضی زنان خانمهای دوستان اقبال هستند و غیره

بخش سوم همان گونه که از عنوان آن پیداست، مشتمل بر بررسی آثار اقبال است و بیشتر آثار منظوم اقبال، چون در نثر فقط چند سخنرانی و مقالات اقبال، معلوماتی درباره فکر اقبال در این مورد فراهم می آورد. در شعر اقبال ذکر زنان معروف جهان بچشم ما می خورد. و علاوه بر آنان کردار های تخیلاتی نیز اقبال اختراع کرده است برای بیان مطالب خود. در این بخش ذکر مختصر از ترکیبات و اصطلاحات و تشبیهات و اشارات در شعر اقبال درباره زن، آورده ام و فهرست منظومه های اقبال که درباره زن سروده شده است، ضمیمه این بخش می باشد.

بخش چهارم جایگاه زن را در فکر و اندیشه های اقبال را بیان می کند. و مسائل گوناگون که زنان در سراسر جهان برخوردار اند نظریه اقبال برای حل آن مشکلات را بیان می نماید.

بخش پنجم شامل مجموعه اشعار اقبال درباره زن است. در این قسمت تمام کلام اقبال از سه تا کلیات اقبال جمع آوری شده است و با همان ترتیب که در کلیات آمده در این بخش آورده شده است. در این بخش شامل عکسهای زنانه است که در حیات و فکر و شعر اقبال نقش داشتند. درج عکسهای تمام زنان که در این مقاله ذکر شده ممکن نبود. پس آنقدر که در دست داشتیم، شامل کرده ام. نتیجه گیری از این تحقیق نیز در همین بخش درج است.

بخش ششم دارای فهرستها و منابع و مأخذ است. در آخر این رساله تحقیقی، معرفی از این مقاله نیز به زبان انگلیسی برشته تحریر آورده ام که خلاصه این تحقیق را بیان می کند برای کسانی فارسی نمی دانند.

هرچند که مطالب این رساله از کتب دیگر نقل شده است ولی بعضی مطالب را من از خودم ترتیب داده ام مثلاً ترکیبات و اصطلاحات درباره زن در شعر اقبال، جمع آوری کلام اقبال درباره زن. می گویند که بهترین گزیده شعر آن است که هر کسی برای خودش انتخاب می کند. و این گزیده شعر اقبال درباره خود من یعنی درباره زن است.

از برخی از مطالب که شایسته بررسی بود به علت اجتناب از اطاله کلام صرف نظر ورزیده ام مثلاً می خواستم که سهم زنان جهان را در اقبالشناسی به اختصار ابراز نمایم. ولی آن کمبود را انشا الله در فرصت آینده رفع خواهم کرد.

برای نوشتن این رساله من از کتابهای دیگر مؤلفان استفاده کردم و کوشش کرده ام که روش آنها را پیروی کنم. کتابی که از همه بیشتر بدرد من خورد "زنده رود" سوانح حیات اقبال بزبان اردو از فرزند ارجمند اقبال، جناب آقای دکتر جاوید اقبال است. و در برابر آن ترجمه این کتاب به زبان فارسی بعنوان "جاویدان اقبال" در چهار جلد از یک خاتم دانشور ایرانی، سرکار خانم دکتر شهین دخت کامران مقدم صفیاری است. شاید اگر این کتابها نبوده این کار تحقیقی به این نحو به انجام نمی رسید. "زنده رود" فقط در پیش جناب آقای دکتر طارق، استاد محترم دانشگاه داکا دیدم و آن هم فتوکپی بود. و تمام جلد های ترجمه این کتاب نیز وجود نداشت. پس این پنج کتاب بویژه از پاکستان آورده شد. این کتاب برای دریافتن احوال زنان درون خانه و هم زنان بیرون منزل بهترین

منبع بود. و برای یافتن شعر اقبال درباره زنان لابد هر سه تا کلیات اقبال (کلیات فارسی، کلیات اردو و کلیات باقیات اقبال) از همه بیشتر به درد من خورد. و برای دانستن فکر اقبال درباره زنان از کتابی بعنوان "نگاهی به اقبال" از دکتر شهین دخت کامران مقدم صفیاری و اقبال شناسی از حسن شادروان از همه بیشتر استفاده کردم. در این کار مشکلاتی هم پیش من آمد و درست به گفته حافظ:

عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

از همه مشکلتر رفتن از خانه به دانشگاه داکا و کتابخانه خانه فرهنگ ایران بود، در ترافیک مثال زدنی شهر داکا - تقریباً همان وقتی را که من صرف تحقیق کرده ام همان وقت را نیز در ترافیک این شهر از دست داده ام - کسی که این تجربه ترافیک داکا را استفاده کرده می توان درک کند که چطور این تلاش و کوشش تحقق برایم زحمت دوچند شد. ولی -

عشق شور انگیز را هر جاده در کوی تو برد

بر تلاش خود چه نازد کرده سوی تو برد

شاید علاوه بر این دو مشکل ترافیک و جستجو برای منابع در داکا، دیگر هیچ مشکلی نبود. مقصود نشان دادن این مشکلات این است که مسئولان حل آن را تلاش بکنند. اقبال از همه بیشتر شاعر شبه قاره است. در پاکستان، هندوستان و بنگلادش مردم از همه بیشتر حق دارند که این شاعر را بیشتر بشناسند. ولی در بنگلادش فی الوقت احتیاج به یک مؤسسه داریم که به اقبالشناسی اختصاص داشته باشد و یک کتابخانه بزرگی که تمام آثار از اقبال و درباره اقبال داشته باشد. و گر نه کار تحقیقی درباره اقبال همیشه ناقص خواهد بود. چنانکه من دارم. در فکر من این رساله تحقیقی حتماً ازین بهتر بود اگر من در پاکستان این را آماده می کردم ولی آن هم برای من ممکن نشد. اهل فکر و نظر هر جا که باشند من امید دارم با من موافق خواهند بود که علم و هنر، فکر و نظر، شعر و ادب هیچ حد و سرحد ندارد. اگر یک شاعر می تواند جهانی بیندیشد پس این جهان هم باید آن ظرف داشته باشد که او را قبول کند، در زندگی خود جای معتبر دهد تا محیط این جهان شایسته زندگان باشد.

با وجود تمام این مشکلات این کار سر انجام به پایان رسید. با وجود کوشش بسیار اعتراف می کنم که حق مطلب را به حد کمال ادا نکرده ام و حتماً اشتباهاتی در آن رخ داده است. با این حال ازین بررسی پشیمان نیستم. آنچه خواستم انجام داده ام. امید وارم دانشمندان و بزرگان اشتباهات و

لغزشهای مرا نادیده بگیرند و بیشتر یاریم دهند تا با شوق بیشتر انشاء الله در آینده در کار آموختن کوشا باشم. می دانم که این رساله خالی از نقایص نیست و این را هم می دانم که بزرگواران و استادان اعماض هم دارند، نارساییهای رساله را بر بنده می بخشند و نا تمامی کارم را به تمامی اشعار اقبال به بخشایند.

در آخر پیشگفتار وظیفه اخلاقی خود می دانم تک تک از همه آنها تشکر کنم که در این کار خطیر همکار و یاور من بودند. و قبل از همه به خداوند بزرگ و برتر را شاکرم که حتماً با یآوری او من نیروی اتمام این کار پیدا کردم. اگر از آغاز سفر شروع کنم از مرحله ثبت نام در دانشگاه داکا اولین کسی که به من رهنمایی کرد سرکار خانم دکتر کلثوم ابو البشر هستند که ایشان به من خیر مقدم گفتند و تشویق کردند و راهنمایی نمودند از پر کردن فرمهای دانشگاه به زبان بنگالی تا برای به اتمام رساندن مراحل ثبت نام. ایشان شخصاً هر جا با من رفتند بلکه پیش رو بودند. همچنین تشکر می کنم از تشویق و همکاری سفیر پاکستان در داکا جناب آقای عالمگیر بابر که شخصاً با وزیر تحصیلات علمی بنگلادش ملاقات کردند و برای اجازه ثبت نام از جانب برای من که یک دپلومیت هستم از حیث یک دانشجوی خارجی، استدعا کردند. و هیچ وقت تشویق نایب سفیر پاکستان در داکا جناب آقای ایاز محمد خان که خودشان یک فارسی دان و اقبال شناس هستند، را فراموش نخواهم کرد.

در آغاز کار در محیط بیگانه بنگلادش کار کردن بعنوان یک دانشجوی خارجی مشکلهای پیش من آمد البته روش استادان بخش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه داکا و لطف و محبت ایشان برای دانشجوی کافی است که مشکلات درس و تحقیق آسان شود. من هیچ وقت نمی توانم که شفقت و راهنمایی استادان بی همتای بخش زبان و ادبیات فارسی فراموش کنم. چون هر موقعیکه مشکلی در راه بنده آمده، پیش ایشان بردم و آنها عیناً طبق این بیت حافظ شیرازی حل معما کردند:

مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش کو بتائید نظر حل معما می کرد

و حتماً این استادان همان کسانی هستند که خاک را با یک نظر کیمیا کنند. نظر ایشان واقعا در تجارب من افزوده و وجدان بنده را راه راست نشان داده است. پس در پایان این کار استادان گرامی بخش زبان و ادبیات فارسی به ویژه سرکار خانم دکتر کلثوم ابو البشر، جناب آقای دکتر سیف الاسلام (رئیس وقت بخش زبان و ادبیات فارسی در آغاز کار)، جناب آقای دکتر محمد

محسن الدین میا (رئیس کنونی بخش)، جناب آقای دکتر طارق ضیاء الرحمن سراجی، جناب آقای دکتر عبد الصبور خان تشکر می‌کنم و به خصوص از جناب آقای دکتر گیتی فروز، استاد اعزامی ایرانی در بخش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه داکا تشکر فراوانی می‌کنم. چون ایشان فارسی اردو زده رساله من را با زحمت بسیار تصحیح نمودند. نگفته نباید گذاشت، که استادان بخش اردوی دانشگاه داکا اگر چه با من سروکاری نداشتند ولی هر وقت برای هر گونه کمک حاضر بودند و بویژه شفقت سرکار خانم دکتر ام سلمی (خدا او را غرق رحمت کند)، سرکار خانم دکتر کنیز بتول که این هر دو باتو اردو دانان و اقبال شناسان ویژه بنگلادش هستند، را هیچ وقت نمی‌توانم فراموش کنم. از جناب آقای دکتر عارفین صدیقی (وائس چانسلر کنونی دانشگاه داکا) که این جانب را کمک کردند و تسهیلاتی فراهم نمودند، تشکر می‌کنم. از آقای عالمگیر، کتابدار خانه فرهنگ ایران، هم درس من کمال حسین و ابراهیم، کارمند بخش زبان و ادبیات فارسی هم برای کمک ایشان تشکر می‌کنم.

طبیعی است، که برای ادامه این کار از آغاز تا پایان، خود را مدیون راهنمایی معنوی مشوق حقیقی و خدای مجازی خود، شوهر عزیزم محمد شهباز تبسم، می‌دانم. ایشان با وجود گرفتاری های گوناگون در راه تحصیلات من هر گونه مشکلی را با تبسم تحمل کردند و هیچ وقت اظهار ناراحتی نکردند. و حتما باید گفت که دختران عزیزتر از جان من مادر خودشان را رها کردند که این کار را به پایان رسانند. البته محبت و شفقت و تشویق خانواده من، قوی ترین جنبه تحریک برای اتمام این کار بود و اگر گاهی من از وظیفه اصلی خود بعنوان خاتون خانه، و مادر بچه ها اگر صرف نظر کردم معذرت می‌خواهم. از دوستان صمیمی خود تشکر می‌کنم که گاهگاهی ایشان بچه های من را در غیابت من نگهداری کردند و دروغ نیست اگر بگویم که در مسافرت تحصیلی، نامزدگان بیشتر یاری را به من رساندند، ولی در مسافرت حقیقی در ترافیک داکا و راننده من، برادر بزرگوار جناب آقای ابو طاهر سرفراز پیشترین نقش را داشتند.

از همه آنها نیز باید تشکر کنم که در پاکستان نشسته و با من همکاری کردند. برای به دست آوردن منابع علمی، از قبیل برادر شوهر من که یک محقق صمیمی هستند جناب آقای محمد افتخار تبسم و برادر بنده سلمان بشیر و استادان من در دانشگاه ملی زبانهای نوین (مؤسسه ملی زبانهای

نوبین قبلی) که گاه و بیگاه من به ایشان زنگ می زدم و در کار تحقیق از آنان یاری خواستم، بویژه جناب خانم دکتر ظاهره اکرام و جناب آقای مهنور محمد خان. در آخر در خداز پدر بزرگوار و مادر گرامی خود بشیر احمد ندیم و سکینه بشیر صد تشکر می کنم برای کمک و پشتیبانی معنوی ایشان. علاوه بر همه اینان یک شخصیت شفیق هم حق دارد که نام او را به رشته تحریر بیاورم، این وجود گرانبه پدر بزرگوار شوهر من هستند جناب آقای محمد نثار تبسم، ایشان فقط یک استاد صمیمی بودند و تمام زندگی خود را در درس و تدریس صرف کردند بلکه برای بچه های خود و برای من را که عروس فرزند ایشان هستم همیشه تشویق نمودند در هر گونه تحصیلات علمی. ایشان انتظار داشتند که من به تمام خوبی این کار را انجام خواهم داد. ولی حیات ایشان پیش از این کار من به انجام رسید. خدا ایشان را غرق رحمتش کند. من آن زن خوش بخت هستم در این جهان همکاری و یابوری و پشتیبانی از جانب تمام مردان خانواده خود داشتم والبته بدون خواهش و کمک صمیمی همه اینها من نمی توانستم این کار را پایان انجام رسانم.

مددی گر به چراغی نکند آتش طور  
چاره تیره شب وادی ایمن چه کنم

حمیرا یاسمین  
دانشجوی ایم فیل  
بخش زبان و ادبیات فارسی  
دانشگاه داکا، بنگلادش  
شماره ثبت نام: ۲۰۰۴-۰۵/۴۶۳



## بخش اول

احوال و آثار و افکار اقبال

## احوال و آثار و افکار اقبال

شرح زندگی دکتر علامه محمد اقبال :

تیاکان اقبال از کشمیر بودند و اقبال به کشمیری بودن در اشعار تصریح کرده است:<sup>۱</sup>

تم گلی ز خیابان جنت کشمیر

دل از حریم حجاز و نواز شیراز است<sup>۲</sup>

صد و سی و یک سال پیش یعنی در تاریخ هجدهم آبان ۱۲۵۶ ه. ش مطابق با نهم نوامبر ۱۸۷۷م در شهر سیالکوت از توابع ایالت پنجاب اقبال چشم به جهان گشود مردی که مقدر بود مسلمانان هند را از خواب عفلت بیدار کند. شیخ نور محمد، پدرش مردی مومن و معتقد و عارف مشرب بود. میر حسن که بعد ها معلم اقبال شد از دوستان نور محمد بود. امام بی بی مادر اقبال زن پارسایی بود، وی اولین معلم اقبال بود. او دوران کودکی را در شهر سیالکوت گذراند. وی بین دو پسر و چهار دختر نور محمد از همه فاضلتر بود. اقبال در کودکی به مکتب خانه مسجد حسام الدین واقع در محله کشمیریان سیالکوت سپرده شد.<sup>۳</sup>

اقبال پس از طی دوره دبستان وارد اسکاچ مشن کالج (Scotch Mission College) شد و در سال ۱۸۹۳ م موفق به دریافت گواهی نامه دوره اول دبیرستان شد. در همین زمان مقداری از اشعارش را که بیشتر غزل بود، برای تصحیح نزد شاعر معروف اردو متخلص به "داغ" می فرستاد.<sup>۴</sup> علاوه بر داغ، گاهی نیز اشعار خود را به مولانا حالی پانی پتی، مولانا شبلی نعمانی و مولانا گرامی جالندری برای اظهار نظر می فرستاد.

اقبال در سال ۱۸۹۷م موفق به دریافت دیپلم لیسانس از اسکاچ مشن کالج شد.<sup>۵</sup> فکر بلند و طبع ترقی جوی و دوربینی وی را به شهر لاهور برد که مرکز علم و دانش آن زمان بوده است. در همان سال در دانشکده دولتی لاهور ثبت نام کرد و به تحصیل مشغول شد. وی رشته فلسفه را برای دوره فوق لیسانس انتخاب کرد و نزد آرنولد (Arnold) به تحصیل علم پرداخت و در اندک زمانی استاد را مجذوب خود نمود تا جای که درباره اش گفت:

"این دانشجو استاد را محقق و محقق را محقق تر می سازد."<sup>۶</sup>

وی نخستین منظومه خود را در اجلاس سالانه مسلمان کشمیر (۱۸۹۹) در انجمن حمایت اسلام بنام "ناله یتیم" قرائت نمود. سپس در امتحانات فوق لیسانس درجه اول را بدست آورد و موفق به اخذ مدال طلایی شد. بعد ها در تاریخ دوم سپتامبر ۱۹۰۵م از لاهور به دهلی رهسپار شد و از راه

مومبئی (Mumbai) به لندن عزیمت نمود. در آنجا وی در دانشگاه کمبریج در رشته فلسفه ثبت نام کرد. همزمان با تحصیل فلسفه در دانشکده حقوق "لینکولن ان" نیز ثبت نام کرد.<sup>۷</sup> در سال ۱۹۰۷ برای تکمیل مطالعات فلسفی عازم هایدلبرگ آلمان شد.

در سال ۱۹۰۸ م به کیمبرج بازگشت و درجه لیسانس در حقوق و اجازه وکالت دعوی را از دانشکده "لینکولن ان" بدست آورد. باز در همین سال در دانشگاه مونیخ آلمان رساله ای با عنوان *The Development of Metaphysics in Persia* یعنی "سیر حکمت در ایران" نوشته و موفق به کسب درجه دکتری در رشته فلسفه گردید.<sup>۸</sup>

اقبال پس از اتمام تحصیلات خود به لاهور بازگشت و به کار وکالت دادگستری پرداخت و نیز در دانشکده دولتی لاهور تدریس کرد.<sup>۹</sup> دولت انگلیس از جهت قدرشناسی آن شاعر ارجمند در سال ۱۹۲۲ م به او لقب "سر" عطا نمود.<sup>۱۰</sup> در سال ۱۹۲۲ م او برای گرفتن جایزه ای ادبی نوبل بر سر زبانها افتاد، لیکن به علت عدم اشتیاق در این وادی قدمی نگذاشت. و حتی از لقب "سر" که به وی داده بودند، استفاده نکرد. در سال ۱۹۲۸ م از سوی مسلمانان "علامه" خوانده شد. وی در اجلاس سالیانه مسلم لیگ که در سال ۱۹۳۰ م در اله آباد تشکیل شد به ریاست کنفرانس برگزیده شد. از آن زمان دوستی اقبال با قائد اعظم محمد علی جناح پیشوای مسلمانان شبه قاره هند محکمتر گردید. در حقیقت نهالی را که اقبال کاشته بود در ۱۴ اوت ۱۹۴۷ م قاید اعظم محمد علی جناح به ثمر رسانید.

در سال ۱۹۳۱ م علامه اقبال در کنفرانس میزگرد لندن شرکت کرد.<sup>۱۱</sup> در سال ۱۹۳۲ م در سومین کنفرانس میزگرد لندن نیز شرکت نمود. در سال ۱۹۳۳ م از جانب پادشاه افغانستان برای او دعوت به عمل آمد. در همین سال از طرف دانشگاه پنجاب به وی دکترای افتخاری اعطاء گردید.<sup>۱۲</sup>

فقدان همسرش از یکسو و فشار فعالیتهای شغلی، ادبی، علمی، سیاسی و بیماریهای گوناگون علامه اقبال را در نیمه دوم ششمین دهه زندگی رنجور و تا حدود بسیارمنزوی ساخت. روز بیستم آوریل ۱۹۳۸ درد قوت گرفت و ضعف اقبال فزونی گرفت.<sup>۱۳</sup>

روز بیست و یکم آوریل ۱۹۳۸ م (اول اردیبهشت ۱۳۱۷ ه. ش) در سن شصت و یک سالگی دعوت حق را الیک گفت و طایر روحش به کنگره عرش پرواز نمود. جنازه اش را با شکوه هرچه تمامتر و با شرکت وجوه اهالی لاهور اعم از مسلمان و هندو تشییع کردند و در جنب مسجد پادشاهی به خاک سپردند.

اقبال در جهان عصر خود غریب بود و تنها از مظلومیتش این بس که یاران محرمی نداشت. خود زبان حالش را چنین تبیین می کند:

من اندر مشرق و مغرب غریبم      که از یاران محرم بی نصیبم  
غم خود را بگویم با دل خویش      چه معصومانه غربت را فریبم<sup>۱۴</sup>

### آثار علامه اقبال:

آثار اقبال به سه زبان فارسی، اردو و انگلیسی به یادگار مانده است. آثار فارسی او همه به شعر است و آثار اردوی او هم به شعر است و هم به نثر. آثار اقبال به ترتیب تاریخ انتشار به اختصار از این قرار است:

- (۱) **علم اقتصاد**: این نخستین اثر معتبر اقبال است که در موضوع اقتصاد به زبان اردو به رشته تحریر آمده است. تاریخ تالیف کتاب ۱۹۰۱م و تاریخ انتشار آن در لاهور ۱۹۰۳م می باشد.
- (۲) **توسعه و تکامل ما بعد الطبیعیات در ایران**: رساله ای است به زبان انگلیسی که اقبال آنرا در دانشگاه مونیخ آلمان گذرانید و باخذ درجه دکتری نایل گردید. این رساله در سال ۱۹۰۸م در انگلستان به چاپ رسید.
- (۳) **تاریخ هند**: اقبال این کتاب را برای دانشجویان و دانش آموزان دبیرستانها به زبان اردو تالیف نمود. و در سالهای ۱۹۱۳-۱۴م جزء کتب درسی مدارس پنجاب بود.
- (۴) **اسرار خودی**: نخستین منظومه فارسی اقبال است که در ۱۹۱۵م انتشار یافت.<sup>۱۵</sup>
- (۵) **رموز بیخودی**: این مثنوی قسمت دوم اسرار خودی است که در سال ۱۹۱۸م انتشار یافت. در سال ۱۹۲۵م اسرار خودی و رموز بیخودی یکجا به عنوان "اسرار و رموز" به چاپ رسید.
- (۶) **پیام مشرق**: این مجموعه شعری در جواب "دیوان غربی" Oxidental Divan گوته Goeth شاعر بزرگ آلمان (۱۷۴۹-۱۸۳۲) سروده شده و به سال ۱۹۲۳م با مقدمه ای به زبان اردو به قلم علامه اقبال در لاهور منتشر شده است.
- (۷) **بانگ درا**: بانگ درا صفتی است که علامه اقبال به اشعار خود داده و کلام خویش را به بانگ زنگهایی که به پای شتران می بندد تا نشانه گام زدن و موجب وجد شتر باشد و ساریانان را بیدار نگه دارد تشبیه نموده است. اقبال نخستین مجموعه اردوی خویش را نیز "بانگ درا" نامید و بسال ۱۹۲۴م در لاهور چاپ و منتشر کرده است.<sup>۱۶</sup>

- ۸) **زبور عجم**: این مجموعه اشعار فارسی اقبال به سال ۱۹۲۷م به طبع رسید<sup>۱۷</sup> که دارای عالی ترین غزل‌های اقبال است.
- ۹) **جاوید نامه**: اقبال نظم این دیوان را به سال ۱۹۲۹م آغاز نمود و در سال ۱۹۳۲م به پایان رسانید.<sup>۱۸</sup>
- ۱۰) **احیای فکر دینی در اسلام** / The Reconstruction of Religious thoughts in Islam: این کتاب حاوی هفت سخنرانی اقبال در شهرهای مدراس و حیدرآباد و میسور و علیگر می باشد که به سال ۱۹۲۸-۲۹م ایراد گردیده و در سال ۱۹۳۵م به انگلیسی منتشر شده است.<sup>۱۹</sup>
- ۱۱) **مسافر**: اقبال در سال ۱۹۳۳م به دعوت مرحوم محمد نادر شاه پادشاه افغانستان به آن کشور سفر کرد. ارمغان این سفر مثنوی کوتاهیست که به سال ۱۹۳۴ به چاپ رسانده.<sup>۲۰</sup>
- ۱۲) **بال جبریل**: این مجموعه شعری دومین اثر اقبال به زبان اردو است که بسال ۱۹۳۵م در لاهور به چاپ رسیده است.
- ۱۳) **ضرب کلیم**: سومین دیوان اردوی اقبال است که آن را به سال ۱۹۳۶م در لاهور منتشر کرده است.
- ۱۴) **پس چه باید کرد ای اقوام شرق**: این مثنوی فارسی به سال ۱۹۳۶م به ضمیمه مثنوی مسافر به چاپ رسید.
- ۱۵) **ارمغان حجاز**: این مجموعه در سال آخر زندگی علامه تدوین گردید ولی چاپ آن هفت ماه بعد از رحلت او یعنی در نوامبر ۱۹۳۸ به اتمام رسید.<sup>۲۱</sup>
- ۱۶) **اقبال نامه**: مجموعه ای است از نامه های اقبال در مجلد منتشر شده است.
- ۱۷) **شاد و اقبال**: مجموعه نامه های است که بین اقبال و مهاراجه سرکرشن پرشاد رد و بدل شده و در حیدرآباد سال ۱۹۴۲م انتشار یافته است.
- ۱۸) **نامه های اقبال نمام عطیه بیگم**: این مجموعه شامل نامه های اقبال به زبان انگلیسی است و در دهلی به چاپ رسیده است.
- ۱۹) **نامه های اقبال به جناح**: این مجموعه حاوی نامه های انگلیسی است که به قائد اعظم محمد علی جناح نوشته و با مقدمه ای از جناح منتشر شده است.
- ۲۰) **مکاتیب اقبال**: این مجموعه حاوی نامه های است که به خان نیاز الدین خان رییس جالندهر نوشته شده و در سال ۱۹۵۷م در لاهور چاپ گردیده است.

سبک شعر اقبال در اصل سبک خاص خود وی است که در آن افکار نوین را به شیوه خاص در قالبهای قدیم ریخته است. از یک طرف او سنت اسلاف را دوست دارد و از طرف دیگر مضامین بکر و تازه و نوین را در اشعار خود می آورد یعنی اگر تضمین آیات قرآنی و احادیث رسول و اکابر اسلام در آثار او وجود دارد، افکار فیلسوفان غرب و متفکران جهان را هم در بسیاری از اشعار وی می توان دید.<sup>۲۶</sup>

اقبال، غرضش از شعر سرودن فقط بازی با کلمات و بیان تعبیرات شاعرانه و سخن پردازی نبوده است بلکه او شعر را وسیله بیان عقاید متین و افکار بلند فلسفی خود قرار داده و هم معتقد است که شاعری غرض اصلی شاعری و اصلاح فرد و جامعه، بیداری شرق، تجدید اعتلای اسلام و وحدت مسلمانان است. بقول خودش:

نغمه کجا و من کجا ساز سخن بهانه ایست سوی قطار می کشم ناقه بی زمام را<sup>۲۷</sup>  
اقبال با قدرت زبان و جادوی بیان که از دل سوخته و جان گداخته و طبع آزرده و شعله سوزان درون آشفته و توفان سهمگین نهاد سرکش او مایه گرفته بود، آهسته و پیوسته، آشکار و پنهان به پیش رفت و در ژرفای دل و جان و عقل و احساس مردم شبه قاره، برای نیل به استقلال و رهایی از بند بندگی و بندگی آتشی بر افروخت.<sup>۲۸</sup>

شعرش الهام بود، الهام از عرفان اسلام شرق، الهام از قرآن، شعری به نازکی خیال، روشن تر از آفتاب، پاک تر از نفس صبحگاهی، لطیف تر از جان فرشتگان، تیز تر از شمشیر هندی، هم آهنگ بال کبوتران و ترانه بهشتیان، شعری مردم پسند و چون از دل بر آمده بود، لا جرم بر دل می نشست. فصاحت شجاعت از کلامش وام گیرد و فصاحت از زبانش کام گیرد.<sup>۲۹</sup>

او حدود ۱۵ هزار بیت شعر گفته است که تقریباً ۹ هزار آن به فارسی می باشد. ازین گذشته شعر اردوی اقبال نیز به فارسی نزدیک است و جالب توجه اینکه هرگز به ایران سفر نه کرده است، این هم دلیلی بر نبوغ استعداد او تواند بود که توانسته است به روانی و شیوایی خاص به فارسی شعر بگوید. با این همه هدف اقبال در ضمن تدوین منظومه های خود شاعری و نشان دادن هنر و فصاحت بیان نبوده است.<sup>۳۰</sup> چنانکه می گوید:

شاعری زین مثنوی مقصود نیست بت پرستی بت گری مقصود نیست<sup>۳۱</sup>

دکتر علامه محمد اقبال در زندگی خودش در ایران شهرت نگرفته بود ولی بعد از دست دادن دنیا، وی چطور در دلهای دانشمندان ایران جا گرفت و شعرا و ادبای آن سرزمین وی را چقدر

احترام و عزت و قدر و منزلت اعطا نمودند شگفت آور است. رهبر جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت الله خامنه ای، اقبالشناسی عالی رتبه ای هستند در وصف شعر اقبال می فرماید:  
"شعر فارسی اقبال هم به نظر من از معجزات شعر است."<sup>۳۲</sup>

محمد تقی بهار مشهور به ملک الشعراء بهار، شاعر معاصر و انقلابی ایران، عصر حاضر را "عصر اقبال" نامید و از او تمجید به عمل آورد:

عصر حاضر خاصه اقبال گشت	واحدی کز صد هزاران برگذشت
شاعران گشتند جیشی تار و مار	وین مبارز کرد گار صد سوار <sup>۳۳</sup>

### محیط فرهنگی و اجتماعی و سیاسی عصر اقبال:

وقتی از یک ملت روزگار خوشی بر می گردد و گرفتار زبونی و نکبت می شود در آن هنگام یک نفر از آن ملت ب خواب رفته بیدار شده، بوسیله بانگ درای خویش آن کاروان ساکت را بر شاهراه پیشرفت هدایت کرده سرگرم فعالیت می گرداند. بر همین قیاس هر وقت در میان ملت اسلام آثار جمود و رکود ظاهر شده و مسلمانان مبتلای این مصیبت شده اند در گوشه ی از جهان اسلام راهبرانی به ظهور رسیده اند که ملت را به جاده صحیح تعالی و پیشرفت رهنمون گشته و بسوی سر منزل مقصود گامزن گردانیده است.

به مصداق این گفتار فکر اقبال نیز مولود عصر خویش بود و افکارش از زندگانی اجتماعی ملی اش سرچشمه الهام گرفته است. اقبال وقتی چشم به دنیا گشود مسلمانان از نظر سیاسی اجتماعی سخت آزرده و مضطرب بودند.<sup>۳۴</sup> اقبال که یک مسلمان بیدار مغز و حساس بود از مشاهده اوضاع بد مسلمانان هم وطنش و ناورمیانه نمی توانست که تحت تاثیر قرار نگیرد و بی تفاوت بماند. لذا آن پیامبر آزادی بفریاد آمد.<sup>۳۵</sup>

اقبال با مطالعه دقیق جزر و مد عهد گذشته نتیجه گیری کرد که علت بدبختی و نکبت تمام شرق بویژه ملت اسلامی یکتوع مرض است و اگر بزودی چاره نشود نابودی و بربادی حتمی است. این مرض کشنده - مرض تنبلی، بی کاری و بی عملی بود که در نتیجه نفی خودی در رگ و پی ملت سرایت کرده مثل موریانه آن را می خورد.<sup>۳۶</sup>

پس اقبال چاره این مرض کهن را در بیداری و عمل می بیند. تقاضای عمل اینست که اگر قانون طبیعت یا کاینات با هدف اصلی انسان برخورد می کند نباید جلوی طبیعت تسلیم شد زیرا این امر

در پیکار حیات شکست انسان محسوب خواهد شد، بلکه باید به وسیله عمل قانون طبیعت را تسخیر نمود. تمام ترقی عملی و پیشرفت اجتماعی به یاری همین اصل ممکن است.<sup>۳۷</sup>

چون شاعر نمی تواند خود را از تأثیر اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان دور نگاه دارد پس وضع فکری اقبال هم طبق اوضاع زمان بود. اقبال اگر در زمانی که وضع آن غیر از اوضاع زمان او بود ظهور می کرد شاید فکر متفاوت می داشت. اهمیت اقبال به همین سبب است که وی وضع زمان را بازگو کرد. پس اقبال منتهای بزرگی را بر مسلمانانهای شبه قاره نهاد و اشعار بسیار زیبایی را که گویای عظمت باستانی مسلمانان بوده و مسلمانان را به مبارزه علیه بیگانگان می انگیزخت، سروده است.<sup>۳۸</sup>

### پی نوشتها

۱. دکتر محمد حسین مشایخ فریدنی، نوای شاعر فردا، (انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگت، چاپ دوم، ۱۳۷۰ ه ش، تهران)، ص بیست و چهار
۲. اینجا نقل از همان مأخذ: ص بیست و پنج
۳. حسن شاد روان، با مقدمه استاد محیط طباطبائی، اقبالشناسی، (انتشارات مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۱ ه ش)، ص ۵۱
۴. سید غلام رضا سعیدی، اقبال شناسی: هنر و اندیشه اقبال، (انتشارات اقبال، تهران، ۱۳۳۸ ه ش)، ص ۵
۵. همان مأخذ پیشین، نوای شاعر فردا، ص ۳۱
۶. همان مأخذ، ص ۳۲
۷. همان مأخذ، ص ۳۵ تا ۳۷
۸. همان مأخذ، ص ۳۸
۹. همان مأخذ پیشین، اقبال شناسی: هنر و اندیشه اقبال، ص ۱۸
۱۰. دکتر سید محمد اکرم، اقبال در راه مولوی، (انتشارات اقبال اکادمی، پاکستان، چاپ اول، ۱۹۸۲ م)، ص ۹
۱۱. دکتر شهین مقدم صفیاری، جاویدان اقبال، جلد چهارم، (انتشارات اقبال اکادمی، پاکستان، ۱۹۸۷ م)، ص ۱۴
۱۲. همان مأخذ، ص ۱۶
۱۳. همان مأخذ، نوای شاعر فردا، ص ۵۶



۱۴. دکتر محمد اقبال، کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری با مقدمه احمد سرورس، (انتشارات کتابخانه سنائی، تهران، چاپ هفتم، ۱۳۷۶ ه ش)، ص ۴۴۹
۱۵. همان مأخذ پیشین، نوای شاعر فردا، ص ۵۶
۱۶. همان مأخذ، ص ۵۸
۱۷. همان مأخذ پیشین، اقبال در راه مولوی، ص ۳۴
۱۸. همان مأخذ پیشین، نوای شاعر فردا، ص ۵۹
۱۹. دکتر شهین دخت مقدم صفیاری، جاویدان اقبال، (انتشارات اقبال اکادمی پاکستان، جلد اول، ۱۹۸۷م)، ص ۱۰
۲۰. همان مأخذ پیشین، نوای شاعر فردا، ص ۶۰
۲۱. همان مأخذ، ص ۶۲
۲۲. همان مأخذ پیشین، اقبال در راه مولوی، ص ۴۰
۲۳. دکتر شهین مقدم صفیاری، جاویدان اقبال، جلد اول، (انتشارات اقبال اکادمی پاکستان، ۱۹۸۷م) ص ۱۹، ۲۰
۲۴. دکتر سیروس شمیسا، سبک شناسی شعر، (انتشارات فردوس، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۸۱ ه ش)
۲۵. مقاله: داکتر اقبال کی فارسی عزلیات از پروفیسر شمس الدین احمد، مجله دانش، (انتشارات گروه فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه کشمیر، سریناگر، سال چاپ ژانویه ۲۰۰۲م)، ص ۷۸، ۷۹
۲۶. همان مأخذ پیشین، اقبال در راه مولوی، ص ۴۲-۴۴
۲۷. همان مأخذ، کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، ص ۱۳۲
۲۸. دکتر شهین مقدم صفیاری، جاویدان اقبال، جلد دوم، (انتشارات اقبال اکادمی، پاکستان، چاپ اول، ۱۹۸۵م)، ص ۱۲
۲۹. همان مأخذ، ص ۱۳
۳۰. همان مأخذ پیشین، جاویدان اقبال، جلد چهارم، ص ۱۷
۳۱. همان مأخذ پیشین، کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، ص ۱۰
۳۲. مجله اندو ایرانیکا، جلد ۵۷، شماره ۱، ۴، مجله روابط فرهنگی هندو ایران، (انجمن ایران، کولکتا، دسامبر ۲۰۰۴) ص ۴۵
۳۳. طارق ضیاء الرحمن سراجی، مقاله شعر اقبال در زبان فارسی، مجله فارسی و اردوی دانشگاه داکا، (سال اول، شماره اول، ژوئیه - دسامبر ۲۰۰۴م) تیرہ

۳۴. دکتر مهر نور محمد خان، مقاله: سیری در آثار و افکار علامه محمد اقبال شاعر فیلسوف و اندیشمند پاکستان، (مجله آشنا، سال دوم، شماره هفتم، مهر و آبان، اکتبر، نوامبر، ۱۹۹۲م، تهران)، ص ۲۰، ۲۱
۳۵. دکتر مهر نور محمد خان، مقاله: پیغمبری کرد و پیمبر نتوان گفت، (مجله هنر و مردم، شماره دوم، اکتبر و نوامبر، ۱۹۷۷م)، ص ۶۲
۳۶. همان مأخذ، ص ۶۳
۳۷. همان مأخذ، ص ۶۴
۳۸. دکتر سید یاسین رضوی، مقاله: اقبال فیلسوف پاکستان، (مجله هلال، شماره مسلسل ۱۱۱، جلد ۱۹، شماره ۱۰ اداره مطبوعات پاکستان، کراچی)، ص ۱۲

## بخش دوم

زنان در احوال اقبال

(ا) زنان درون خانه اقبال

(ب) زنان برون منزل اقبال

## (۱) زنان درون خانه اقبال

دکتر اقبال یک خانواده بزرگ داشت. اگر در خانواده اش به زنان دقت کنیم او علاوه بر مادر، چهار خواهر، سه همسر، دو دختر و نیز چند خدمت گزار داشت. پس وی یک شاعر خوش بخت بود که منزل اش مانند دلش پر رونق و آباد بود. این زنان درون خانه اقبال، نقش های مهمی در زندگی خانوادگی اقبال داشتند.

امام بی، مادر اقبال اولین معلم اقبال بود، وی یک زن مدبر و پارسا بود که در تعلیم و تربیت اقبال مهمترین کار های را انجام داد. بدین ترتیب مادر اقبال یک مرد نجیب و نیک شد. اقبال مادرش را بسیار دوست داشت. بدین علت اقبال همیشه خود را به سیالکوت می کشاند. این تربیت مادر بود که افکار او مذهبی شد و اقبال تمام عمر از تعلیمات اسلام متصل ماند.

اقبال چهار خواهر داشت، فاطمه بی، طالع بی، کریم بی و زینب بی. اقبال همیشه شفقت برادرانه نسبت به خواهران داشت هر چند که زندگی زناشویی خواهران اقبال، سختی ها و غم های فراوان دیده می شود. چنانکه فاطمه بی با شوهرش توافق نداشت، طالع بی در عنقوان جوانی وفات یافت، کریم بی به علت ازدواج مجدد شوهرش برای مدتی نزد برادران خود زندگی کرد. زینب بی چون اولاد نداشت ناراحتیهای فراوان دید، ولی اقبال هیچ وقت از فرائض خویش نسبت به خواهران روی نگرداند. خواهران اقبال نیز به او احترام زیادی می ورزیدند.

اقبال سه همسر داشت. کریم بی در عنقوان جوانی همسر اقبال شد و شاید بسبب کم سنی اقبال نتوانست این بار ازدواج را تحمل کند و هر دو مدت زیادی را با هم نگذرانند. اقبال کریم بی را طلاق نداد و همسرش در منزل والدین خویش با بچه ها زندگی کرد و اقبال تا پایان عمر خود، هزینه های زندگی را به آنها پرداخت می کرد. سردار بیگم همسر دوم اقبال بود که بعد از نکاح بعلت سو تفاهم ازدواج آنان به تاخیر افتاد. در این دوران اقبال با مختار بیگم ازدواج کرد و بعداً سردار بیگم را نیز خانه آورد. پس در حیات اقبال زمانی بود که هر سه همسر اقبال در منزل اقبال با هم سکونت کردند. ولی در اواخر عمر اقبال هیچ کدام از همسرانش در کنار او نبودند. مختار بیگم و سردار بیگم در حیات اقبال اودا داغ مفارقت دادند و این غم فرقت او را منزوی تر ساخت.

دختران اقبال نیز چندان خوش اقبال نبودند. معراج بیگم تمام عمر از مهر پدر محروم بود و در عهد جوانی از جهان رفت. منیزه بانو محروم شفقّت مادر بود و با پدر زندگی می کرد ولی هر چند حیات پدر نیز دیری نپایید و در کودکی منیره بیگم، مادر و پدرش از جهان رفتند. اقبال دختران را بسیار عشق می ورزید و تا حدی که توانست فرایض پدری ادا کرد. اقبال در زندگی خود برای نگهداری بچه ها یک خانم آلمانی به نام دوریس احمد را تعیین کرد و پیش از وی رحمت بی تمام عمر خدمتگزار همسر و بچه های اقبال بود. هیچ شکی نیست که خانم دورس احمد آلمانی نه فقط محسن اقبال بلکه محسن ملت بود که اقبال را از فکر نگهداری بچه ها آزاد کرد و حتی بعد از مرگ اقبال فرزندان او را مراقبت می کرد. اقبال نه فقط یک شاعر متفکر و فیلسوف بی همتا بود بلکه وی یک پسر، برادر، شوهر و پدر بی مثل هم بود. تفصیلاتی درباره زنان درون خانه اقبال به قرار زیر می باشد:

### امام بی بی \_ مادر اقبال

ازدواج شیخ نور محمد، پدر اقبال در ناحیه سمبريال در بخش سیالکوت با یک خانواده کشمیری صورت گرفت. همسر او یعنی مادر اقبال "امام بی بی" نام داشت. امام بی بی را همه "بی بی جی" می گفتند. او درس نخوانده بود. فقط دعاهاى نماز را از بر کرده، مرتب می خواند. ولی باوجود این درس نخوانده بودن زنی فهمیده و مدبر بود. در خانواده های نزدیکان و ساطت می کرد و اختلافات و نزاع های خانوادگی را با صلح و صفا بر طرف می نمود. در میان زن های محله مقبول بود آنها زیور یا پول خود را پیش او به امانت می سپردند که غالباً او آن ها را در کیسه های قرمز رنگی جدا جدا پیچید و در جای امنی نگاهداری می کرد. امتیاز اصلی او کمک به مستضعفان بود. او زنان را پنهانی کمک می کرد. پسر بزرگ او شیخ عطا محمد این کمک مادر را "گپت دان" می گفت و وقتی که برای دیدار ما در از مرخصی می آمد، برای "گپت دان" به او پول می داد. روش دیگر کمک کردن او این بود که دختران ده یا دوازده ساله محله را که فقیر بودند به منزل خودش می آورد و کفالت آنان را به عهده می گرفت. دختران در کارهای خانه به او کمک می کردند. سپس پسرهای خوبی را در نظر گرفته و آنها را به خانه بخت می فرستاد. بعد از ازدواج این دختران به خانه او، مانند خانه مادران خود می رفتند.

برادر کوچک شیخ نور محمد، شیخ غلام محمد فقط صاحب دختر بود. همسر وی آرزو داشت که فرزند پسری داشته باشد. هر دو برادر در یک جا زندگی می کردند. در یک زمان

همسران هر دو برادر حامله بودند. بی جی صاحب پسر گردید و زن برادر شوهر، دختر زاید - او با افسردگی زن برادر شوهر را گفت: شما پسرش را بگیری و دختر را به من بدهید. بدین ترتیب بچه ها را مبادله گرفت. بعد از چند ماه وقتی که هر دو مشغول خانه داری بودند - بی جی حال پسر را پرسید زن برادر شوهر جواب داد: حالا شیر خورده و خوابیده است. زمانی گذشت و پسر از خواب بیدار نشد و معلوم گردید مرده است و شیر بر لبان او خشکیده. بعد از آن بی جی دختر را به زن برادر شوهرش داد.

امام بی بی و شیخ نور محمد هفت فرزند داشت. پسر بزرگش عطا محمد در سال ۱۸۵۹ میلادی متولد شد. بعد از آن دو دخترش فاطمه بی طالع بی به دنیا آمدند. در همین سال یک پسر هم متولد شد. ولی بعد از چند ماه فوت نمود. بعد اقبال و دو دختر به نام های کریم بی و زینب بی متولد شدند.<sup>۱</sup>

امام بی بی، زن پارسایی بود، به تلاوت قرآن و ادای قریض، مذهبی، حتی مستحبات، اهتمام داشت، او اولین معلم اقبال بود. مادری شایسته و با نویی پرهیزگار و نمونه کامل دیانت و مهربانی بود. و درباره پارسای وی قصه ای زیان زده است که بقرار زیر میاشد:

"در زمانی که اقبال شیر مادر را می خورد، امام بی بی در یک واهمه مبتلا شد که مزد شوهرش حلال نیست. آنوقت شیخ نور محمد جای ملازمت می کرد و در فکر امام بی بی مزد شوهرش از ذرایع منفی حاصل می شد. شیخ نور محمد بسیار کوشش کرد تا خانمش مطمئن باشد که در مزد وی هیچ شایبه رزق حرام نیست، ولی امام بی بی قبول نکرد و شیر خواری اقبال را قطع کرد تا یک قطره رزق بی حلال جز و بدن اقبال نباشد. امام بی بی چند تا زیورات خویش را فروخت و یک بز خرید و شیر بز به اقبال می داد تا وقتی که او کاملاً حرف شوهرش را قبول کند.<sup>۲</sup>

این مهر آسمان اقبال در تاریخ نهم نوامبر ۱۹۱۴م در افق لاهور چهره در ابر خاک فروردد. شاعر معروف اکبر اله آبادی در رثاء امام بی بی گفته است:

مادر مخدومه اقبال رفت      سوی جنت زین جهان بی ثبات

گفت اکبر با دل پردرد و غم      "رحلت مخدوم" تاریخ وفات<sup>۳</sup>

اقبال در آثار خود منظومه ای جانگداز بنام "بیاد والده مرحوم" دارد. اقبال خود فرزند مادری است که بر سر مزار مادر خود می رود اشکهای صاف و زلال و داغ خود را هم چو شبنم بر خاک و گل وجود او می ریزد و می گوید: مادرم:

ترجمه:      بر مزار تو با این فریاد می آیم که

اکنون در دعای نیمه شب چه کسی مرا یاد میکند  
دفتر زندگی حیات تو برای من ورقی زرین بود  
و زندگی تو برای من آموزنده دین و دنیا<sup>۴</sup>

اقبال با مادر خویش محبتی وافر داشته و بعضی از اشعار او که در رثای مادر سروده مبین این  
گفتار است:

ترجمه: اینک در میهن کیست که منتظر نامه من باشد  
و از تاخیر آن مضطرب و بی قرار  
محبت تو تا این دم خدمتگزار من بوده است  
ولی افسوس وقتی شایسته خدمتگزاری گر دیدم تو در گذشتی  
فلک مشغول شبنم افشانی بر لحد تو باد  
و سبزه نورسته همواره نگهبان منزل ابدی تو<sup>۵</sup>

### فاطمه بی: خواهر اقبال

فاطمه بی خواهر بزرگ اقبال بود. از فرزندان شیخ نور محمد یاد داشت تولد فاطمه بی بدین  
سبب وجود ندارد که در آن زمان ثبت موالد در اداره سجل احوال شهرداری معمول و متداول  
نبوده است.<sup>۶</sup>

فاطمه بی کوچکتر از عطا محمد بود و شاید در هنگام تولد اقبال ازدواج کرده به منزل شوهر  
رفته شده بود.<sup>۷</sup> فاطمه بی با شوهر خود توافق و تفاهم نداشت.<sup>۸</sup> فاطمه بی دو پسر داشت بنام فضل  
حق و فضل الهی.<sup>۹</sup>

### طالع بی: خواهر بزرگ اقبال

طالع بی خواهر بزرگ اقبال بود. او از هفت فرزندان شیخ نور محمد سومین بود.<sup>۱۰</sup> طالع بی در  
۶ سپتامبر ۱۹۷۰ میلادی در محله چوریگران در شهر سیالکوت بجهان آمد. این تاریخ تولد طالع  
بی بی در بایگانی درج است و نام اطلاع کننده محمد رفیق (پدر شیخ نور محمد) می باشد.<sup>۱۱</sup>  
بوقت تولد اقبال طالع بی هفت ساله بود.<sup>۱۲</sup>

طالع بی با غلام محمد ازدواج کرد. غلام محمد در مغازه شیخ نور محمد کار می کرد و بعداً شیخ نور محمد این مغازه را به غلام محمد سپرد.<sup>۱۳</sup> طالع بی چهار پسر داشت بنام نواز احمد، خورشید احمد، ظهور احمد و منظور احمد.<sup>۱۴</sup>

طالع بی در عهد جوانی فوت کرد. تاریخ وفات او در بایگانی درج است. او ۱۳ ژوئیه ۱۹۰۶م وفات یافت و نام اطلاع کننده وفات طالع بی تاج دین درج است.<sup>۱۵</sup>

### کریم بی بی : خواهر اقبال

کریم بی بی از بین هفت فرزندان شیخ نور محمد ششمین بود. او در تاریخ ۱۴ نوامبر سال ۱۸۷۶م در شهر سیالکوت بجهان آمد. کریم بی بی سه سال کوچکتر از اقبال بود.<sup>۱۶</sup>

کریم بی بی از کودکی هوشیار و فهیم بود. در خانه همه او را دوست می داشتند. چون خواننده بود لذا ذوق ادبی داشت و این معمول بود که پس از نماز فجر و بعد از خواندن مناجات وی کلام اقبال را می خواند.<sup>۱۷</sup>

ازدواج کریم بی بی در یک خانواده زمیندار موضع "نت" (ضلع گوجراتواله) انجام گرفت. کریم بی بی سه پسر داشت بنام ظفر الحق، محمد سرور و محمد اصغر. شوهر کریم بی بی رنگین مزاج و عش پسند بود و شاید در آن روزگار تعدد ازدواج نشان مردانگی بشمار می رفت پس او با یک طوایف ازدواج کرد. کریم بی بی چون تا جماعت پنج خواننده بود و بسیار عابده و زایده بود، پس از ازدواج دوم شوهرش وی بچه ها را برده سیالکوت آمد و در خانه مادر و پدر ماند. پس از ده سال آن خانم دوم شوهرش فوت کرد و کریم بی بی به خانه خود پیش شوهر برگشت ولی مدتی پس از آن شوهرش هم فوت کرد و او باز به سیالکوت آمد.<sup>۱۸</sup>

کریم بی بی اقبال را بسیار دوست می داشت و همیشه با عقیدت بسیار اقبال را ذکر می کرد. اقبال برایش فقط برادر بزرگ بود ولی "پیر برادر" هم بود. چون اقبال و کریم بی بی به پدر خود شان شیخ نور محمد بیعت کرده بودند و نور محمد برای اقبال و کریم بی بی هم پدر بود و هم مرشد. شاید به همین سبب این سه پدر، پسر و دختر در مقابل دیگران، با هم انسیت فراوانی داشتند.<sup>۱۹</sup>

کریم بی بی در خانه اقبال کر در انار کلی لاهور بود، مدتی می زیست. در آن هنگام دو تا خانمهای اقبال سردار بیگم و مختار بیگم با هم در آن خانه بودند.<sup>۲۰</sup> کریم بی بی چند سال در جاوید منزل نیز زندگی می کرد. و در آن ایام یک دفعه بر موقع یوم اقبال ۲۱ آوریل، دانشکده



دختران او را بطور مهمان ویژه دعوت کرد. کریم بی بی بر ساعت مقررہ آنجا رسید ولی دید که هنوز منتظمین آن مجلس هم نیامده اند. او بسیا انتظار کشید و وقتی که رئیس دانشکده آمد آن هم به کریم بی بی بجای معذرت استفسار کرد که چرا به این زود تشریف آوردی؟ چون این مجلس زنان است این دیری طبق معمول است. پس ناراحت نباشی.<sup>۲۱</sup> کریم بی بی با حیرت بسیار به آن رئیس دانشکده پاسخ داد و گفت:

من خیلی خوشحال شدم که تمام ملت بویژه زنان بر نقش قدم اقبال گامزن میباشند. ولی این امر از فهم من نارسا است او البته اقبال بود بهمین علت همیشه به دیر می آمد ولی همه شما چرا به این دیر می آید؟<sup>۲۲</sup>

چند روایات از کریم بی بی در دست است درباره احوال اقبال. طبق روایت کریم بی بی یگفته مادرش امام بی بی اقبال بروز جمعه بوقت فجر متولد شد.<sup>۲۳</sup> و طبق کریم بی بی او از اقبال سه سال کوچکتر بود و این امر در حل مسله تاریخ تولد اقبال مورد نظر می باشد. کریم بی بی یک جزدان داشت و در آن بانگ درا<sup>۲۴</sup> و بال جبریل<sup>۲۵</sup> را در برابر دیگر کاغذات می گذاشت. او در یک دفترچه ایات اقبال نیز نقل کرده بود. کریم بی بی با اقبال خط و کتابت نیز داشت و در این دفتر نقل از یک نامه اقبال نیز است.<sup>۲۶</sup>

ذکر وفات کریم بی بی در بایگانی وجود دارد او در سیالکوت در منزل آباء خود واقع در محله چورگیران در ۴ ژوئیه ۱۹۵۸ میلادی وفات یافت. کریم بی بی در قبرستان امام صاحب<sup>۲۷</sup> در برابر قبور برادر بزرگ شیخ عطا محمد و خانمش مهتاب بی بی، دفن است. وی نام پسرش ظفر الحق را تمام عمر بعنوان کنیت پکار برد و این نام هم بر کتبه قبر او ثبت بعنوان "والده ظفر الحق" است.<sup>۲۸</sup>

### زینب بی بی : خواهر اقبال

زینب بی خواهر کوچک اقبال بود. از بین هفت فرزندان شیخ نور محمد از همه کوچکتر بود. تاریخ تولد زینب بی بی در بایگانی درج نیست.<sup>۲۹</sup>

عروسی زینب بی بی در یک خانواده از وزیر آباد بود. ولی به سبب آنکه نتوانست صاحب اولاد گردد، مادر شوهرش با او مهر ناسازگاری گذاشت. او اجباراً به خانه پدر و مادر خود برگشت و مدتی در آنجا زندگی کرد. در این زمان مادر شوهرش برای پسر خود زن گرفت. پس از مدتی زن دیگر هم برای پسر خویش آورد، در حالی که زن دوم هنوز حیات داشت. شوهر خواهر اقبال

مانند یک فرزند مطیع از فرمان مادر خود اطاعت می کرد. ولی پس از وفات مادر، او خواست که همسر اول را هم به خانه خود بیاورد، سعی و کوشش برای مسالمت آغاز گردید. بالاخره والدین اقبال راضی شدند. لهذا شوهر خواهر اقبال با موافقت والدین اقبال با چند نفر از خویشان نزدیک خویش برای بردن زینب بی آمد. اتفاقاً در آن روزها اقبال هم در سیالکوت بود. او وقتی شنید که شوهرش برای آشتی آمده است، بسیار عصبانی شد. پدرش خواست که اقبال ناراحت نشود و عصبانی نباشد ولی اقبال اصرار ورزید که به هیچ قیمت حاضر به مصالحه نیست و باید شوهر خواهر و همراهانش از خانه بیرون بروند. وقتی پدر دید که با هیچ پند اقبال راضی نمی شود، آن وقت با سیاست مدیرانه خویش با صدای آرام گفت که خداوند بزرگ در قرآن کریم به صلح نصیحت و امر کرده اند. اقبال این را شنید و در حالی که رنگ از رخسارش پریده بود، ساکت شد. چندی بعد پدر پرسید چه باید کرد اقبال جواب داد: همان که قرآن می فرماید. بدین ترتیب صلح برقرار شد و این صلح با خیر و برکت بود، زیرا زینب بی همسر اول، و اختیارات خانه و خانواده در دست او بود. بعد از سازش، اقبال بر شوهر خواهر خود آن قدر اعتماد کرد که در معاملات شخصی همیشه با او مشورت می کرد و ازین مشاورت سپاسگزار بود.<sup>۲۶</sup>

بعد از وفات سردار بیگم، زینب بی گاه گاه برای نگهداری منیره بانو (دختر اقبال و سردار بیگم) به جاوید منزل می آمد.<sup>۲۷</sup> خانم دوریس احمد خاطره ای را از خواهر کوچک اقبال نقل میکند:

زینب بی بسیار خرافاتی بود. چند هفته قبل از فوت اقبال به جاوید منزل آمد. او اصرار داشت که یک دعا نویس را که بوی خیلی اعتقاد داشت بیاورد تا ناراحتی های اقبال را برطرف کند. دعا نویس آمد و خرید چند چیز داد. زینب بی به علی بخش گفت تا مواد را فراهم کند. علی بخش مطیع، همه آنها را فراهم کرد. از جمله روغن، آرد، شکر، پارچه ولی برای خرید مرغ سیاه بسیار تلاش کرد تا توانست بدست آورد. زینب بی می خواست به دستور دعا نویس مرغ سیاه را تمام شب در اطاق اقبال بگذارد، اما خانم دوریس احمد با توجه به حال اقبال چنین اجازه ای نداد. پس از صحبت های زیاد قرار شد ساعت چهار صبح علی بخش مرغ را بغل گیرد و در اطاق خواب اقبال بگرداند. علی بخش همین کار را کرد. خوش بختانه اقبال در آن موقع در خواب عمیقی فرو رفته بود متوجه نشد.<sup>۲۸</sup>

اقبال گاهی در باره سفر حج صحبت می کرد و می گفت: مردم از راه عراق نیز به حجاز می روند. ولی پس از بررسی معلوم شد که در این راه نیز سختیهای فراوانی هست. خواهرش زینب بی

نزد وی نشسته بود. او گفت: "حال عمومی شما خوب نیست. بعلاوه اثرات آب مروارید در چشمانتان ظاهر شده است. در چنین وصفی چگونه می توانید به حج خواهید رفت." با شنیدن این حرف اقبال با صدای درد آلود گفت: "مگر نابینایان به حج نمی روند؟"<sup>۲۹</sup>

### کریم بی بی: زوجه اول اقبال

کریم بی بی بتاريخ ۲۲ مارس ۱۸۷۴ م در شهر گجرات در محله کتره شالبافان به جهان آمد.<sup>۳۰</sup> کریم بی بی دختر خان بهادر دکتر عطا محمد (سول سر جن) بود که سرجن متول و صاحب ثروت بود. وقتی اقبال برای امتحان دبیرستان گجرات آمد آنجا خان بهادر عطا محمد وی را دید و پسندید و برای دخترش سلسله جنبانی شروع کرد و طبق رواج آن زمان مادر و پدر این ازدواج را تهیه کردند.<sup>۳۱</sup> پس در پانزده سالگی بسال ۱۸۹۲م اقبال با کریم بی بی ازدواج کرد.<sup>۳۲</sup> حق مهر برای نکاح اقبال و کریم بی بی دو هزار روپیه مقرر شد و یک هزار بر موقع ادا شد ولی یک هزار موجل قرار شد. از حیث آن زمان این پول حق مهر بسیار خطیر بود.<sup>۳۳</sup>

اقبال از کریم بی بی سه فرزند داشت. یک دختر بنام معراج بیگم در سال ۱۸۹۵م به جهان آمد و این دختر اقبال بعد از علالت طولانی ۱۹۱۴م چشم از جهان فرو بست. و یک پسر آفتاب اقبال در سال ۱۸۹۹م تولد یافت. و پسر دوم اقبال زود بعد از تولد فوت کرد.<sup>۳۴</sup> اقبال نه تنها در جهان عصر خود غریب بود و تنها واز مظلومیتش این بس که یاران محرمی نداشت و خود زبان حالش را چنین تبیین می کند:

من اندر مشرق و مغرب غریبم      که از یاران محرم بی نصیبم  
غم خود را بگویم با دل خویش      چه معصومانه غربت را فریبم<sup>۳۵</sup>

اقبال حتی در کانون خانواده خود هم مظلوم بود با ازدواج تحمیلی که بر او روا داشتند اولین ضربه شکست را بر روح لطیف او وارد کردند بطوری که آن جوان پاکباز می گفت:  
"یا این سر زمین نفرین شده را برای همیشه ترک کنم و یا به می خوارگی پناه برم (حاشا الله) راهی که خود کشی را آسان تر می سازد."<sup>۳۶</sup>

البته دلائل این ازدواج تحمیلی را فرزند ارجمند ایشان کرد. جاوید اقبال تبیین نمود اند از آنجمله اختلاف طبع و سلیقه و سطح خانواده طرفین بود. تا سال ۱۹۱۶م اقبال و کریم بی بی با هم بودند و در همین سال به طلاق متفق شدند. اقبال تا سال ۱۹۳۸م از کریم بی بی کفالت کرد.<sup>۳۷</sup>

سپس البته اقبال نمی خواست با کریم بی بی زندگی کند ولی هیچ وقت از فرائض خویش رو گردانی نه کرد و تا آخر عمرش از خانم و بچه هایش کفالت کرد. کریم بی بی تقریباً نه سال بعد از فوت اقبال زنده بود و بتاریخ ۲۸ فوریه ۱۹۴۷ در عمر ۷۴ سال از جهان رفت. او در گورستان معراج دین در لاهور سپرد خاک شد.<sup>۳۸</sup>

### سردار بیگم

سردار بیگم زوجه دومین دکتر محمد اقبال بود. درباره ازدواج دوم علامه اقبال علی بخش می گوید:

"من و مادر اقبال برای خواستگاری به منزل رفتیم. هنگام بازگشت خانمی را در راه دیدیم که در شهر سیالکوت زندگی می کرد. مادر اقبال به ایشان گفت در جستجوی دختری است که او را به همسری پسر کوچکش در آورد. با شنیدن این حرف آن خانم، مادر اقبال را به منزل سردار بیگم برد. با دیدن سردار بیگم مادر اقبال او را شایسته پسرش تشخیص داد."<sup>۳۹</sup>

سردار خانم دوشیزه یک خانواده کاشمیری در موجی دروازه بود که در سال ۱۹۱۱م با اقبال نکاح کرد.<sup>۴۰</sup> دکتر جاوید اقبال فرزند ارجمند دکتر محمد اقبال در زنده رود درباره نکاح مادر و پدرش می نویسد: عقد اقبال با سردار بیگم در سال ۱۹۱۰م انجام یافت، ولی بعضی از نامه های گمنام بدون اسم و رسم درباره سردار بیگم که به اقبال می رسید اقبال آنها را باور کرد و زن خود را به خانه نیاورده بود. بعداً به اشتاه خود پی برد.<sup>۴۱</sup>

در سال ۱۹۱۳م اقبال احتیاج به فتوی شرعی در معامله شخصی داشت. چون اقبال هنوز زوجه خود را به خانه خود نیاورده بود بلکه تصمیم گرفته بود که او را طلاق بدهد. اما پس از سه سال یعنی در سال ۱۹۱۳م او آماده شد که سردار بیگم را به خانه خویش بیاورد. اکنون مشکل این بود که چون او در یک مقطع زمانی بر این طلاق دادن تصمیم گرفته بود، بنا بر این شک داشت که مبدا طلاق انجام شده باشد. برای حل این مشکل اقبال، میرزا جلال الدین را پیش مولانا حکیم نور الدین قادیان فرستاد که مسئله را بپرسد. مولانا حکیم نور الدین گفت که شرعاً طلاق انجام نشده است، اما اگر شک و شبه وجود دارد، می تواند تجدید نکاح کند. بنا بر این با سردار بیگم تجدید عقد و ازدواج انجام شد.<sup>۴۲</sup>

در ۱۵ اکتوبر ۱۹۲۴م به این زوجه اقبال که از لاهور بود، جاوید اقبال متولد شد. اقبال سردار بیگم را بنام "طاهره" می خواند.<sup>۴۳</sup> سردار بیگم غذای خانواده را شخصاً بسیار خوب طبخ می نمود.

پشت منزل، محله "مصلیون" (نومسلم) بود. دختران آنها برای فراگیری قرأت قرآن نزد سردار بیگم می آمدند.<sup>۴۴</sup> سردار بیگم خانمی قدیمی بود. وی نماز می خواند، روزه می گرفت و در ماه مبارک رمضان همیشه قرآن مجید را تلاوت می کرد. وی بسیار ضعیف الاعتقاد بود. از جن، روح، سایه، جادو و غیره وحشت داشت. روز تولد جاوید همیشه گوسفند قربانی می کرد.<sup>۴۵</sup>

جاوید اقبال در باره روابط اقبال و سردار بیگم یاد می کند: یک بار اقبال و سردار بیگم بخاطر هزینه زندگی با هم اختلاف پیدا کردند. خدا می داند که جاوید برای چه کاری وارد اتاق اقبال شد. او دید که سردار بیگم نشسته با ناراحتی بسیار گریه می کند و می گوید: من در این خانه تمام روز مانند یک کنیز کار می کنم ولی تا کی باید این وضع ادامه داشته باشد؟ به جاوید اجازه ندادند که آنجا بماند. در هر حال خواسته های سردار بیگم جایز بود. او می خواست که اقبال یا کاری پیدا کند و یا به وکالت خود ادامه دهد، تا در آمد مشخصی داشته باشد. سردار بیگم این را نیز می خواست که منزل کرایه ای را رها و خانه ای برای سکونت خویش بسازند. ولی اقبال در پاسخ به این درخواست، علاوه از یک لبتند ساده جواب دیگری نداشت بدهد.<sup>۴۶</sup>

در ماه اوت ۱۹۳۴م بر مشکلات اقبال مشکل دیگری اضافه شد و آن وضع اسفناک سردار بیگم بود. سردار بیگم در آن زمان چهل ساله بود. وی از چند سال پیش مریض بود و کبد و طحال او بزرگ شده بود و مدتی بود که تحت معالجه پزشکان قرار گرفته بود، اما هیچ فایده ای نداشت. پزشکان تشخیص داده بودند که گلبولهای سرخ خون او بسیار کم است. اقبال معالجه او را نیز بعهدہ حکیم نابینا سپرد.

نگرانی درباره سلامتی خویش و بیماری سردار بیگم ادامه داشت، اما بعضی از امور خانگی نیز وجود داشت که مدتی بی توجه مانده بود و می بایست فوراً به آنها توجه شود. پس در همین ماه او رقمی که در حساب جاوید اقبال در بانک جمع شده بود، مبلغ کمی نیز به آن اضافه کرد و طبق خواسته سردار بیگم قطعه زمینی در حراج بر خیابان میو (خیابان اقبال کنونی) خرید تا ویلایی بسازد. در ساختن ویلا مبلغی که سردار بیگم از خرج روزانه خانگی پس انداز کرده بود و مبلغی که از فروش زیورات وی بدست آمد و رقمی که در بانک بنام وی جمع شده بود، همه و همه خرج شد... چون با پولی که اقبال برای جاوید پس انداز کرده بود، قطعه زمینی خریده شد و برای ساختمان ویلا پس انداز سردار بیگم خرج شده بود بنابر این در ابتداء این ویلا بنام اقبال و سردار بیگم ثبت شد، ولی دو روز پیش از فوت سردار بیگم هر دو (اقبال و سردار بیگم) این ویلا را بنام جاوید اقبال هبه کردند. اکنون در این ویلا اقبال و سردار بیگم بعنوان یک اجاره دار زندگی می

کردند و اقبال در بیست و یکم هر ماه اجاره اطاقهای "جاوید منزل" که او از آنها استفاده می کرد به حساب جاوید اقبال می پرداخت.<sup>۴۷</sup>

سردار بیگم فقط بر معالجه پزشکی یا درمان دارویی اکتفا نمی کرد، بلکه همانظوری که اقبال هر نسخه سنتی را برای خود بکار می برد، همانطور سردار بیگم نیز تحت تاثیر یک خانم که او را "بیوی صاحبه" می خوانند و کلفت خانه رحمت بی از سحر و جادو و داروهای سنتی و ساختگی احتراز نمی کرد تا مرض زود تر پایان یابد. شاید این کار از تاثیرات فرهنگ هندو بر زنان مسلمان آن زمان بوده است.<sup>۴۸</sup>

صبح روز ۱۰ مارس ۱۹۳۵ م اقبال (از مسافرت بهوپال) به لاهور رسید. پس از رسیدن به لاهور متوجه شد که حال عمومی سردار بیگم بسیار بد شده است. کبد او اینقدر ورم کرده است که نمی تواند به آن سمت دراز بکشد یا بخوابد، از سوی دیگری سرفه شدید دارد، پاها نیز ورم کرده و بی نهایت لاغر و ضعیف شده است. او بیماری خود را فراموش کرده و همیشه در فکر بیماری اقبال و نگران اقبال بود. در اوایل ماه مه ۱۹۳۵ م وضع او بیشتر نگران کننده شد. معده اش آب آورد و بر ران او دمل خطرناکی پیدا شد که مورد عمل جراحی قرار گرفت. در روز ۲۰ ماه مه ۱۹۳۵ م وقتی به منزل جدید نقل مکان کرد، او را با آمبولانس آنجا آوردند و در بر انکار گذاشته در اتاق خواباندند. قبلاً ذکر شده که زمین و خانه هر دو متعلق به اقبال و سردار بیگم بود ولی شاید اقبال احساس کرده بود که اکنون آخرین روزهای زندگی سردار بیگم فرا رسیده است. بنابر این در روز ۲۱ ماه ۱۹۳۵ م چند کاغذ به دست گرفت و به اتاق وی آمد و گفت: "جاوید منزل" را به نام جاوید اقبال هبه کند ولی سردار بیگم قبول نکرد و می گفت: "من نمی دانم که این پس پس از بزرگ شدن چگونه خواهد بود؟ من بزودی بهبود خواهم یافت، شما نگران نباشید." اقبال گفت که "مرگ و زندگی در دست خدا است." با شنیدن این حرف، وی ساکت شد و هبه نام را امضاء کرد. از آن تاریخ جاوید منزل بنام جاوید اقبال منتقل شد. و اقبال یک اجاره نامه نیز درست کرد که طبق آن او در آن خانه بعنوان یک مستاجر زندگی را شروع کرد.

در روز ۲۳ مه ۱۹۳۵ م از صبح سردار بیگم در حالت بیهوشی به سر می برد و وقتی ساعت ۵ پنج بعد از ظهر جاوید نزدیک وی رفت، دید که او بیهوش بر تخت خواب افتاده است. جاوید در گلوی او چند قطره عسل چکاند و با گریه گفت: "مادر جان مرا ببین." او برای یک لحظه چشم باز کرد و او را دید و سپس چشمانش را بست. چند لحظه بعد از آن او فوت کرد.

سردار بیگم را در گورستان "بی بی پاک دامن" به خاک سپردند. اقبال و جاوید و چند تن از دوستان اقبال در تشیع جنازه وی شرکت داشتند. در موقع دفن وی اقبال روی سکوی یک منبر در نزدیک قبر سردار بیگم سر خود را در دست گرفته، در نهایت رنج پریشانی نشسته بود. سنگ مزار وی که دارای ابیات و قطع تاریخ است و حاجی دین محمد کاتب (خطاط) آن را نوشته و خود اقبال اشعار را سروده بود، گذاشته شد. ترجمه آن ابیات ازینقرار است:

مادر جاوید راهر وی طرف بهشت شده،

سینه برداغ من خیابان لاله شده،

نگاه مومن از مرگ روشن و بیدار میشود،

اقبال تاریخ می گوید "سرمه ما زاغ"<sup>۶۹</sup>

مرگ بی موقع سردار بیگم اقبال را بیحال و پژمرده کرد. او وصیت کرده بود که بچه ها را حتی برای یک روز هم از خود جدا نکند.<sup>۷۰</sup>

پس از وفات سردار بیگم شاید فقط اقبال یک بار به قسمت زنانه منزل رفت و آن هنگامی بود که جاوید تب داشت. و در آن وقت بود که برای اولین بار متوجه شد قسمت زنانه متشکل از چند اطاق است. او با دیدن عکس بزرگی از سردار بیگم که در یکی از اطاقها نصب شده بود، بسیار خوشحال شد. پس از مرگ سردار بیگم اقبال سرش را دیگر رنگ نمی کرد.<sup>۷۱</sup>

پس از وفات سردار بیگم نظام خانه از هم پاشیده شده بود. بنابر این اقبال با مشورت دوستان تصمیم گرفت برای نظم امورخانه و تربیت اخلاقی و دینی فرزندان یک متخدم معلم زن که میتواند تعلیم دین و اخلاق را هم به بچه ها بدهد استخدام کند.<sup>۷۲</sup>

### مختار بیگم

مختار بیگم سومین زوجه اقبال بود. وقتی پس از نکاح با سردار بیگم بنابر چند سوء افهام اقبال اراده کرد که سردار بیگم را طلاق خواهد داد و به ازدواج دیگری اراده کرد. در آن زمان یک دوست اقبال سید بشیر حیدر از لدهیانه آمد و از یک خانواده با ثروت کاشمیری پیام ازدواج آورد با دختر مختار بیگم.

مختار بیگم از خانواده "نولکهان" در لدهیانه بود. چون این ازدواج طی شد اوایل سال ۱۹۱۳م اقبال با مختار بیگم ازدواج کرد. اقبال مختار بیگم را لاهور آورد و در خانه ای که در انار کلی بود سکونت اختیار کرد. چندی بعد از این ازدواج بر اقبال عیان شد که سوء تفاهم با سردار بیگم

از بین رفت و چون نکاح شد بود پس سردار بیگم خواست که اقبال با او ازدواج کند چون وی از مدت سه سال در همین انتظار بود و بعلت نکاح با اقبال آماده نیست که به کسی دیگر نکاح کند یا از اقبال طلاق یابد. اقبال این مسئله را پیش مختار بیگم گذاشت. مختار بیگم یک زن حلیم و نرم دل بود. وقتی این معامله را شنید شروع به گریه کرد و اقبال را آماده ساخت که سردار بیگم را خانه بیاورد و با او ازدواج بکند. در این ایام ازدواج اقبال به سردار بیگم، مختار بیگم به خانه مادر و پدر خود رفت در لدهیانه. بعد از چند هفته هر دو خانمها با هم در خانه انار کلی شروع به زندگی کردند. مختار بیگم و سردار بیگم هم سال بودند. پس زود محبت پیدا شد و با هم مانند خواهران پیش آمدند.<sup>۵۳</sup> مختار بیگم و سردار بیگم از ۱۹۱۳ م تا ۱۹۲۳ م بی اولاد بودند و اتفاق است ۱۹۲۴ م هر دو خانمهای اقبال با امید شدند. این دو تا با هم تا حدی محبت داشتند که تصمیم گرفتند بعد از زاییدن بچه ها هر دو بچه ها را با هم مبدل خواهند کرد.

مختار بیگم برای زچگی لدهیانه رفت. ولی در هنگام زچگی مبتلای نمونیه شد و وضعیتش تشویشناک گشت. اقبال به ۱۹ اکتوبر ۱۹۲۴ م لدهیانه رفت برای بیمار پرسی خانم خودش ولی ۲۱ اکتوبر ۱۹۲۴ م مختار بیگم فوت کرد.<sup>۵۴</sup> چند روز پس از فوت مختار بیگم اقبال این قطعه در رثای مختار بیگم نوشت:

ای دریغا از مرگ هم سفری  
دل من در فراق او همه درد  
هاتف از غیب داد تسکینم  
سخن پاک مصطفی آورد  
هر سال رحیل او فرمود  
بشهادت رسید و منزل کرد.<sup>۵۵</sup>

سردار بیگم از وفات مختار بیگم بسیار ناراحت بود و خیلی رنج می کشید و از رفاقت یازده سالگی با مختار بیگم یاد می کرد. سردار بیگم از اقبال خواست که بایکی از خواهران مختار بیگم ازدواج بکند ولی ممکن نشد.<sup>۵۶</sup>

### معراج بیگم : دختر اقبال

معراج بیگم دختر اقبال و کریم بی بی بود. وی در سال ۱۸۹۶ م تولد یافت. وقتی اقبال از اروپا برگشت معراج بیگم دوازده ساله بود و با مادرش کریم بی بی در شهر گجرات زندگی می کرد.<sup>۵۷</sup>



چون اقبال و زوجه اول کریم بی بی چون باهم روابط خوبی نداشتند پس معراج بیگم نیز بیشتر اوقات دور از شفقت پدری ماند. در کودکی وی با برادر خودش آفتاب اقبال در خانه مادر بود ولی چون کمی بزرگ شد در سیالکوت با مادر و پدر اقبال زندگی کرد. وی با اقبال زیاد ملاقات نداشت ولی باز اقبال با معراج بسیار عشق می ورزید. معراج بیگم در روابط کشیدگی مادر و پدر بسیار ناراحت بود و دلش برای آنان تنگ بود و هیچ چاره ای نداشت. در ایام جوانی معراج بیگم در مرض خنازیر مبتلا شد و تحت معالجه قرار گرفت ولی عمرش کوتاه بود و در عنفوان شباب و در عمر نوزده سالگی بتاريخ ۱۷ اکتوبر ۱۹۱۵م از جهان رفت.<sup>۸</sup> جنازه وی را به سیالکوت بردند. معراج بیگم در گورستان "امام صاحب" نزدیک پدر بزرگ و مادر بزرگ خویش مدفون گردید.<sup>۹</sup>

### منیره بیگم، دختر اقبال

منیره بیگم دومین دختر اقبال می باشد، خواهر جاوید اقبال. مادرش سردار بیگم بود. منیره در سال ۱۹۳۰م به جهان آمد.<sup>۱۰</sup>

سردار بیگم مادر منیره بیمار بود و بعلت بیماری سردار بیگم محیط منزل همیشه افسرده و غمگین بود. سردار بیگم بیشتر وقت خود را در بستر بیماری می گذراند، بنابر این به منیره بیگم و جاوید را نمی توانست توجه داشته باشد. منیره در آن زمان چهار و نیم ساله بود و جاوید ده سال و نیمه بود. منیره معمولاً در بغل دختران محل روز را می گذراند و در هیچ جا آرام نمی گرفت و تمام روز نگاهش به آسمان دوخته شده بود و گریه می کرد که سردار بیگم بسیار رنج می برد. در اصل منیره احتیاج به توجه و محبت مادری می خواست که بد بختانه از آن برخوردار نشد.

در آن زمان اقبال نیز بیمار بود و با دیدن پدر و مادر در بستر بیماری بعضی اوقات جاوید و منیره یکدیگر را با نگاه پر از ترس و وحشت نگاه می کردند. منیره بسیار تنها و منزوی بود. زیرا کسی نبود که برای او مادری کند.<sup>۱۱</sup>

در روز ۲۳ مه ۱۹۳۵م سردار بیگم فوت کرد. وقتی برای کفن و دفن وی را آماده می کردند، جاوید با گریه و زاری دست منیره کوچولو را در دست گرفته، به سوی اطاق اقبال رفت. او طبق معمول بر تخت خواب خود دراز کشیده بود. جاوید و منیره وقتی در اتاق رسیدند، با ترس و وحشت آنان را خواست که نزد او بروند وقتی نزدیک او رسیدند منیره و جاوید را در بغل گرفت و پس از آن برای اولین بار جاوید و منیره را بوسید.<sup>۱۲</sup>

مرگ ناگهانی سرداریگم، اقبال را بیحال و غمگین کرد. سردار بیگم وصیت کرده بود که فرزندان خود را حتی برای یک روز هم از خود جدا نکنند. به همین جهت اقبال همیشه در فکر هر دو بچه بود.

آنوقت منیره نیز مدرسه دخترانه می رفت. رحمت بی به منیره نگهداری می کرد، علی بخش منیره را با درشکه به بمدرسه می برد و بر می گردانید.<sup>۶۳</sup> برای مراقبت و مواظبت بچه ها و مخصوصاً برای منیره هیچ روش معقولی در نظر گرفته نشده بود. از میان خانواده و خویشاوندان سرداریگم، فقط برادرش خواجه عبدالغنی بود که به جاوید و منیره خیلی محبت و عشق می ورزید. برای زنان خانواده اقبال رها کردن خانه و زندگی و آمدن پیش منیره کار آسانی نبود. با وجود این یکی از آنان برای مدت کوتاهی به لاهور می آمد و پیش منیره می ماند. گاهی شیخ عطا محمد و همسر او نیز می آمدند و گاهی از میان دو خواهر اقبال کریم بی وزینب بی می آمد. مدتی پسر شیخ عطا محمد، امتیاز احمد و همسرش نیز در خانه اقبال زندگی می کردند، ولی چون کار موقتی بود و دوام نداشت، منیره با هیچ کس مانوس نمی شد.

البته اقبال منیره را بسیار دوست داشت، منیره اغلب در تخت خواب و ی می خوابید و هر آرزوی او بر آورده می شد و اگر گاهی جاوید با منیره دعوا می کرد یا او را می زد بدبختی جاوید فرارسید. اقبال از نزاع بین برادر و خواهر بی نهایت رنج می برد و اکثر با دوستان خود گله می کرد که این دو همیشه باهم دعوا می کنند و من نمی توانم این را تحمل کنم. اگرچه دوستان می گفتند که بچه ها همیشه در خانه دعوا می کنند ولی او قانع نمی شد.<sup>۶۴</sup>

برای تکمیل دوره دوم معالجه برقی اقبال مجبور بود که به بهوپال برود، پس او در تاریخ ۱۵ ژوئیه ۱۹۳۵م همراه علی بخش و جاوید از لاهور حرکت کرد. جاوید را به این خاطر با خود برده بود که در غیاب پدر با منیره دعوا نکند.<sup>۶۵</sup>

با معالجه برقی هم در بیماری اقبال نتیجه خوبی حاصل نشد. پس در یاس و نا امیددی درباره سلامتی خود او همین فکر کرد که توسط وصیت نامه برای بچه ها قسیم تعیین کند. این وصیت نامه که در تاریخ ۱۳ اکتبر ۱۹۳۵م نوشته شد، در آن در ضمن نگهداری منیره توصیه داد که علاوه بر آنکه: "... اولیاء مذکور انتظام تمام امور مربوط به ملک و شخص آنها را با اکثریت آزاد انجام خواهند داد. لیکن وقتی پسر من جاوید اقبال به سن بلوغ برسد، او ولی و قسیم ملک و شخص منیره خواهر خود خواهد بود و همه کار های مربوط به او را بعنوان سرپرست انجام خواهد داد..."<sup>۶۶</sup>

در هفته آخر ژوئیه ۱۹۳۷م خانم دويس احمد آلمانی از علیگره به لاهور آمد. اقبال، محمد شفیع و علی بخش و منیره را برای استقبال او به ایستگاه فرستاد.<sup>۶۷</sup> خانم دوس احمد، نظریات خود را در مورد اقبال در دفترچه یادداشتی به رشته تحریر آورده که بعضی از این مطالب بسیار جالب می باشند. وی نوشته است: "وقتی او به خانه اقبال آمد، منیره در دبستان دخترانه اسلامیة تحصیل می کرد این دبستان با نظارت انجمن حمایت اسلام تاسیس شده بود، اینجا دختران مسلمانان فقیر و یتیم درس می خواندند. این مدرسه از "جاوید منزل" بسیار دور بود، و نظر به این که وضع بهداشت و نظافت مدرسه خوب نبود، موهای منیره شپش گرفت. با لایحه به خواهش خانم دوس احمد او را از این دبستان خارج کردند و دبستان مسیحی کنیرد (کنیرداسکول) گذاشتند. بعداً خانم دوس احمد متوجه شد هر شاگرد این دبستان موظف است انجیل بخواند، زیرا جزو برنامه است، او این مسئله را پیش اقبال در میان گذاشت. اقبال گفت: "در این مورد اعتراضی ندارد، زیرا بدین ترتیب به علم او افزوده خواهد شد. ولی که برای آموزش قرآن و موضوعات دینی اقدامات در منزل به عمل آورند. چو دهری محمد حسین این کار را انجام داد.

یک روز عصر طبق معمول منیره و خانم دوس احمد در اطاق قبیل نشسته بودند، منیره به ایشان گفت: آپاجان، خواهش می کنم بگویید لا اله الا الله. خانم دوس احمد این کلمه را گفت، منیره شروع به دست زدن کرد و گفت: شما کلمه توحید را ادا کردید و مسلمان شدید. سپس کمی فکر کرد و گفت: من اسم شما را فاطمه گذاشتم. ازین کار طفلانه منیره، اقبال خیلی خوشحال شد.

خانم دوس احمد می نویسد: منیره هنوز هفت ساله بود که برادر بزرگ اقبال شیخ عطا محمد از سیالکوت برای او برقع فرستاد و گفت: به دلیل اینکه دختر بزرگی شده است، حالا باید بیرون خانه حجاب می کند. خانم دوس احمد ناراحت شد. فوراً برقع را برداشت و نزد اقبال رفت و به او گفت: من حاضر نیستم که منیره برقع بپوشد. در این موقع جاوید نیز آنجا بود. اقبال گفت: هرچه نظر شما باشد، ولی مسئله ای نیست منیره برقع بپوشد، در شهرستان ها و روستا ها، عموماً زنها چادر بسر می زند. ولی شاید تا وقتی که منیره بزرگ می شود زمانه نیز تغییر شود. لذا باید تصمیم گیری در این مورد را بعهده خود او بگذاریم.<sup>۶۸</sup>

اقبال در سالهای آخر زندگیش از لباس انگلیسی نفرت پیدا کرده بود. منیره هم اگر موهایش را به دو قسمت می کرد و می یافت نمی پسندید و می گفت: موهایت را اینطور درست نکن. این طریقه یهودیهاست.<sup>۶۹</sup>

صبح روز ۲۰ آوریل ۱۹۳۸م وضعیت اقبال کمی بهتر شده بود. منیره آنوقت هفت سال و نیم داشت، با آپاجان نزد اقبال آمد. منیره به بستر اقبال رفت و به او چسپید و شروع به شیرین زبانی نمود. وی تقریباً هر روز سه بار برای دیدن پدر به اطاق وی می رفت. صبح قبل از رفتن به مدرسه، ظهر و شب هنگام خواب، ولی آنروز عصر از کنارش بلند نمی شد. آپاجان دو سه بار به او گفت: وقت رفتن است، او گوش نداد فقط می گفت کمی بیشتر بمانم. با دیدن این وضع اقبال لبخندی زد و به زبان انگلیسی به آپاجان گفت: حس او، او را آگاه می کند که شاید این آخرین ملاقات با پدر باشد.<sup>۷۰</sup>

### وسیمه بیگم و عنایت بیگم

وسیمه بیگم و عنایت بیگم دختران برادر اقبال شیخ عطا محمد بودند. وقتی که در سال ۱۹۱۴ میلادی اقبال با سردار بیگم ازدواج کرد وسیمه بیگم را بسیار دوست داشت و پس سردار بیگم هم او را دختر می دانست،<sup>۷۱</sup> و وسیمه بیگم و عنایت بیگم هر دو را از سیالکوت به لاهور در منزل اقبال آورد. این دختران همانجا ماندند و جوان شدند.<sup>۷۲</sup> وسیمه بیگم و عنایت بیگم هر دو سردار بیگم را در امور خانه کمک می کردند. وسیمه بیگم در آشپزخانه سردار بیگم را کمک می کرد<sup>۷۳</sup> و این دو دختران شیخ عطا محمد دختران اهل محله را درس قرآن و اردو آسان می دادند و آنان را گل دوزی می آموختند.<sup>۷۴</sup> وسیمه بیگم در سال ۱۶ مارس ۱۹۳۴ میلادی ازدواج کرد. او پس از ازدواج هم به منزل اقبال می آمد و گاه پس از وفات سردار بیگم نگهداری منیره بانو می کرد.<sup>۷۵</sup> وسیمه بیگم ۱۸ فوریه ۱۹۱۲ م در سیالکوت به جهان آمد و در ۲۰ فوریه ۱۹۹۳م از جهان رفت.<sup>۷۶</sup>

### مهتاب بی

مهتاب بی دومین زوجه برادر اقبال شیخ عطا محمد بود. قبل از مهتاب بی عطا محمد یک زنی از خانواده راتهور کشمیریان به عقد داشت ولی بعداً او را طلاق داد و مهتاب بی را ازدواج کرد. هرکس او را "بهبابی جی" می خواند.<sup>۷۷</sup> مهتاب بی در ۱۳ فوریه ۱۹۵۹م بروز جمعه مطابق ۴ شعبان ۱۳۷۸ه در سیالکوت وفات یافت.<sup>۷۸</sup>

علاوه بر این زنان، اسمهای دیگر زنان در خانواده اقبال می توان در شجره نسب دید.

## رحمت بی

رحمت بی در سال ۱۹۱۳ میلادی همراه سردار بیگم به منزل اقبال آمد. او نیز مانند علی بخش عمرش را در خدمت خانواده اقبال گذراند. این خانم میان ساله کاشمیری بود. او سردار بیگم را در کارهایش کمک می کرد.<sup>۷۹</sup> در خانه هر خرد و برنا او را "امان ودی" (مادر بزرگ) می خواند. بعد از وفات سردار بیگم وقتی خانم دورس احمد بعنوان خدمتگذار فرزندان اقبال به جاوید منزل آمد رحمت بی او را نیز در کارهای خانه کمک می کرد.<sup>۸۰</sup> رحمت بی از منیره نگهداری می کرد.<sup>۸۱</sup>

کلفت خانم رحمت بی از سحر و جادو و داروهای سنتی و ستاختگی احتراز نمی کرد تا مرض زود تر پایان یابد. شاید این کار از تاثیرات فرهنگ هندو بر زنان مسلمان آن زمان بوده است.<sup>۸۲</sup> رحمت بی در عمر هفتاد سالگی چند ماه پیش از وفات به خانه دختر خود رفت و در سال ۱۹۴۵ همانجا وفات یافت.<sup>۸۳</sup>

## دوریس احمد

پس از وفات سردار بیگم همه نظام خانه در هم و برهم شده بود. برای نظم و نسق صحیح امور خانه و تربیت اخلاقی و دینی فرزندان اقبال دسترس به زن معلم محال بود، بنابر این اقبال برای استخدام یک زن اروپایی کوشش آغاز گردید.<sup>۸۴</sup>

اقبال برای نگهداری از جاوید و بخصوص منیره و همچنین انتظام امور منزل از طریق پروفیسور رشید احمد صدیقی و دیگر دوستان تصمیم گرفت که از علیگر خانم دوریس احمد آلمانی را به منزل دعوت نماید. او می توانست به زبان اردو صحبت کند و از بینش اجتماعی اسلامی نیز آگاهی داشت. وی خواهر همسر استادی در علیگر بود و مدتی بود که مقیم علیگر بود.<sup>۸۵</sup>

در هفته آخر ژوئیه ۱۹۳۷م خانم دوریس احمد آلمانی از علیگر به لاهور آمد. برای استقبال از وی محمد شفیع، علی بخش و منیره به ایستگاه راه آهن رفته بودند. او همراه محمد شفیع و منیره با درشکه به جاوید منزل رفت، و بمحض ورود با اقبال ملاقات کرد. اقبال روی کاناپه نشسته و منتظر آنها بود.

اقبال به او مسئولیت انجام کارهای منزل و نگهداری از منیره و جاوید را واگذار نمود و بدین ترتیب خانم دوریس احمد در جاوید منزل مستقر شد.<sup>۸۶</sup>

با آمدن خانم دوریس احمد به جاوید منزل خانه سر و سامانی به خود گرفت و منظم شد. به اصرار ایشان هر چند وقت یکبار اقبال به همراه فرزندان در اطاق غذاخوری نهار را با هم صرف می کردند. جاوید و منیره احساس می کردند همه اعضای یک خانواده هستند. منیره در مدت زمان کوتاهی به خانم دوریس احمد انس گرفت. به خواسته وی همه ایشان را "آپاجان" صدا می کردند. اقبال گاهی اوقات به زبان آلمانی با آپاجان صحبت می کرد. به منیره در آن روزها چند جمله آلمانی یاد گرفته بود. به همین جهت او نیز کوشش می کرد با آپاجان به آلمانی گفتگو کند. آپاجان بعضی اوقات عصر ها به همراه جاوید و منیره به منطقه راه آهن می رفتند و قدم می زدند. آنها در حیاط تور بازی بدمینتن هم زده بودند.<sup>۸۷</sup>

به دلیل ضعف بینایی اقبال، خانم دوریس گاه گاهی برای اقبال نامه ها می خواند و در پاسخ دادن کمک می کرد.<sup>۸۸</sup> اقبال شبها شام نمی خورد و فقط نوشیدن یک چای کشمیری اکتفا می کرد. گاهی از اوقات نیز سوپ یا آش که خانم دوریس درست می کرد، می خورد.<sup>۸۹</sup>

خانم دوریس احمد یک کتابی نوشت و در آن یادداشتها درباره اقبال گذاشت. این کتاب بعنوان "اقبال، آنطوری که من او را می دانم، به زبان انگلیسی بچاپ رسید. خانم دوریس در کتاب خود می نویسد: اقبال از وی خواهش کرده بود که بعد از مرگش، آنقدر نزد فرزندانش بماند تا آنها بزرگ شوند، زیرا پس از آمدن وی به آن خانه، بچه ها بار دیگر آرامش را حس کرده بودند. لذا پس از مرگ اقبال خانم دوریس احمد تقریباً بیست و پنج سال در "جاوید منزل" ماند و سپس به آلمان برگشت.<sup>۹۰</sup>

### پی نوشتها

۱. جاوید اقبال، دکتر، زنده رود، (چاپ دوم ۲۰۰۸م، اقبال اکادمی، پاکستان)، ص ۴۰، ۴۱  
نیز: شهین دخت کامران مقدم صفیاری، دکتر، جاویدان اقبال، زندگینامه محمد اقبال لاهوری، جلد اول، (اقبال اکادمی پاکستان، ۱۹۸۷م)، ص ۶۴، ۶۵
۲. خالد نظیر صوفی، اقبال درون خانه، (اقبال اکادمی پاکستان، طبع اول ۲۰۰۳م)، ص ۱۲۰
۳. حسن شاد روان، اقبال شناسی، (انتشارات مرکز چاپ و نشر سامان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۱ ه ش)، ص ۵۱، ۵۲
۴. همان، ص ۱۸۷، ۱۸۸
۵. شهین دخت مقدم صفیاری، نگاهی به اقبال، (اقبال اکادمی پاکستان، چاپ اول، ۱۹۸۹م)

۶. همان، جاویدان اقبال، جلد اول، ص ۹۴
- نیز: زنده رود، ص ۵۹
۷. زنده رود، ص ۷۴
۸. زنده رود، ص ۸۸
۹. این اسمهای فرزندان فاطمه بی از شجره نسب اقبال نقل شده است از زنده رود، ص ۱۲
۱۰. زنده رود، ص ۴۱
۱۱. همان، ص ۵۹
۱۲. همان، ص ۷۴
۱۳. همان، ص ۶۱
۱۴. همان، ص ۱۲
۱۵. همان، ص ۶۱
۱۶. اقبال درون خانه، ص ۲۶
۱۷. همان، ص ۲۶
۱۸. همان، ص ۲۷
۱۹. همان، ص ۴۱
۲۰. زنده رود، ص ۲۰۵
۲۱. اقبال درون خانه، ص ۳۲
۲۲. زنده رود، ص ۲۰۵
۲۳. اقبال درون خانه، ص ۳۲
۲۴. همان، ص ۲۶
۲۵. زنده رود، ص ۶۲
۲۶. جاویدان اقبال، جلد اول، ص ۱۳۹، ۱۴۰
۲۷. زنده رود، ص ۶۰۹
۲۸. همان، ص ۶۷۸
- نیز: شهین دخت کامران مقدم صفیاری، جاویدان اقبال، جلد چهارم، (اقبال اکادمی پاکستان، چاپ اول ۱۹۸۷م)، ص ۲۰۵، ۲۰۶
۲۹. زنده رود، ص ۶۸۴
۳۰. اقبال درون خانه، ص ۱۶۷
۳۱. همان، ص ۱۲۷

- Khurshid Anuwar, Dr. *Epistemology of Iqbal*, (Iqbal Academy Pakistan, 1<sup>st</sup>. ۳۲ Edition, 1996), P 14  
۳۳. اقبال درون خانہ، ص ۱۲۶  
۳۴. *Epistemology of Iqbal*, P 14.  
۳۵. اقبال، دکتر محمد، کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، با مقدمہ احمد سرور، (انتشارات کتابہ سنائی، چاپ ہفتم، ۱۳۷۶ ه ش)، ص ۴۴۹  
۳۶. Bashir Ahmed Dar, *Letters of Iqbal*, (Iqbal Academy, Pakistan, Lahore, 2<sup>nd</sup> Edition 2005), P 21  
نیز: اقبال شناسی، ص ۵۵  
۳۷. *Epistemology of Iqbal*, P 14.  
۳۸. اقبال درون خانہ، ص ۱۳۳، ۱۳۴  
۳۹. نگاہی بہ اقبال، ص ۳۵۲، ۳۵۳  
۴۰. مقالہ: حیات اقبال تاریخ کہ آئینہ میں (اردو)، تحقیق و ترتیب از دی کی دل، اقبال سنہ ۸۵ مرتبہ دکتر وحید عشرت، (اقبال اکادمی لاهور، چاپ اول، ۱۹۸۹م) ص ۱۴۱  
۴۱. جاویدان اقبال، جلد چہارم، ص ۱۴۵  
۴۲. زندہ رود، ص ۶۳۰، ۶۳۱  
۴۳. Doris Ahmed, *Iqbal as I Know him*, (Iqbal Academy Pakistan, 2<sup>nd</sup> Edition. ۲۰۰۱), P 26  
۴۴. جاویدان اقبال، جلد سوم، ص ۳۷  
نیز زندہ رود، ص ۳۶۳  
۴۵. جاویدان اقبال، جلد سوم، ص ۳۴۰  
زندہ رود، ص ۵۳۴  
۴۶. جاویدان اقبال، جلد چہارم، ص ۶۷  
زندہ رود، ص ۵۸۹  
۴۷. جاویدان اقبال، جلد چہارم، ص ۸۵ تا ۸۷  
زندہ رود، ص ۶۰۲، ۶۰۳  
۴۸. جاویدان اقبال، جلد چہارم، ص ۹۰  
زندہ رود، ص ۶۰۵  
۴۹. اقبال، محمد دکتر، کلیات باقیات شعر اقبال، مرتبہ دکتر صابر کلوروی، (اقبال اکادمی پاکستان، طبع اول ۲۰۰۶م)، ص ۴۹۵  
۵۰. جاویدان اقبال، جلد چہارم، ص ۹۴، ۹۵  
۵۱. جاویدان اقبال، جلد چہارم، ص ۱۹۸



- زنده رود، ص ۶۷۴
۵۲. نگاہی بہ اقبال، ص ۳۶۴، ۳۶۵
- جاویدان اقبال، جلد چہارم، ص ۱۱۴، ۱۱۵
۵۳. زنده رود، ص ۲۰۶
۵۴. همان، ص ۳۴۴، ۳۴۵
۵۵. اقبال، محمد دکترا، کلیات باقیات شعر اقبال، ص ۵۲۱
۵۶. زنده رود، ص ۳۴۶
۵۷. زنده رود، ص ۱۹۹
۵۸. همان، ص ۲۱
۵۹. همان، ص ۹۴
۶۰. *Epistemology of Iqbal*, P 15
۶۱. جاویدان اقبال، جلد چہارم، ص ۸۹، ۹۰
- زنده رود، ص ۶۰۴، ۶۰۵
۶۲. زنده رود، ص ۶۰۷
۶۳. همان، ص ۶۷۲
۶۴. همان، ص ۶۰۹
۶۵. همان، ص ۶۱۳
۶۶. همان، ص ۶۱۴، ۶۱۵
۶۷. نگاہی بہ اقبال، ص ۲۶۷، ۲۶۸
۶۸. زنده رود، ص ۶۷۷، ۶۷۸
۶۹. همان، ص ۶۷۵
۷۰. همان، ص ۷۱۸
۷۱. اقبال درون خانہ، ص ۱۴۴
۷۲. زنده رود، ص ۲۱۵
۷۳. همان، ص ۵۳۴
۷۴. همان، ص ۳۶۳
۷۵. اقبال درون خانہ، ص ۱۲
۷۶. همان، ص ۵
۷۷. زنده رود، ص ۴۱

۷۸. اقبال درون خانہ، ص ۹
۷۹. زندہ رود، ص ۳۶۳
۸۰. تصدق حسین راجہ، دکترا، *Iqbal, A cosmopolitan Poet* (اقبال اکادمی پاکستان، چاپ اول ۱۹۹۶م)
۸۱. زندہ رود، ص ۲۷۲
- جاویدان اقبال، جلد چہارم، ص ۱۹۵
۸۲. زندہ رود، ص ۶۰۵
۸۳. همان، ص ۳۶۳
۸۴. زندہ رود، ص ۶۱۹
- جاویدان اقبال، جلد چہارم، ص ۱۱۶
۸۵. زندہ رود، ص ۶۶۴
- جاویدان اقبال، جلد چہارم، ص ۱۸۱
۸۶. زندہ رود، ص ۶۷۰، ۶۷۱
- جاویدان اقبال، جلد چہارم، ص ۱۹۲، ۱۹۳
۸۷. زندہ رود، ص ۶۷۴
- جاویدان اقبال، جلد چہارم، ص ۱۹۹
۸۸. زندہ رود، ص ۶۷۳
- جاویدان اقبال، جلد چہارم، ص ۱۹۵
۸۹. زندہ رود، ص ۶۷۷
- جاویدان اقبال، جلد چہارم، ص ۲۰۳
۹۰. زندہ رود، ص ۶۷۸
- جاویدان اقبال، جلد چہارم، ص ۲۰۶

## (ب) زنان برون منزل اقبال

اقبال یک انسان مردم شناس و انسان دوست بود. حلقه احباب وی خیلی وسیع بود. تمام عمر وی با انسانهای خوب و دوستانه‌های نجیب برخوردار شد که شامل مرد و زن هر دو بودند. در زمان اقامت در اروپا، بین سالهای ۱۹۰۵م تا ۱۹۰۸م، با تمدن جدید و نیازهای فکر و اندیشه مردم آشنا گردید. در معاشرت های گوناگون در اروپا با بانوانی آشنا شد که علاوه بر حسن ظاهری، آشنایی کاملی با ادبیات و فلسفه داشتند و این خود باعث گردید که اقبال به طرف آن ها کشیده شود. خانمهای اروپای که شامل این فهرست اند نامبرده: خانم سلوسر، خانم لیوی، میس شول، خانم ایلیت، میس بیک، مارگریت فارکویرسن، روزیته فریز، لیدی هاتوگ، آنی بسنت، فراؤلین ران، فراؤلین گوستمین، پرو فیسور هیرن، و فراؤلین ایماویگی ناست و غیره است. بعضی از این خانمها استاد اقبال در آلمان و انگلستان بودند. و بعضی از آنان را اقبال در مسافرتهاى خویش برای شمولیت کنفرانس میزگرد در سالهای ۱۹۳۰م تا ۱۹۳۱م ملاقات کرد. با وجود آنکه اقبال از اروپا بازگشته بود ولی هنوز از لحاظ فکری در اروپا سیر می کرد. هنگامی که مجبور شد از نزدیک با حقایق تلخ زندگی روبرو شود، به سختی می ترسید و نگران می شد. این احساس حرمان و تشویش در اقبال علل مختلفی داشت. یکی از آن علل، مشکل مالی او بود. دلیل دیگری بی سرو سامان بودن زندگی زناشویی، در حقیقت او یک دوره سخت اضطراب ذهنی را طی می کرد. در این حال و کیفیت به یاد اوقات زندگی در اروپا می افتاد و این یادآوری او را تسکین می داد و بعضی از این زنان اروپای مکاتبه ادامه داشت که سر فهرست آنها دوشیزه ایماویگی ناست است.

علاوه بر زنان مغربی اقبال با زنان مشرقی نیز برخوردار شد. این خانمها او را دوران اقامت در اروپا و دوران مسافرتهاى وی به جنوب هند ملاقات کردند. این فهرست زنان شرقی مشتمل بر خانم عطیه فیضی، راجکماری صوفیه جندان بامبا، خانم خالده ادیب، فاطمه جناح، سروجنی نائیدو و غیره است. از آن جمله عطیفه فیضی که خانمی تیز هوش و حاضر ذهن بود معرفی گردید. از نظر اقبال عطیفه فیضی نیز قسمتی از خاطرات زندگی او در اروپا را شامل می شد. به همین جهت عطیه فیضی با او همدردی می کرد و این امر برای اقبال راحت بود که با او درد دل کند و از کمبود هایش با او سخن گوید. عطیه فیضی آن کسی است اقبال با او تقریباً سی سال مکاتبه داشت. و نامه های اقبال به عطیه برای دانستن وضع فکر و حالت اقبال کمک می کند.

چند تن از ناقدان نسل بعد از اقبال کوشیدند که شخصیت اقبال را تجزیه و از راه اشعار و مکتوبات وی زندگی احساسی پر از شور و عشق او را بررسی نمایند. طبق آنان اگر در بعضی از اشعار اقبال دقت کنیم هیچ شکی باقی نمی ماند که در این هنگام اضطراب اقبال هیجان یک قلب تشنه محبت و یک عشق ناکام است. برای تایید این حرف می توان به نامه هایی که برای عطیه فیضی می نوشت رجوع نمود و نتیجه گرفت که اقبال می توانست عاشق شود و واقعاً نیز به عطیه فیضی عشق می ورزید. به این جهت اقبال می خواست او را برای خود همیشه حفظ نماید. ولی امکان نداشته عطیه فیضی را در خانه اش که زندگی ساده ای داشت وارد کند. او ارتقاء ذهن و کمالات عطیه فیضی را که به عقیلات عالی دست یافته بود، ارج می نهاد. لیکن همان طوری که مشاهده می گردد، نوع آزادی که عطیه فیضی طالب آن بود و حق می دانست در ظرفیت و تصور اخلاقی اقبال نمی گنجید. به همین دلیل این عشق نا فرجام ماند. حتی در شعر اقبال نام هیچ زن حقیقی بعنوان معشوقه اقبال نیامده است.

نقادان اتهاماتی گوناگون به اقبال نسبت داده اند. یکی از این شراب خواری او بوده است. جاوید اقبال (پسر اقبال) تا پایان عمر عطیه فیضی، با ایشان ارتباط و دوستی داشت و چندین بار در کراچی او را ملاقات نمود. در این مورد به استفسار جاوید اقبال عطیه گفت: "هیچگاه اقبال را در اروپا در حال می گساری ندیده است.

دومین اتهامی که به اقبال وارد آوردند این بود که وی عیاش و خوش گذران بوده است. این تهمت شاید به این علت وارد می شد که وی در دوران جوانی در مجالس رقص و آواز شرکت می کرد. گاهی اوقات به خاطر شنیدن آوازه حتی رفتن به منزل زن آوازه خوان هم ابائی نداشت. لیکن این برداشت که او عیاش بوده یا آدم خوش گذرانی بوده است درست نیست. زیرا وضعیت مالی او اجازه نمی داد که به این چنین کارهایی به پردازد. و در این زمان بعضی از رقاصه ها اشعاری از اساتید شعر به زبان فارسی و اردو می خواندند و به سبب موقعیت این چنین مجالس گاهی افراد با ذوق و سرشناس هم در آن شرکت می کردند و عیب و عاری هم در این کار نمی دیدند. از گروه زنان رقاصه آوازه خوان نامهای امیر بیگم و پیران دنی می توان نام برده شوند.

سومین اتهامی را که به وی وارد آوردند این بود که در دوران جوانی مرتکب قتل یک زن بدکاره شده است. این تهمت ساخته و پرداخته ذهنی است. اقبال خیلی به ندرت عصبانی می شد و اگر از دست کسی سخت ناراحت می شد، با او تمام عمر قطع رابطه می کرد ولی هرگز

عصبانیت او منجر به این نشد که به کسی بی احترامی می کند یا روی کسی دست بلند کند، چون رقیب القلب بود. و مثال آن ماجرای است از یکی از خویشاوندانش که مورد ناراحتی اقبال شد. ماجرا ازین قرار بود: "در سال ۱۹۱۵ میلادی پسر خواهرش در منزل انارکلی با اقبال اقامت کرد. بر حسب معمول در تعطیلات تابستان اقبال و همسرانش به سیالکوت رفتند. بدین سبب خواهرزاده اس در این منزل تنها بود، روزی دختری هندویی را از محله بدنام به منظور نجات دادن او از آن زندگی گناه آلود، به منزل آورد، با او ازدواج کرد و او را نزد خویش نگاهداشت. سرپرستان آن دختر به پلیس شکایت کردند که این خواهرزاده اقبال به دخترشان گول زده است. وقتی اقبال در پایان تعطیلات بازگشت پلیس برای یافتن دختر به منزل آنها آمده بود. ولی به شهادت دادن دختر خواهر زاده اقبال بی گناه شناخته شد. لیکن اقبال از این ماجرا بسیار عصبانی شد و به خواهرزاده اس دستور داد که به اتفاق با همسرش از خانه او خارج شوند. اقبال تا آخر عمر هرگز حاضر نشد با خواهرزاده اش روبرو گردد.

علاوه بر این خانمهای غربی و شرقی و آوازه خوان، چند نفر از خانمهای خیلی مورد احترام هستند که اقبال آنان را می شناخت. این خانمها، بیگمات دوستان اقبال بودند که به اقبال عقیدت زیادی داشتند و اقبال نیز آنان را مورد بسیار احترام گذاشته بود. ازین قبیل نامهای خانم اکبر حیدری، خانم امت المسعود، خانم عبد السلام، بیگم هاشم اسمعیل، و غیره هستند.

### آنی بسنت

اقبال در طی مسافرت به جنوب هند، در منطق "ادیار" مدراس رفت. در آنجا پیروان فرقه "تئوسوفیست" (Theosophist) و رئیس آنها خانم "آنی بسنت" (Anne Bassent) را ملاقات کرد.<sup>۱</sup> آنی بسنت مذهب تئوسوفیت را با مذهب هندو آمیخته بود. این بانوی فعال تا سن ۸۵ سالگی در نزدیکی شهر مدراس زندگی می کرد و در همانجا بود که اقبال با او ملاقات نمود.<sup>۲</sup>

### امت المسعود، بیگم سرراس مسعود

سرراس مسعود، وزیر آموزش و پرورش و بهداشت و امور عامه بود، پس از اطلاع یافتن درد گلوی اقبال او را به بهوپال دعوت نمود که در آنجا معالجه برقی شروع شود. بالاخره به اصرار سرراس مسعود، اقبال تصمیم گرفت به بهوپال برود و تحت درمان برقی قرار گیرد. در تاریخ ۲۹ ژانویه ۱۹۳۵م برای مسافرت به بهوپال از لاهور حرکت کرد. اقبال در منزل سرراس مسعود به نام "ریاض منزل" اقامت کرد. وقتی به آنجا رسید، بیگم امت المسعود از وی استقبال

به عمل آورد و خیر مقدم گفت. اقبال دو سه بار در هفته شام را با سر راس مسعود و بیگم امت المسعود در ریاض منزل صرف می کرد. هر شام همراه با راس مسعود و خانمش بیگم امت المسعود با اتومبیل برای گردش بیرون می رفت.<sup>۳</sup> سر راس مسعود و خانم امته المسعود با دقت بسیار تیمارداری اقبال کردند به همین علت اقبال توانست که آنجا با آرام گذرانید.<sup>۴</sup>

بیگم امت المسعود که مانند شوهرش به اقبال ارادت داشت و او را عزیز و گرامی می داشت، در بیان شب و روز ریاض منزل<sup>۵</sup> می گوید: اقبال اکثرا به سر راس مسعود می گفت: مغز تو انگلیسی و قلب تو مسلمان است. سر راس که آدم بسیار خوش مشرب و ظریف و خنده رو و حاضر جوابی بود، یک بار جواب داد: ای اقبال، غنیمت است که مغز من مسلمان و قلب من انگلیسی نیست. روزی میان اقبال و بیگم امت المسعود بحثی در گرفت که آیا میان دختر و پسر قبل از ازدواج دوستی و عشق تا اندازه های باید وجود داشته باشد یا خیر؟ اقبال در جواب گفت که مقصود اصلی ازدواج تولید نسل و اولاد صالح و توانا و زیبا است و وابستگی عشقی نباید زیاد در آن دخالت داشته باشد. بیگم امت المسعود گفت: "امروز آن طوری که والدین برای دختر و پسر خود همسر انتخاب می کنند، در این مورد نظر شما چیست؟ اقبال گفت که معمولا آنها چیزهای ضروری را در نظر داشته، همسر انتخاب می کنند."<sup>۶</sup>

در ۳۰ ژوئیه ۱۹۳۷م سر راس مسعود دار فانی را وداع گفت و خبر فوت وی را اقبال در روزنامه ها خواند. هنگامی که خبر رسماً تایید شد، با ناراحتی بسیار به خانم امت المسعود نوشت:

"من چگونه می توانم به شما بگویم که صبر داشته باشید و شکر کنید وقتی که دلم سر شار از شکایت از سرنوشت، است. شما بخوبی می دانید که روابط صمیمی ما با آن مرحوم تا چه حد بود. بر همین اساس فقط می توانم بگویم تا وقتی که زنده هستم، شریک غم و درد شما می باشم. و در میان دوستان آن مرحوم شاید کسی نباشد که نقش عمیق دلنوازی، بلند نظری و چشم پاکی او روی قلبش جای نگرفته باشد.

مسعود وارث جمیع او صاف پدر و پدر بزرگ بود. وی از طرف خداوند قلب پدر بزرگ و فکر پدر را به ارث برده بود، و تا وقتی که زنده بود، با این دل و فکر، مردم و کشور خدمت کرد. خداند او را غرق رحمت خود بنماید."<sup>۷</sup>

## امرتا و اندرا

اقبال یک ماه قبل به سومین میز گرد کنفرانس، یعنی ۱۷ اکتبر ۱۹۳۲م عازم اروپا شد. او خیال داشت قبل از رفتن به لندن، چند روز در بعضی مراکز علمی اروپا اقامت کند. در آن سفر اقبال پاریس هم رفت. در پاریس سردار امراؤ سنگه، از وی استقبال کرد و او را در هتل مستقر نمود. در آن هنگام سردار امراؤ سنگه شیر گل به همراه همسر مجاور و دو دختر خود (امرتا و اندرا) در پاریس اقامت داشتند. اقبال با همه آنها دیدار کرد.<sup>۷</sup>

امرتا شیر گل یک هنرمند معروف بود.<sup>۸</sup> هنگامی که اقبال در پاریس با برگسان ملاقات نمود امراؤ سنگه همراه اقبال بود و گفت و شنید نیز از طریق امراؤ سنگه انجام شد و یاد داشتهای ازین گفتگو به امرتا سنگه فرستاده شد.<sup>۹</sup>

## امیر بیگم

اقبال از کودکی شوق فراوانی به ترانه داشت و به زیر و بم های آواز هم آشنایی پیدا کرد. وقتی که در لاهور به تحصیل مشغول بود، گاهی اوقات در محفل شاعران شرکت می کرد. در آن زمان سه تاری خرید و مشغول تمرین با آن شد. رفته رفته هنگامی که به افراد با ذوق شهر معرفی گردید، به مهمانی های پرشور و حال دعوت می شد. در سال ۱۹۰۴ میلادی محمد دین فوق کتابی تحت عنوان "از یاد رفتهگان" منتشر کرد. در این مساله را مورد بحث قرار داده بود که آیا ترانه و سرود و سماع جایز است؟ و با شعری از اقبال کتاب را به پایان رسانده بود:

ترجمه: مردم گویند سرودن ترانه را رهاکن اقبال

ترانه، دین من و ایمان من است

در این زمان سرود و ترانه برای اقبال همه چیز بوده است. البته این مساله در دوران جوانی او بود، که در ساخت شعر و شاعری هر روز تجربه تازه ای کسب می کرد. و از حیث شاعری، زیبا دوستی جزو فطرت او بود. همان طور که دیدن مناظر دلپذیر توجه اقبال را جلب می کرد، به همان نسبت نیز مشاهده حس زیبارویی او را به طرف خویش می کشاند. در سال ۱۹۰۳ میلادی در یک نامه ای بنام سید تقی شاه یکی از دوستان کودکیش از امیر بیگم ذکری کرده، می نویسد:

"امیر کجاست؟ تو را به خدا به نزد او رفته و از احوال وی جويا شوید. من بسیار مضطرب هستم. خدا می داند که این چه حکمتی است، هرچه از او دورتر می شوم، حس می کنم که به او نزدیک تر شده ام."

بر طبق تحقیق جاوید اقبال (فرزند اقبال)، امیر بیگم اگرچه جزو زنان خوش نام نبود، لیکن وی و بعضی دیگر زنان آن خانواده توبه کرده بودند. برخی از آنان که حسن و جمال هم داشتند به سبب علاقه و عشق به ادبیات فارسی و اردو، بسیار شهرت یافتند. بعضی از آنان با اشخاص محترم در لاهور ازدواج کردند. امیر بیگم علاوه بر آشنایی با شعرای فارسی و اردو زبان، خود نیز شعر می گفت، و به زبان اردو در نهایت فصاحت صحبت می کرد. به همین جهت اقبال بسیار تحت تاثیر وی قرار گرفته بود.<sup>۱۱</sup>

حسودان اتهامی به اقبال وارد آوردند که وی عیاش و خوش گذران بوده است. این تهمت شاید به این علت وارد می شد که وی در مجالس رقص و آواز شرکت می کرد. ولی این امر درست نیست. زیرا وضعیت مالی او را اجازه نمی داد که به این چنین کارهایی به پردازد و خوش گذرانی کند. در آن روزگار گاهی افراد با ذوق و سرشناس هم در آن مجالس شرکت می کردند و عیب و عاری هم در این کار نمی دیدند.<sup>۱۱</sup>

### ایلیت، خانم

در ۲۹ ژوئن ۱۹۰۷م اقبال در مهمانی تشریفاتی خانم ایلیت حضور داشت.<sup>۱۲</sup>

### ایما ویگی ناست، فراؤلین

اقبال در هفته سوم ژوئیه ۱۹۰۷م به "هایدلبرگ" رفت. او می خواست که آنجا زبان آلمانی را فراگیرد تا در دانشگاه مونیخ درباره مقاله تحقیقی خود امتحان زبان آلمانی بدهد. هایدلبرگ یک شهر کوچک دانشگاهی است که رود نیکر (River Neckar) از میان آن می گذرد. اقبال در هایدلبرگ تقریباً چهار ماه یعنی نوامبر ۱۹۰۷م اقامت داشت. در این دوران آموزش زبان آلمانی را ادامه می داد. یکی از معلمان اقبال فراؤلین (دوشیزه) ایما ویگی ناست بود. اقبال نزدیک رود نیکر در پانسیون اقامت داشت و معلمان وی هم آنجا اقامت داشتند. وقت درس و تحقیق از صبح تا شب بود. میان معلمان و شاگردان روابط حسنه برقرار بود.<sup>۱۳</sup> اقبال عطیه فیضی را به هایدلبرگ دعوت نمود و او را به دوشیزه ویگی ناست معرفی کرد. ویگی ناست از هر سه زبان یونانی و فرانسه و آلمانی آگاه بود و در بحثهای فلسفه یونان و فرانسه و آلمان تبحر داشتند.<sup>۱۴</sup>

یک روز همی برای تفریح نائن هائیم (Neuenheim) رفتند. ضمن راه دوشیزه ویگی ناست سرود هندی خواند که از عطیه فیضی آموخته بود.



شما فروشنده یک دست بند درست کرده از گل هستید، شما چقدر ناز دارید.\*

روز ۳۰ اوت ۱۹۰۷م قرار کشتیرانی در روی رودخانه داشتند. وقتی دانشجویان به اطاق اقبال رفتند، دیدند که غرق در کتاب هایش است. دوشیزه ویگی ناست گفت: امروز قرار کشتیرانی داریم و شما باید با ما بیایید. اقبال در مسابقه کشتیرانی شرکت کرد. اما کشتی او آخرین شد.<sup>۱۵</sup>

هرچند اقامت اقبال در آلمان مختصر بود و در این فرصت کوتاه هم اقبال به شعر و ادبیات و فلسفه آلمانی وابستگی روحانی و جذباتی پیوندد. در این وابستگی ایماویگی ناست دست داشت. او اقبال را با ادبیات و فلسفه آلمانی آگاهی بخشید. ایماویگی ناست دوسال کوچکتر از اقبال بود. وی در ۲۶ اوت ۱۸۷۹ میلادی در استان بادن، در شهر پائیل برون به جهان آمد، این شهر ۸۰ کیلومتر دور از هایدلبرگ در کنار دریای نیکر بود. ایماویگی ناست برادران و خواهران نیز داشت ولی آنان هیچ وقت دیدار اقبال نکردند. ایماویگی ناست پس از تحصیلات از دانشگاه هایدلبرگ، به یک مدرسه زبان آلمانی (پنسیون شیرر) منسلک شد و در همان جا در ژوئیه ۱۹۰۷م با اقبال ملاقات کرد. در آن هنگام ایماویگی ناست بیست و هشت ساله بود. هر دو هر روز یکدیگر را می دیدند، درباره تصنیفات گوته صحبت می کردند. ایماویگی ناست یک خانم ذهن و زیبا بود. به همین علت فاصله بین قلب و ذهن هر دو بتدریج کمیت اختیار کرد. وقتی اقبال در اوائل اکتبر ۱۹۰۷م از هایدلبرگ به میونخ رفت در آن مدت یک ماه سه نامه به ایماویگی ناست نوشت. تاریخ این نامه ها ازینقرار می باشد:

(۱) ۱۶ اکتبر ۱۹۰۷م

(۲) ۲۳ اکتبر ۱۹۰۷م

(۳) ۲۷ اکتبر ۱۹۰۷م

پیش از رفتن اقبال به لندن ایماویگی ناست به شهر اجداد خویش، برون رفت. اقبال لندن برگشت ولی دلش هنوز در هایدلبرگ بود. و در اقامت نه ماه در لندن، ایماویگی ناست چند نامه ها به اقبال بتاریخ های درج ذیل نوشت:

(۱) ۳۰ ژانویه ۱۹۰۸م

(۲) ۲۱ ژانویه ۱۹۰۸م

(۳) ۲۶ فوریه ۱۹۰۸م

(۴) ۳ ژون ۱۹۰۸م

- (۵) ۱۰ ژون ۱۹۰۸ م  
 (۶) ۲۷ ژئن ۱۹۰۸ م  
 (۷) ۳ سپتامبر ۱۹۰۸ م  
 (۸) ۱۱ ژانویه ۱۹۰۹ م  
 (۹) ۲۰ ژوئیه ۱۹۰۹ م  
 (۱۰) ۲۲ سپتامبر ۱۹۱۰ م  
 (۱۱) ۱۱ اسی ۱۹۱۱ م<sup>۱۶</sup>

اقبال با ایماویگی ناست رد و بدل نامه را جاری کرد. حتی پس از برگشت اقبال به هند هر دو دوباره یکدیگر را ندیدند. عده نامه های که اقبال به ایماویگی ناست نوشت در دست داریم، بیست و هفت است. نامه اول بتاريخ ۱۹۰۷ م و نامه واپسین بتاريخ ۲۱ ژانیه ۱۹۳۳ م نوشته شده بود. هفده نامه بزبان آلمانی بود و ده بزبان انگلیسی. هر دو یکدیگر را عکسها هم می فرستادند. کلام اقبال بوساطت ایماویگی ناست در روزنامه های هائیدلبرگ نیز به چاپ رسید.<sup>۱۷</sup> طبق گفته ای بعضی از اهل خانواده ایماویگی ناست، وی پس رفتن تصمیم گرفته بود که روزی از راه آبی به هندوستان برای دیدار اقبال خواهد رفت این امر قابل عمل نشد.<sup>۱۸</sup>

بعد از رفتن اقبال ایماویگی ناست مدتی در پانسی یان شیرر مشغول درس دادن زبان آلمانی ماند. بعد از اختتام جنگ جهانی اول وی در یک داروخانه دانشگاه هائیدلبرگ از حیث کیست ملازم بود و بیست و هشت سال همانجا کار می کرد. در ۱۹۴۷ م به سن شصت و هشتاد سالگی از کار خود عهده برآ شد. او تمام عمر ازدواج نکرد. وی در هائیدلبرگ با خواهرش صوفی ویگی ناست زندگی کرد. در سن هشتاد و پنج سالگی در تاریخ ۱۶ اکتبر ۱۹۶۴ م فوت کرد.<sup>۱۹</sup>

### بیک، میس

اقبال تا ژوئن ۱۹۰۷ میلادی در کیمبرج بود، و تحقیقاتش برای رساله دکتری ادامه داشت. در این زمان او برای شرکت کردن در مهمانی های علمی "لینکولن ان" یا برای امتحانات درس های حقوق به لندن می آمد. در یکی از دیدارهایش از لندن در یکم آوریل ۱۹۰۷ میلادی در منزل "میس بیک" (Miss Beck) با عطیه فیضی ملاقات کرد. میس بیک خواهر مدیر دانشکده علیگر آقای بیک بود. او در لندن حافظ منافع دانشجویان هندی بود. با آنها مثل مادر رفتار می نمود.<sup>۲۰</sup>

## پیران دتی

در موقع عروسی اقبال، رقاصه و خواننده مشهوری از پسرور به نام پیران دتی با مهمان ها به عروسی رفت. در آن زمان پیران دتی و همشیرگانش که "پریات پسرور" نامیده می شدند، برنامه رقص و سرود مجلس را به عهده داشتند. بعداً پیران دتی با همه افراد خانواده خود بنزد خدا توبه کردند. توبه ایشان قبول شد و به شادی تشکیل خانواده داده زندگی کردند. اولادشان آموزش عالی فارگرفتند. به سبب دینداری و نجابت و حسن رفتار "پیران دتی" مردمان اهل در پسرور خاندانش را با احترام و عزت نگاه کردند. ولی کوتاه نظران و افرادی که سوابق ایشان را نبخشیدند، غالباً آنها را مورد ملامت قرار می دادند.<sup>۲۱</sup>

## حجاب

دوران مسافرت جنوب هند اقبال روز ۵ ژانویه ۱۹۲۹م از راه قطار به ایستگاه راه آهن مدراس رسید. قبل از رسیدن به مدراس در محل برج باسن، دختر خوش ذوق و ادیب از خانواده های محترم مدراس به همراه پدرش به منظور استقبال از اقبال، وارد قطار شد. وی هنگامی که اقبال در لاهور بود، با او مکاتبه می کرد.<sup>۲۲</sup>

در آن زمان آن دختر در کاتونت (Convent) درس می خواند، و لباس انگلیسی پوشیده بود، شاید فکر می کرد که چون اقبال سالها در انگلستان زندگی کرده است پس باید تفکرات جدید و مدرن داشته باشد، ولی چون اقبال او را در لباس غرب دید متحیر ماند. آن دختر از اقبال سوال کرد: اگر من دختر شما بودم چه می شد؟ اقبال که قبلاً از لباس وی ناراحت شده بود یکبارہ پاسخ داد: اگر اینطور بود شما الان در این لباس مختصر نزد من نبودید. آن دختر از این پاسخ کمی محجوب شد. و عجب این است که نام آن دختر هم "حجاب" بود. اقبال از او دعوت کرد که در لاهور به منزلش بیاید و ببیند که دختر اقبال شدن آسان نیست.<sup>۲۳</sup>

## خالده ادیب خانم

در همان زمانی که اقبال برای درمان برقی به بهوپال می رفت، روزنامه نگار معروف ترکیه، خاتم خالده ادیب که عضو سابق انجمن اتحاد و توسعه و پیشرفت ترکیه و همکار سابق مصطفی کمال پاشا بود ولی آنوقت در تبعید در پاریس زندگی می کرد، به دعوت دکتر انصاری برای ایراد خطبایی مفصل در دانشگاه ملی به دهلی رسیده بود. دانشگاه ملی می خواست که اقبال به دهلی رفته، ریاست یکی از این جلسات را به عهده گیرد. اقبال به علت

بیماری معذرت خواست و در این مدت خالده ادیب چند سخنرانی در دانشگاه ملی ایراد نمود که در روزنامه های هندوستان تبلیغات زیادی انجام شد. زیرا نقطه نظر او کاملاً "سیکولر" (نظام بی دینی) بود. در این مورد اقبال اظهار نظر کرد که درباره روحانیت شرق و مادیت غرب آنچه خالده ادیب عقیده دارد و در بیانات خویش اظهار داشته است، نظریه بسیار محدودی است.

دوران مسافرت به بهوپال، در تاریخ ۲۹ ژانویه ۱۹۳۵م از لاهور حرکت کرد و در روز تاریخ ۳۰ ژانویه ۱۹۳۵ م صبح به دهلی رسید، آن روز را در کنسولگری افغانستان با سردار صلاح الدین سلجوقی گذراند و بعد از ظهر ریاست جلسه سخنرانی خالده ادیب را به عهده گرفت. ولی به علت درد گلو نتوانست خودش بیاناتی ایراد نماید. او با خالده ادیب صحبت کرد. اما هیچ گونه اظهار نظر درباره افکار وی نمود.<sup>۲۴</sup>

### ران فراؤلین

در مونیخ اقبال از پروفیسور ران و دخترش "دوشیزه ران (فراؤلین ران) در زبان و ادبیات آلمانی اطلاعاتی کسب کی کرد.<sup>۲۵</sup> هنگامی که اقبال و عطیه بیگم برای صرف شام به خانه پروفیسور ران رفتند دوشیزه ران موسیقی کلاسیک آلمانی را با پیانو نواخت و درباره اقبال به عطیه گفت: اقبال در مدتی کمتر از سه ماه زبان آلمانی را فراگرفت و کسی به این زودی نمی تواند این زبان را یاد بگیرد.<sup>۲۶</sup>

### روزیته فاربیز

در ۲۰ اکتبر ۱۹۳۱ میلادی با وساطت "سروجینی نایدو" خانم روزیته فاربیز، سیاح کشورهای اسلامی اقبال را به منزلش (در انگلستان) دعوت کرد و سؤالاتی در مورد تعلیمات قرآن از او پرسید.<sup>۲۷</sup>

### سروجینی نایدو

سروجینی نایدو (Sarojini Naidu) شاعر و سیاستمدار معروف هند بود. خانم سروجینی در سال ۱۸۷۹م در ریاست حیدرآباد متولد شد. سه کتاب از شعر وی چاپ شده است. او اولین زنی بود که در ۱۹۲۵م رئیس کنگراس ملی هند منتخب شد. وی تا دم مرگ گورنرا تر پردیش هند بود.<sup>۲۸</sup> اقبال اولین بار او را در مهمانی تشریفاتی خانم ایلین در ۲۹ ژئن ۱۹۰۷م در لندن دید. در آن ملاقات خانم سروجینی داس (بعد ها سروجینی نایدو) با لباس پرزرق و برق و جواهرات گرانبها و آرایشی زنانه وارد شد. او همه را رها کرد و نزد اقبال آمد و گفت من فقط برای ملاقات

شما آمده ام. اقبال فوری جواب داد: این دیدار برای من به قدری ناگهانی می باشد که اگر از این اطاق زنده و سلامت بیرون روم.<sup>۲۹</sup>

هنگامی که اقبال برای کنفرانس میزگرد در لندن بود. در ۲۰ اکتبر ۱۹۳۱م با وساطت سروجنی نایدو به دعوت خانم روزیته فاریر به منزلش رفت.<sup>۳۰</sup> قبل از ترک لندن ۶ نوامبر ۱۹۳۱م انجمن ادبی اقبال در هتل والدورف ضیافت بزرگی به افتخار اقبال تدارک دید. در این مهمانی تقریباً از چهار صد نفر دعوت به عمل آمده بود. تمام اعضای دومین کنفرانس نیز شرکت داشتند. سروجنی نایدو نیز حضور داشت و پایان مهمانی سروجنی نایدو سخنان گیرایی بیان داشت.<sup>۳۱</sup> بعد از آن اقبال، سروجنی را در بهوپال دید، هنگامی که وی با پسر خود، جاوید آنجا برای درمان برقی رفته بود. جاوید هم روزی به او ملاقات کرد وقتی که وی از یک مهمانی با پدر برمی گشت که در ماشین آنان یک خانم میانسال و چاق و خنده رو هم نشسته بود. و او جاوید را با شفقت و محبت پذیرفت و اقبال او را به عنوان یک شاعره معروف هندوستان معرفی کرد.<sup>۳۲</sup>

سروجنی نایدو چون خودش شاعر بود. شعر اقبال را هم دوست داشت و عقیدت داشت. وقتی خیر فوت اقبال در ۱۹۳۸م منتشر شد وی در تأسف این بیان در روزنامه چاپ رسانید:

"هرچند این زمین وجود اقبال را خاک خواهد کرد ولی قابلیت پایدار وی در قرون و اعصار همیشه خواهد درخشید. من به یاد وی احترام می گذارم."<sup>۳۳</sup>

### سلوستر، میس

در ماه ژوئن ۱۹۰۷م اقبال برای شام عطیه فیضی را به رستوران "فراس کانی" دعوت کرد. در این مهمانی دانشجویان رشته ادبیات و فلسفه هم شرکت داشتند. خانم سلوستر یکی از آنان بود.<sup>۳۴</sup>

### سینی شل فراؤلین

فراؤلین (دوشیزه) سینی شل در هایدلبرگ برای آموزش زبان آلمانی، معلم اقبال بود.<sup>۳۵</sup>

### شول میس

اقبال در لندن در منزل یک خانم آلمانی به نام میس شول اقامت داشت. اقبال نه فقط غذای هندی برای خودش می پخت، بلکه به "میس شول" هم یاد داد. وی تقریباً یک ماه (ژوئن ۱۹۰۷م) در لندن اقامت داشت. در ۲۷ ژوئن ۱۹۰۷م اقبال عطیه فیضی را به منزل خود برد.

صاحبخانه اقبال میس شول چند نوع غذای هندی پخته بود. و عطیه فیضی گفته شده بود که این همه غذا های طبق خواسته اقبال بوده است.<sup>۳۶</sup>

### صوفیه جندان بامبا راجکماری

راجکماری بامبا (دختر دلپ سنگه) از دوستان و ستایشگران اقبال بود.<sup>۳۷</sup> اقبال برای راجکماری بامبا بسیار احترام قایل بود. زیرا او نوه مهراجه رنجیت سنگه بود.<sup>۳۸</sup> راجکماری بامبا در لاهور در یک منزل اشرافی (مادل تاؤن، شهر نمونه) زندگی می کرد و احتمالاً بعد از تشکیل پاکستان رحلت نمود.<sup>۳۹</sup>

نوه دختری مهراجه راجکماری بامبا بسیار مشتاق ملاقات با اقبال بود. وی در منزلی در جیل رود زندگی می کرد. در سال ۱۹۱۲ میلادی سر جوگندر سنگه، اقبال و میرزا جلال الدین را برای شام به منزل او برد. در سایه درختان بساط چای آماده شده بود. به درخواست راجکماری اقبال چند شعر اردو برای او خواند. بامبا زبان اردو می فهمید، ولی نمی توانست زبان شعر او را خوب دریابد. سر جوگندر سنگه اشعار اقبال را به انگلیسی برای او ترجمه و توصیف و تشریح می کرد. بامبا می دانست که اقبال به قلیان علاقه دارد، به همین جهت از راننده خویش "پیرجی" خواسته بود که قبلاً قلیان را آماده نموده در گوشه ای از زیر زمین بگذارد. هنگامی که اقبال نشست، بامبا شخصاً برخاست و برای اقبال قلیان آورد. اقبال به میرزا جلال الدین گفت: «ببینید نوه رنجیت سنگه با دست خویش به ما قلیان تعرف کرد.»

بامبا یکی دو بار دیگر نیز اقبال را برای صرف چای به منزل خویش دعوت نمود، زیرا یکی از دوستان اتریشی او به نام دوشیزه گوتسمین مایل به زیارت اقبال بود. چندی بعد بامبا از دوشیزه گوتسمین و دو دوست دیگر اروپایی او در باغ شالیمار برای صرف چای دعوت به عمل آورد. در این میهمانی از اقبال نیز دعوت شده بود. دوشیزه گوتسمین از میان باغ گلی چید و به اقبال تقدیم کرد. می گویند که اقبال تحت تاثیر این عمل دوشیزه گوتسمین قرار گرفته و منظومه "به خاطر گرفتن گل" را در این هنگام سروده است. دوست دیگر بامبا، گربه ای زیبا پرورش داده بود که آن را در بغل داشت. اقبال از او نیز الهام گرفت و منظومه ای "در بغل او گربه دیدم" را سرود، که در کتاب بانگ در موجود است.<sup>۴۰</sup>

## عبد السام، خانم

روز ۷ ژانویه ۱۹۲۹م انجمن مسلمان مدراس اقبال را به جلسه ای که در محل "تا کراس گاردن" منعقد شده بود، دعوت کردند. رئیس این جلسه خانم عبد السلام بود که همسرش رئیس پستخانه مرکزی آنجا بود.<sup>۴۱</sup>

## عطیه فیضی

اقبال، دوران اقامت وی در اروپا برای تحصیلات، به یک خانم ذهن هندی، خانم عطیه فیضی ملاقات کرد. عطیه فیضی از خانواده فیضی طیب جی بود.<sup>۴۲</sup> عطیه فیضی یکی از بنیان گزاران اکادمی اسلام در بمبئی بود.<sup>۴۳</sup>

اقبال تا ژوئن ۱۹۰۷ میلادی برای ادامه تحقیقاتش در کمبریج بود. در این زمان او برای شرکت کردن در مهمانی های شام علمی "لینکولن ان" یا برای امتحانات درس های حقوق به لندن می آمد. در لندن در یکی از دیدار هایش از لندن در یکم آوریل ۱۹۰۷ میلادی در منزل میس بیگ با عطیه فیضی ملاقات کرد.<sup>۴۴</sup> اقبال به عطیه فیضی گفت: من فقط برای دیدار شما اینجا آمدم. خانم فیضی گفت: چرا برای دیدن من آمدید؟ او پاسخ داد: بعلت سفر نامه های شما که در هندوستان چاپ می شود، و شما را شهرت زیادی داده. من نتوانستم خود را از دیده شما باز دارم. خانم فیضی گفت من باور نمی کنم که شما تنها برای ملاقات من این راه طولانی را طی کردید.<sup>۴۵</sup> خانم عطیه فیضی دوست اقبال بود. اقبال با خانم فیضی رد و بدل نامه ها داشت. نامه های که اقبال به خانم عطیه فیضی نوشت اولین بار در سال ۱۹۴۷م بعنوان "اقبال" از بیگم عطیه فیضی چاپ شد. این کتاب دارای نه نامه از اقبال است بنام عطیه فیضی. این نامه ها در حدود چهار سال نوشته شده بود و معلوم می شد که بیشتر از آن هم باید وجود داشته باشد که الان در دست نیست.<sup>۴۶</sup> این نامه در تاریخ های که درج ذیل می باشد نوشته شده بود.

(۱) ۲۴ آوریل ۱۹۰۷م از دانشکده ترینیتی (Trinity College)

(۲) ۱۳ ژوئیه، ۱۹۰۹م از لاهور

(۳) ۹ آوریل ۱۹۰۹م از لاهور

(۴) ۱۷ آوریل ۱۹۰۹، از لاهور

(۵) ۱۷ ژوئیه، ۱۹۰۹، از لاهور

(۶) ۳۰ مارس، ۱۹۱۰م از لاهور

(۷) ۷ آوریل ۱۹۱۰م از لاهور

۸) ۷ ژوئیه ۱۹۱۱، از لاهور

۹) ۱۴ دسامبر ۱۹۱۱م، از لاهور

۱۰) ۲۹ مئی ۱۹۳۳، از لاهور<sup>۴۷</sup>

ازین نامه های اقبال بنام عطیه فیضی معلوم می شود که اقبال چگونه در اروپا زندگی می کرد و پس از برگشتن وی به میهن خویش هندوستان چگونه زندگی کرد. بعضی از یاد داشتهای خانم فیضی که از تالیف وی "اقبال" و از نامه های اقبال به عطیه فیضی که بدست ما رسید این چنین است:

عطیه فیضی اقبال را نه تنها با زبان عربی و فارسی بلکه با زبان سنسکریت نیز آشنا یافت. اقبال بسیار حاضر جواب بود و از نقاط ضعف دیگران خیلی سود می برد و در شوخ طبعی در حد کمال بود. در دوران مصاحبت با عطیه فیضی از ستایشگران حافظ شد. اقبال گفت وقتی من درباره حافظ فکر می کنم روح حافظ در من حلول می کند و به راستی من خود حافظ می شوم.<sup>۴۸</sup>

بعد از چند روز، اقبال عطیه فیضی را برای شام به رستوران "فراس کاتی" دعوت کرد. برای انتخاب غذا و زیبایی گل ها، عطیه فیضی، سخنی در ستایش گفت. اقبال گفت: شخصیت من دو رو دارد. در باطن، نظیر صوفی و فیلسوفی هستم که در رؤیا زندگی می کند، ولی در ظاهر مرد عمل و کارم. عطیه فیضی هم بعد از چند روز، اقبال را برای عصرانه و چای به منزل خویش دعوت نمود. اقبال در این موقع چند شعر که فی البداهه سروده بود خواند و محفل را گرمی بخشید. وقتی عطیه فیضی خواست این اشعار را یادداشت کند، اقبال مانع شد و به او گفت که این اشعار برای همین لحظه بود و لازم نیست آنها را بنویسد.<sup>۴۹</sup>

در اول ژوئن ۱۹۰۷ میلادی "آرنولد" (استاد اقبال) در کمبریج، کنار رودخانه کیم (Cam) برای تفریح و استراحت اقامت کرد. و عطیه فیضی را از لندن به آنجا دعوت کرد. در این برنامه دانشمندان بسیاری دعوت شده بودند. اقبال هم آنجا بود. گفت و شنود درباره مسأله حیات و مرگ، آغاز شد. هر کسی نظر خود را داد، ولی اقبال ساکت بود. وقتی که همه حرف هایشان را زدند، "آرنولد" از اقبال پرسید که آیا نظر خود را داده است. اقبال با لبخند پرتلز مخصوص خود جواب داد:

"حیات ابتدای مرگ است و مرگ ابتدای حیات." پس از این جمله، بحث پایان گرفت.<sup>۵۰</sup>



اقبال و عطیه فیضی را برای شام به منزل دعوت کرد. در هنگام صحبت آرنولد گفت: می خواهد اقبال را به لندن بفرستد، چون در آنجا چند کتاب خطی منحصر به فرد دیده شده است، که باید خوانده شود، و اقبال برای این کار صلاحیت دارد. اقبال پذیرفت. فرداشب او چند کتاب عربی و آلمانی گرفته به منزل عطیه فیضی رفت و مدت سه ساعت کتابها را پیش او خواند. عطیه فیضی درباره این دوره نظر داده که اقبال تحت تاثیر افکار فیلسوفان آلمانی است و در میان شعرای فارسی زبان اشعار حافظ را می خواند.

در ۲۳ ژوئن در منزل عطیه فیضی دوستان بار دیگر گرد هم جمع شدند. اقبال برای هر نفر که در آنجا حضور داشت شعر فی البداهه سرود و همه را مسرور کرد.

در ۲۷ ژوئن اقبال عطیه فیضی را به منزل خود برد. در همین شب اقبال قسمتی از مقاله تحقیقی خود را برای عطیه فیضی خواند و نظر او را پرسید. سپس عطیه فیضی او را به جشن سالانه امپریال انستیتوت (Imperial Institute) برد که در آنجا افرادی از خانواده سلطنتی حضور داشتند. اقبال از این اجتماع پرتکلف خوشش نیامد و بر حسب عادت شوخی می کرد. طبق بیان عطیه فیضی در میان جمع مشهور بود که اقبال در لندن از همه هندیان تندخوتر بود.<sup>۵۱</sup> اقبال دوستان زیادی نداشت و دلش هم نمی خواست زیاد معاشرت کند. با غریبه ها کمتر آمیزش می کرد. از راه رفتن و بیرون رفتن از منزل خود داری می کرد.

در ۲۹ ژوئن در مهمانی تشریفاتی خانم ایلیت، عطیه فیضی و اقبال هم حضور داشتند. قبل از رفتن به هایدلبرگ، عطیه فیضی در آن چند روز آخر مرتب با او ملاقات می کرد. در این زمان اقبال نوشته خود را به عنوان "تاریخ دنیا" بن زبان آلمانی به او نشان داد. طبق گفته عطیه فیضی، اقبال علاوه بر علاقمند شدن به تاریخ، به فلسفه و به شعر آلمان هم تمایل پیدا کرده بود.<sup>۵۲</sup>

اقبال در هفته سوم ژوئیه ۱۹۰۷م به هایدلبرگ رفت. اقبال پس از چندی اقامت در هایدلبرگ عطیه فیضی را به آنجا دعوت نمود و از او خواست که چند کتاب هم برای او بیاورد. عطیه فیضی با پنج نفر از دوستانش در ۲۰ آوت ۱۹۰۷م عصر در ساعت پنج به هایدلبرگ رسید. اقبال برای استقبال از او به ایستگاه راه آهن رفته بود. وی عطیه را به دوشیزه ویگی ناست و دوشیزه سینی شل معرفی کرد. عطیه فیضی احساس کرد که اقبال خیلی خوشحال است و از لحن پرکنایه او که در لندن داشت اثری نیست. و در حالت او یک سادگی جدید قابل تحمل دیده شود.

روز سوم برای تفریح "نائن هائیم" (Neuenheim) را انتخاب کردند. همه برای سوار شدن به ایستگاه راه آهن رفته بودند، ولی اقبال هنوز نیامده بود. نزدیک بود که قطار حرکت کند، فقط

منتظر اقبال بودند در این اثنا صدای بلندی فریاد زد که نمی دانیم جناب پروفیسور اقبال چه شده، همه با حالت نگرانی به سوی اطاق او دویدند، دیدند که چراغ اطاق روشن است. جلو اقبال چند کتاب باز است و او بی خبر از دنیا و آنچه در آنست، در عالم حیرانی به گوشه ای خیره شده است. پروفیسور هیرن خیلی نگران شد. او از عطیه فیضی پرسید که چه باید کرد/ عطیه فیضی به اسم اقبال را صدا زد ولی جوابی نشنید. کتف او را تکان داد و به زبان اردو به او گفت: "ترا به خدا بلند شوید، شما در یک شهر کوچک آلمانی هستید. اینجا هند نیست که چنین کیفیتی را به آسانی پذیرند." رفته رفته اقبال به حال آمد و گفت: "من دیشب تا دیروقت چند کتاب می خواندم و در همین اثنا احساس کردم که شعور من از بدنم جدا شده است. من از سرگردانی شعور، بدون بدن بسیار نگران بودم، که شما مرا بیدار کردید."<sup>۵۳</sup>

در چهارم سپتامبر ۱۹۰۷ میلادی عطیه فیضی خواست که با همراهان خود به لندن باز گردد. آن روز در باغ اشپیر هوف (Speerhof) هر کس غذائی پخت و آورد. اقبال هم یک غذای هندی آماده کرده بود. همه در باغ نشستند و غذا های گوناگون خوردند. وقتی که عطیه فیضی در حال رفتن بود، همگی یک صف درست کردند. عطیه فیضی جلو ایستاد و با زدن طبل تحت رهبری اقبال این شعر خدا حافظی را به صورت جمعی خواندند:

ترجمه شعر: ساعتی رسید که ما از لعل درخشان هند

بالاخره خدا حافظی کنیم

از آن ستاره که در اینجا می تابید و می رقصید

و اجتماعات دور و نزدیک را روشن می کرد

کسی که پرچم صلح و امنیت را پاسداری کرده

آزردگان را سکون می بخشید

ما با یک فریاد بلند خود را آراسته، آمده ایم

به دور و نزدیک و هر بلندی می رود

ای که مخاطب اشعار ما هستی

بهترین دعا ها و برکت ها را همراه خود میبری

بهترین آرزوهای ما همراه شما خواهند بود

در ساعت عبور کردن، رودها، دریاچه ها و دریاها

با عظمت و جلال و موفقیت برگردی

تعداد زیادی از دوستان شما منتظر تان هستند

لذا برای آنوقت ما می گوئیم

خدا حافظ، الوداع!!<sup>۵۴</sup>

اقبال در ژوئیه ۱۹۰۸ میلادی از انگلستان به وطن بازگشت. مهمترین مسئله برای اقبال پس از بازگشت از اروپا موضوع تلاش معاش بود. اقبال می خواست برای خود کاری بیابد که همه اوقات او را نگیرد. و وقت خود را طوری تنظیم کند که فراغتی برای به خود رسیدن نداشته باشد. اقبال در این دوره از زندگی خویش متوجه حیدر آباد دکن شد. ازین لحاظ در ۱۸ مارس ۱۹۱۰ م سوی حیدر آباد حرکت کرد. طبق عطیه فیضی اقبال در بعضی از نامه هایش می نوشت که مایل است سفری به حیدر آباد به عمل آورد، و از او خواسته بود که برایش معرفی نامه جهت نظام حیدر آباد بفرستد لذا عطیه فیضی از طریق یکی از منسوبانش سر اکبر حیدری که در آن روزها منشی دارائی نظام بود معرفی نامه ای برای اقبال ارسال داشت. به نظر می آید که این حرف درست نیست. در کتاب عطیه فیضی هیچ نامه ای از اقبال دیده نمی شود که طی آن از او درخواست معرفی نامه کرده باشد. اقبال در بیست و هشتم مارس ۱۹۱۰ م به لاهور رسید. معلوم است عطیه فیضی تصور کرده اقبال تحت تاثیر زرق و برق و شوکت و جلال حکمرانی دربار نظام حیدر آباد فراگرفته و به آن سوی روی آورده است. به همین جهت عطیه فیضی در نامه ای خطاب به او با حالتی طنز آمیز نوشت: شما نباید برای قدرشناسی از نظام حیدرآباد از صلاحیت هائی در زمینه شعرگوئی دارید، دست بردارید. "اقبال در نامه ای گله آمیز به او نوشت:

"من چه وقت گفته بودم که قدر دانی نظام حیدرآباد برای من موجب افتخار است؟ شما خود بخوبی می دانید که من ارزشی برای این چیزها قائل نیستم. افراد باذوق کشورهای دیگر از من قدردانی می کنند، محتاج قدردانی والیان ایالات این کشور نیستم."<sup>۵۵</sup>

همچنین نامه هایی که از سال ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۱ م به عطیه فیضی می نوشت، خود نشانگر احساس اقبال به او می باشد. از نظر اقبال عطیه فیضی نیز قسمتی از خاطرات زندگی او در اروپا را شامل می شد.<sup>۵۶</sup> برگزیده ای از نامه هایی که خطاب به عطیه فیضی نگاشته بود کاملاً وضع روحی اقبال را نشان گذار است.

عطیه فیضی دوست اقبال بود ولی این باور کردنی نیست که او با عطیه فیضی معاشقه داشت.<sup>۵۷</sup> در سال ۱۹۱۲ میلادی عطیه فیضی با فیضی رحمین ازدواج کرد. عطیه فیضی بارها به اقبال برای

رفتن به جنجیره دعوت کرد. اقبال بعد از ازدواج عطیه دعوت او را پذیرفت و به دولتگده ایوان رفت که متعلق به او بود به بمبئی رفت.<sup>۵۸</sup>

### فاطمه العابد، خانم

هنگامی که برای دومین میزگرد کنفرانس اقبال در لندن بود و مشغول دعوت ها بود، به تاریخ ۱۴ اکتبر ۱۹۳۱ م خانم فاطمه العابد، انگلیسی که تازه مسلمان شده بود، به افتخار اقبال، یک مهمانی در هتل ریتز (Retz) ترتیب داد که در آن شرکت نمود.<sup>۵۹</sup>

### فاطمه بیگم

بتاریخ ۲۰ آوریل ۱۹۳۸ میلادی، بعد از عصر، فاطمه بیگم مدیره دانشکده اسلامی دختران برای ساعتی نزد اقبال آمد و پیرامون انتظامات و درس قرآن در کالج با او به صحبت نشست.<sup>۶۰</sup>

### فاطمه جناح

در تاریخ ۱۲ ماه مه ۱۹۳۶ میلادی قائد اعظم محمد علی جناح برای دیدن اقبال به جاوید منزل آمد. یک خاتون لاغر اندام و سفید پوست، فاطمه جناح همراه وی بود. فاطمه جناح خواهر قائد اعظم محمد علی جناح بود.<sup>۶۱</sup> فاطمه جناح بعد ها بنابر خدمات وی "مادر ملت" نامیده شد.

### کریستابل جورج

محمد دین تاثیر دوست اقبال بود. در یازدهم اکتبر ۱۹۳۶م اقبال در محله باروت خانه در عروسی محمد دین تاثیر و کریستابل جورج (Crysta Bill George) شرکت کرد. اقبال عقد نامه را خودش پیشنهاد کرد و تحریر کرده بود و هر چند که کریستابل جورج غیر مسلم بود اقبال حقوق وی را سلب نکرده و طبق احکامات اسلامی در عقد نامه قاش نوشت:

"بر مبنای اظهار و اقرار فوق و عقد مذکور، محمد دین تاثیر اعلام می دارد که تا وقتی که عقده وی با کریستابل جورج ادامه خواهد داشت، او نمی تواند با هیچ زن دیگری ازدواج کند. خواه دین و مذهب او هر چه باشد. بنابر اظهار و اعلام فوق و عقد مذکور، محمد دین تاثیر حق طلاق را طبق شرع اسلامی به کریستابل جورج واگذار می کند."<sup>۶۲</sup>

همین نمونه عقد نامه برای ازدواج خواهر کریستابل، خانم ایلس (Alice) با یک شاعر معروف زبان اردو در پاکستان، فیض احمد فیض بکار رفته شده بود. و پس این نمونه جزو آیین اسلامی خانوادگی (۱۹۶۱م) شد، و تا حالا در پاکستان رواج دارد.<sup>۶۳</sup>

## کمولا و رمولا

در ۲۳ ژوئن ۱۹۰۷م در منزل عطیه فیضی در لندن دوستان جمع شدند و اقبال برای هر نفر که در آنجا حضور داشت، شعری فی البداهه سرود، در آن محفل دختران لرد سنها (Lord Sinha) کمولا و رمولا ساز نواختند.<sup>۶۴</sup>

## کنتس کارنیوالی

در روم در سال ۱۹۳۱م، یک آشنای زمان دانشجوی اقبال در لندن با بارونس و کنتس ناپل کارنیوالی، به ملاقات او آمد. به عقیده محققان کنتس کارنیوالی باعث ملاقات اقبال با موسولینی شد. کنتس کارنیوالی خواست به افتخار اقبال میهمانی ترتیب دهد. اقبال به شرطی این دعوت را پذیرفت که بهترین خانمهای روم در آن شرکت داشته باشند. اقبال با دوست قدیمی خویش شوخی کرد. این ضیافت بزرگ در شب ۲۷ نوامبر ۱۹۳۱م در ویلای کارنیوالی برگزار شد. در آن زمان کنتس کارنیوالی خانم مسنی بود.<sup>۶۵</sup>

## گوتسمین فراؤلین

راجکماری بامبانوه رنجیت سنگه، روزی اقبال را به منزل خویش دعوت کرد، زیرا که یکی از دوستان اتریشی وی بنام دوشیزه گوتسمین مایل به زیارت اقبال بود. بعد دوشیزه گوتسمین و بامبا اقبال را در باغ شالیمار برای صرف چای دعوت به عمل آوردند. دوشیزه گوتسمین از میان باغ گلی چید و به اقبال تقدیم کرد. می گویند که اقبال تحت تاثیر این عمل دوشیزه گوتسمین قرار گرفته و شعر "به خاطر گرفتن گل" را در این هنگام سروده است.<sup>۶۶</sup>

## لیئق بیگم خانم سر اکبر حیدری

در حیدر آباد اقبال به منزل سر اکبر حیدری رفت. سر اکبر حیدری و خانم ایشان بسیار به ادبیات و علم علاقه مند بودند. ایشان نه فقط در مقابل اقبال فروتنی و تواضع فراوان به خرج می دادند، بلکه او را به شخصیت های مهم معرفی و با آنها آشنا کردند.<sup>۶۷</sup> اقبال شعری تحت عنوان "گورستان شاهی" در حیدر آباد سرود و این اشعار را به یاد سفر حیدر آباد و به یادگار به آقا و خانم لیئق حیدری تقدیم کرد، کسی که برای مهمان نوازی از وی سنگ تمام گذاشت و برای آنکه سفر وی هرچه بیشتر دلانگیز و دلنشین کند از هیچ کوششی فرو گذار نکردند.<sup>۶۸</sup>

## لیوی پروفیسور

در ماه ژوئن ۱۹۰۷م اقبال برای شام عطیه فیضی را به رستوران "فراس کاتی" دعوت کرد. در این مهمانی دانشجویان رشته ادبیات و فلسفه مانند خانم لیوی (Levy) هم شرکت داشتند.<sup>۶۹</sup> همچنین در ۱۸ نوامبر ۱۹۳۱م هنگام مسافرت برای کنفرانس میزگرد، اقبال سفری یک روزه به کیمبرج داشت و ساعت ۵ بعد از ظهر به افتخار آنها میهمانی چای در هتل آمرز دانشگاه، تدارک دیده شده بود، در این ضیافت، پروفیسور لیوی (استاد دانشگاه کمبریج) شرکت داشت، هم سخنرانی کرد.<sup>۷۰</sup>

## مارگریت فاروقو هرسن

میس فاروقو هرسن بنیان گذار انجمن ملی انگلستان بود. این انجمن در سال ۱۹۱۴ میلادی تاسیس شد.<sup>۷۱</sup>

در لندن اقبال به رئیس انجمن ملی انگلستان، دوشیزه مارگریت فاروقو هرسن معرفی شد. وی با مسلمانان همدردی می کرد و منظور انجمن ملی او بر قراری روابط حسنه با مسلمانانی بود که در قلمرو سلطنت بریتانیا زندگی می کردند. و همچنین جلوگیری از بی انصافیها و التیام بخشیدن به ظلمها و تعدیهایی که نسبت به آنان می شد.<sup>۷۲</sup>

در ۲۴ نوامبر ۱۹۳۲م خانم فاروقو هرسن از طرف انجمن ملی انگلستان جهت بزرگداشت اقبال میهمانی ترتیب داد. در این میهمانی شرکت کنندگان هندو و مسلمان در میزگرد و بعضی از شخصیت‌های مقتدر انگلستان شرکت داشتند. خانم فاروقو هرسن ضمن معرفی اقبال گفت: او می تواند با بصیرت شاعرانه خود، آینده را تا دور دست بنگرد و با دقت و فکر عمیق فیلسوفانه قادر است اصول پنهان در مسایل انسانی را آشکار نماید. و به سبب دارا بودن صلاحیتهای انسانی لازم، او را کاندیدای شرکت در میزگرد نموده اند.<sup>۷۳</sup>

اقبال در دو نامه مورخ ۲۰ ژوئیه ۱۹۳۷م و سپتامبر ۱۹۳۷میلادی نظرات خود را پیرامون مسئله فلسطین، خطاب به خانم "فاروقو هرسن" از مجلس ملی انگلستان بیان نموده است. از این نامه ها روشن است، علاوه بر مسلمانان لاهور تقریباً پنجاه هزار مسلمان دهلی نیز پیرامون تقسیم فلسطین صدای اعتراض خویش را بلند کرده اند. و در همین رابطه در کانپور مقداری از مسلمانان نیز دستگیر شدند.<sup>۷۴</sup>

## هاتوگ، لیدی

در ۲۰ اکتبر ۱۹۳۱ میلادی در انگلستان، اقبال پس از دعوت به منزل خانم روزیته فاربیز، به مهمانی لیدی هاتوگ رفت.<sup>۷۵</sup>

## هاشم اسمعیل بیگم

اقبال روز سوم ژانویه ۱۹۲۹م به کولابا (ممبئی) رسید. در ممبئی اقبال در منزل سید هاشم اسمعیل اقامت نمود. همسر هاشم اسمعیل دختری از مشهورترین تجار ممبئی یعنی حاجی یوسف سبحانی بود. نامبرده تحصیلاتش را در آلمان به اتمام رسانده بود. همسر هاشم اسمعیل کتاب شعر گوته (W. Goethe) به نام "فاوست" را به اقبال فرستاد و از وی خواهش کرد که با خط خودش شعری از روی آن بنویسد. اقبال این شعر را نوشت...

کلام فلسفه از اوج دل فروشتم

ضمیر خویش کشادم به نشتر تحقیق

سپس گفت: این همان نتیجه است که می بایست فاوست به آن می رسید.<sup>۷۶</sup>

## هیرن پروفیسور

اقبال در هایدلبرگ، دوران آموزش زبان آلمانی نزدیک رود نیکر در پانسیون اقامت داشت. در آنجا بیش از یکصد دانشجو و معلم اقامت داشتند. اداره امور در دست خانم، پروفیسور هیرن هفتاد ساله بود. خانم هیرن (Heiren) علاقه خاصی به موسیقی داشته و تاثیر خوبی بر اقبال باقی گذاشته است.<sup>۷۷</sup>

## پی نوشتها

۱. دکتر شهین دخت کامران مقدم صفیاری، *جاویدان اقبال*، جلد سوم، (اقبال اکادمی پاکستان)، ص ۱۵۰
- نیز: دکتر جاوید اقبال، *زنده رود*، (اقبال اکادمی پاکستان، چاپ دوم ۲۰۰۸م)
۲. همان، *جاویدان اقبال*، جلد سوم، ص ۱۰۵
۳. دکتر شهین دخت کامران مقدم صفیاری، *جاویدان اقبال*، جلد چهارم، (اقبال اکادمی پاکستان، چاپ اول ۱۹۸۷م)، ص ۹۱ تا ۹۳
۴. دکتر اکبر حسین قریشی، *مطالعه تلمیحات و اشارات اقبال*، (اقبال اکادمی، پاکستان، طبع اول، ۱۹۸۶م)، ص ۱۱۴

۵. همان جاویدان اقبال، جلد چہارم، ص ۹۳، ۹۴
۶. همان، ص ۱۹۲ تا ۱۹۳
۷. همان جاویدان اقبال، جلد سوم، ص ۳۶۲ تا ۳۶۳
۸. دکتر شہین دخت کامران مقدم صفیاری، جاویدان اقبال، جلد دوم، (اقبال اکادمی پاکستان، چاپ اول ۱۹۸۵م)  
نیز: زندہ رود، ص ۱۰۸
۹. همان جاویدان اقبال، جلد سوم، ص ۳۸۱
۱۰. جاویدان اقبال، جلد دوم، ص ۱۴۷ تا ۱۴۸  
نیز زندہ رود، ص ۲۱۴
۱۱. جاویدان اقبال، جلد دوم، ص ۱۵۲، ۱۵۷  
نیز زندہ رود، ص ۲۱۶، ۲۱۷
۱۲. جاویدان اقبال، جلد اول، ص ۲۲۶  
نیز زندہ رود، ص ۱۴۶
۱۳. همان، جاویدان اقبال، جلد اول، ص ۲۲۸  
نیز: زندہ رود، ص ۱۴۶
۱۴. همان، جلد اول، ص ۲۲۹  
نیز زندہ رود، ص ۱۴۷
۱۵. همان، جاویدان اقبال، جلد اول، ص ۲۳۱  
زندہ رود، ص ۱۴۹
۱۶. زندہ رود، ص ۱۵۰ تا ۱۵۲
۱۷. همان، ص ۱۵۳
۱۸. مرتبہ محمد سہیل عمر *Iqbal and Modern Era* (اقبال اکادمی، پاکستان، ۲۰۰۶م)، ص ۱۳۶
۱۹. زندہ رود، ص ۱۵۳
۲۰. جاویدان اقبال، جلد اول، ص ۲۲۱، ۲۲۲  
نیز زندہ رود، ص ۱۴۴
۲۱. جاویدان اقبال، جلد اول، ص ۲۷۱  
زندہ رود، ص ۹۹
۲۲. جاویدان اقبال، جلد سوم، ص ۱۳۸



۲۳. زندہ رود، ص ۴۴۸
۲۴. جاویدان اقبال، جلد چہارم، ص ۹۱، ۹۲
۲۵. جاویدان اقبال، جلد اول، ص ۲۲۹
- زندہ رود، ص ۴۴۷
۲۶. جاویدان اقبال، جلد اول، ص ۲۳۱
- زندہ رود، ص ۱۴۹
۲۷. جاویدان اقبال، جلد اول، ص ۳۰۴
- زندہ رود، ص ۵۱۴
۲۸. بشیر احمد دار، *Letters of Iqbal* ص ۴۸
۲۹. جاویدان اقبال، جلد اول، ص ۲۲۶
- نیز زندہ رود، ص ۱۴۶
۳۰. جاویدان اقبال، جلد سوم، ص ۳۰۴
- زندہ رود، ص ۵۱۴
۳۱. جاویدان اقبال، جلد سوم، ص ۳۰۸، ۳۰۹
- نیز زندہ رود، ص ۵۱۶، ۵۱۷
۳۲. جاویدان اقبال، جلد چہارم، ص ۱۰۶
- زندہ رود، ص ۶۱۴
- A. Anwar Beg, The poet of East, (Iqbal Academy Pakistan, 1<sup>st</sup> Edition ۲۰۰۴), P 56
۳۴. زندہ رود، ص ۱۴۴
۳۵. جاویدان اقبال، جلد اول، ص ۲۲۸
- زندہ رود، ص ۱۴۶
۳۶. جاویدان اقبال، جلد اول، ص ۲۲۵، ۲۲۶
- زندہ رود، ص ۱۴۵
۳۷. جاویدان اقبال، جلد اول، ص ۷۲
- نیز زندہ رود، ص ۴۵
۳۸. جاویدان اقبال، جلد سوم، ص ۲۳
- نیز زندہ رود، ص ۴۷۱
۳۹. جاویدان اقبال، جلد اول، ص ۷۲
- نیز زندہ رود، ص ۴۵

۴۰. جاویدان اقبال، جلد چہارم، ص ۷۰ تا ۷۱  
نیز زندہ رود، ص ۱۸۱
۴۱. جاویدان اقبال، جلد سوم، ص ۱۴۳  
نیز زندہ رود، ص ۴۲۳
۴۲. عبداللہ انور بیگ، مقالہ: 'Iqbal Poet Philosopher of Pakistan', Pakistan Review, II, 1954
۴۳. بشیر احمد سردار، *Letters of Iqbal* (اقبال اکادمی پاکستان، لاہور، چاپ دوم ۲۰۰۵) ص ۱۵
۴۴. جاویدان اقبال، جلد اول، ص ۲۲۲  
نیز زندہ رود، ص ۱۴۴
۴۵. اقبال، از عطیہ بیگم، ترجمہ ضیاء الدین احمد برنی، (اقبال اکادمی، کراچی، پاکستان، چاپ دوم، مارچ ۱۹۶۹م)، ص ۲۳
۴۶. همان *Letters of Iqbal* ص VIII
۴۷. این فہرست از *Letters of Iqbal* درست شدہ است
۴۸. جاویدان اقبال، جلد اول، ص ۲۲۲  
نیز زندہ رود، ص ۱۴۴
۴۹. اقبال از عطیہ بیگم، ص ۹۸، ۹۹
۵۰. جاویدان اقبال، جلد اول، ص ۲۲۴  
نیز زندہ رود، ص ۱۴۴، ۱۴۵
۵۱. اقبال از عطیہ بیگم، ص ۱۰۰ تا ۱۰۲
۵۲. همان، ص ۱۰۳
۵۳. همان، ص ۱۰۶ تا ۱۱۰
۵۴. همان، ص ۱۲۰، ۱۲۱
۵۵. همان، ص ۶۹، ۷۰
۵۶. جاویدان اقبال، جلد دوم، ص ۱۰۴  
زندہ رود، ص ۱۹۳
۵۷. شمس الرحمن فاروقی، *How to read Iqbal?* (اقبال اکادمی، طبع اول ۲۰۰۷)
۵۸. جاویدان اقبال، جلد دوم، ص ۱۵۹، ۱۶۰
۵۹. جاویدان اقبال، جلد سوم، ص ۳۰۳، ۳۰۴  
زندہ رود، ص ۵۱۴

۶۰. جاویدان اقبال، جلد چہارم، ص ۲۷۲  
زندہ رود، ص ۷۱۸
۶۱. جاویدان اقبال، جلد چہارم، ص ۱۲۱  
زندہ رود، ص ۶۲۲
۶۲. جاویدان اقبال، جلد چہارم، ص ۱۲۵  
زندہ رود، ص ۶۲۴، ۶۲۵
۶۳. خرم علی شفیق *Iqbal: An illustrated biography* (اقبال اکادمی پاکستان، طبع دوم،  
آوریل ۲۰۰۷)، ص ۱۷۸
۶۴. جاویدان اقبال، جلد اول، ص ۲۲۶  
زندہ رود، ص ۱۴۵
۶۵. جاویدان اقبال، جلد سوم، ص ۳۱۷  
زندہ رود، ص ۵۲۲
۶۶. جاویدان اقبال، جلد دوم، ص ۷۱  
زندہ رود، ص ۱۸۱
۶۷. جاویدان اقبال، جلد سوم، ص ۵۵  
زندہ رود، ص ۱۷۶
۶۸. جاویدان اقبال، جلد سوم، ص ۵۸  
زندہ رود، ص ۱۷۷
۶۹. جاویدان اقبال، جلد اول، ص ۲۲۳  
نیز زندہ رود، ص ۱۴۴
۷۰. جاویدان اقبال، جلد سوم، ص ۳۰۲  
نیز زندہ رود، ص ۵۱۵
۷۱. پروفیسور رحیم بخش، مقالہ: "اقبال کا تیسرا سفر چند روایات کا تجزیہ، تالیف: اقبال، سنہ ۱۵ مرتبہ وحید  
عشرت، (اقبال اکادمی پاکستان، لاہور، چاپ اول، ۱۹۸۹م)، ص ۸۹
۷۲. جاویدان اقبال، جلد سوم، ص ۳۰۵  
زندہ رود، ص ۵۱۵
۷۳. جاویدان اقبال، جلد سوم، ص ۳۶۴، ۲۶۵  
زندہ رود، ص ۵۴۷
۷۴. جاویدان اقبال، جلد چہارم، ص ۱۹۲

زنده رود، ص ۶۷۰

۷۵. جاویدان اقبال، جلد سوم، ص ۳۰۴

زنده رود، ص ۵۱۴

۷۶. جاویدان اقبال، جلد سوم، ص ۱۳۷، ۱۳۸

زنده رود، ص ۴۲۰

۷۷. جاویدان اقبال، جلد اول، ص ۲۲۸

زنده رود، ص ۱۴۷

بخش سوم  
یادکرد زن در شعر اقبال

- (ا) زنان معروف در شعر اقبال
- (ب) زن خیالی در شعر اقبال
- (ج) ترکیبات و اصطلاحات و تشبیهات در شعر اقبال درباره زنان
- (د) منظومه های اقبال درباره زنان

## یاد کرد زن در شعر اقبال

شعر اقبال عالمگیر است و آفاقی. او شعر نمی گوید برای آنکه سخن خوشایند زیبایی گفته باشد، بلکه شعر می گوید برای آنکه از آن خاصیت "درمانی" بجوید. در کلام او وصف طبیعت هست ولی تا حدی نیست که در نزد شاعران دیگر می شناسیم، غزل عاشقانه نیز نمی بینیم. موضوع شعر و مخاطب کلام او مردم هستند. شعر او سر و کار دارد به انسان زنده، گوئی همه جا به او نوک پا می زند که بر خیز! اقبال شاعر انسان دگرگون شونده است که باید تغییر بنیادی را از خویش شروع کند، تا این، خود به خود به تغییر اجتماع بینجامد.

مانند قرآن کریم که مخاطب و موضوع آن "انسان" است و گاه گاهی به اختصاص، خطاب به مردان و زنان نیز دارد. همانگونه شعر اقبال عموماً خطاب به جوانان ملت و مردم بطور کلی دارد ولی نمی تواند گاه گاهی خود را بازدارد از خطاب اختصاصی به مردان و به زنان. چون موضوع این بخش "یاد کرد زن در شعر اقبال" است پس تنها دقت به آن کلام اقبال می شود که اختصاصاً درباره زن است.

اقبال برای زن یا معشوقی نمی سراید. در سراسر شعر اقبال هیچ بیتی نیست که بطور خاص برای معشوقه حقیقی خود سروده باشد. شاید هم نوشته بوده ولی الان در دست نیست. شاید در حیات خویش او آنگونه کلام که می توان عشقیه گفت را با دست خویش حذف کرده، شاید او مانند یک عاشق صادق نمی خواست که داستان عشق او زبان زده خاص و عام باشد.

در این بخش شعر اقبال درباره زنان که در دست داریم آن را در چهار بخش تقسیم کرده بررسی می کنیم:

(ا) زنان معروف در شعر اقبال

(ب) زنان خیالی در شعر اقبال

(ج) ترکیبات و اصطلاحات و تشبیهات ادبی درباره زن در شعر اقبال

(د) منظومه های اقبال درباره زن

برای شناساندن تفهیم و تشریح فکر اقبال، معارف و مهارت به علوم و فنون امر لازم است. پیش اقبال اوراق کتاب تاریخ انسانی باز است. با در نظر گرفتن این تاریخ او می تواند یک فرد، یک قوم و یک ملت را بیآزماید و آنان را بنیان فلسفه علمی عطا نماید. تهذیب و تاریخ ثقافت اسلامی را اقبال به نحوی بیان کرده است که پیش از وی شاید فیلسوف یا شاعر دیگر این کار را

انجام داده است. وقتی شعر اقبال درباره زن را تجزیه کنیم می بینیم که داستانهای تاریخ اسلامی را بیان کرده از زنانی که در تاریخ اسلامی مانند ستاره هامی درخشند و یاد می کند که در نور آن دختران ملت گم کرده خود را باز یابند. زنانی مانند حضرت فاطمه الزهرا دختر نبی کریم ص، حضرت مریم مادر حضرت عیسی، هاجرا زوجه حضرت ابراهیم، زلیخا صاحبه حضرت یوسف. و بعضی از خانمها معروف از داستانهای عشقیه باستانی، مانند لیلی و شیرین. بعضی زنان نیز از تاریخ مسلمانان شبه قاره هستند، مانند شرف النساء بیگم، شاعره معروف ایران قراه العین طاهره و ملکه و ویکتوریه از دنیای مغرب.

پس در شعر اقبال تذکره زنان مشرق و مغرب، عرب و عجم، مسلم و غیر مسلم، خرد و کلان آمده است.

علاوه بر این زنان معروف تاریخ انسانی، اقبال تصویر از زنان خیالی نیز در شعر خود ارائه کرده است و مقصودش البته رهنمایی دختران ملت است. مثال این خانمهای فرضیه نیبه مرینخ، شهزادی گل، بنات آشیان، و غیره است.

از حیث سبک و روش ترکیبات و اصطلاحات و تشبیهات نیز در شعر اقبال وجود دارد که خاص برای بیان مطلب بکار رفته و تخصیص به زنان دارد. در شعر اقبال منظومه های متعدد نیز هست درباره زنان. مثلاً بعضی منظومه های وی برای خانمها نوشته که در حیات وی وجود داشتند مثلاً منظومه ای دارد که "در یاد مادر مرحوم" خویش نوشته، و بعضی در یاد زنان دلیر و پرتاثیر تاریخ اسلامی مانند خاتون عجم طاهره، شرف النساء، فاطمه بنت عبد الله و از همه مهمتر در مثنوی رموز بیخودی شعر است در معنی این که "سیده النساء فاطمه الزهرا اسوه کاملی است برای نساء اسلام". دو منظومه اقبال نشان می دهد که شاید برای زنان اروپایی نوشته با عناوین "پس از دیدن گربه در آغوش..." و "با یافتن هدیه گلها". ولی از عناوین این منظومه ها واضح نیست که برای چه کسانی نوشته ولی با دانستن احوال زندگی اقبال می توان یافت که وقتی اقبال برای مهمانی به دعوت راجکماری جندان بامبا به خانه اش و بعداً به باغ شالیمار رفت آنجا دو نفر از دوستان بامبا بودند. یکی در آغوش گربه داشت و دوست دیگر در خدمت اقبال هدیه گلها پیش نمود. شاید این منظومه ها را اقبال برای آنان نوشته باشد. علاوه بر این دو هیچ منظومه ای نیست که در وصف عشق یک معشوقه و محبوبه سروده باشد و اگر بوده حذف شده و بدست ما نرسیده است. علاوه بر آن منظومه های زیادی است که جایگاه زن را در فکر و اندیشه های اقبال نمایان می کند. مانند "آزادی نسوان"، "زن و تعلیم"، "حفظ زنان" و غیره.

## (۱) زنان معروف در شعر اقبال

### والده اقبال - امام بی بی

اقبال پس از فوت مادرش، امام بی بی در سال ۱۹۱۴م، یک منظومه طولانی بعنوان "در یاد والده مرحوم" بزبان اردو سرود. این نظم مشتمل بر ۸۶ بیت است. اقبال این منظومه را در "بانگ درا" (یکی از آثار اردوی اقبال) به چاپ رسانده است.<sup>۱</sup>

می گویند این منظومه اقبال مأخوذ از منظومه ای بزبان انگلیسی بعنوان "On the Receipt of My Mother's Picture" از ویلیام کوپر (William Cowper) است. ولی تعداد ابیات و ترتیب مطالب این هر دو منظومه جدا است. منظومه اقبال یک رنگ فیلسوفانه دارد که هم آفاقی است هم ذاتی.<sup>۲</sup> چند بیت آغازین این منظومه بقرار زیر می باشد:

ذره ذره دهر کا زندانی تقدیر ہے      پرده مجبوری و بے پارگی تدبیر ہے  
آسمان مجبور ہے شمس و قمر مجبور ہیں      انجم سیما پارفتار پر مجبور ہیں<sup>۳</sup>

ترجمه: ذره ذره در این جهان زندانی تقدیر می باشد، و پرده مجبوری و بی چارگی تدبیر می باشد. آسمان مجبور است و شمس و قمر نیز مجبور می باشد، انجم سیما پا مجبور به رفتار هستند.

### حوا

تلفظ در لغت فارسی حواء است، مادر آدمیان، زوجه آدم، اسمی است که آدم زوجه خود را بدان نامید و بمعنی زندگی است.<sup>۴</sup>

حوا، نه ابتدا به ساکن، به خواست خدا، که به خواهش آدم در پاسخ دعا و ابراز نیازمندی وی خلق می شود، ثاباً خمیره خلقت او نه ماده ای بی نام و نشان، تصادفی، و بهر حال، از عنصری دیگری، که از خمیره خود آدم گرفته می شود، بنابه روایات از "پهلوی چپ" که جایگاه دل است.<sup>۵</sup>

خدا با دست خویش، بصورت مجسمه ای گلی ساخت (گل آدم) و سپس در آن پف دمید و زنده شد و گفت زن می خواهم، و خدا از "دنده چپ" وی، تکه ای جدا کرد و با آن حوا را ساخت و بعد هم گندم خوردند و از بهشت اخراج شدند.<sup>۶</sup> چون حوا اطاعت امر حضرت اقدس



الهی را ننمود خداوند عالم غم و حزن او را دو چندان ساخت. گفتند که بزحمت اولادها خواهی زاید و اشتیاق تو بشوهرت خواهد بود و او بر تو تسلط خواهد داشت.<sup>۷</sup>

در کلیات اشعار فارسی اقبال تنها یک بیت است که نام "حوا" در آن آمده است. در پیام مشرق<sup>۸</sup> در یک منظومه ای بعنوان "قسمت نامه سرمایه دار و مزدور" اقبال می گوید:

تلخا به نی که درد سر آرد از آن من

صهبائی پاک آدم و حوا از آن تو<sup>۹</sup>

### خاتون طی

خاتون طی، دختر سردار طی است. طی، یک قبیله نامور در یمن است. حاتم طائی یکی از سرداران این قبیله بود و در سخاوت مشهور است. عدی، پسر حاتم طائی و دیگر سرداران این قبیله عیسائی بودند. پادشاهان عرب یک چهارم در آمد خود را به آنان به عنوان خراج می دادند. وقتی افواج اسلام به یمن حمله کردند، اینان از آنجا به شام رفتند. درین هنگام خواهر عدی گرفتار شده به مدینه آورده شده بود. آن خواهر عدی برای رهایی خودش از شهرت و ناموری پدر در سخاوت سفارش پیش کرد. رسول کریم صلی الله علیه و آله و سلم با در نظر گرفتن منزلت حاتم طی با دخترش به عزت و احترام پیش آمد و او را رها کرد. این واقعه در سال ۶۳۰ میلادی پیش آمد.<sup>۹</sup>

اقبال برای مردان، رسول الله را اسوه کامل معرفی می نماید. در مثنوی "اسرار خودی" اقبال به ویژگی های اخلاقی آن منجی عالم و اسوه کامل می پردازد و این حادثه تاریخی رها کردن خاتون طی را بیان می کند:

در مصافی پیش آن گردون سریر      دختر سردار طی آمد اسیر

پای در زنجیر و هم بی پرده بود      گردن از شرم و حیا خم کرده بود

دخترک را چون نبی (ص) بی پرده دید      چادر خود پیش روی او کشید.<sup>۱۰</sup>

اقبال بعد از بیان آزاد شدن دختر حاتم طائی و با احترام و تکریم فرستاده شدنش به نزد برادر، سوی شام، در مرحله استتاج به قوم اسلام و امت خوانیده می رسد و این ملت را به "دختر حاتم طائی" تشبیه نموده تقاضای بذل عنایت از مقام مصطفوی همی دارد<sup>۱۱</sup> و می گوید:

ما از آن خاتون طی عربیان تریم      پیش اقوام جهان بی چادریم

روز محشر اعتبار ماست او      در جهان هم پرده دار ماست او<sup>۱۲</sup>

## زلیخا

زلیخا نام صاحب‌ه یوسف، عاشقه و منکوحه مهتر یوسف است، ایشان زن عزیز مصر بود که بعد به عقد نکاح حضرت یوسف علیه السلام در آمد. طبق روایات نام زن عزیز مصر که فریفته جمال یوسف شد.<sup>۱۳</sup> نام عزیز مصر در تورات ذکر نشده ولی در روایات یهود آمده است و از آنجا در کتب اسلامی نیز رواج یافته است. حتی در قرآن و حدیث نیز سند نام وی وجود ندارد.<sup>۱۴</sup>

زلیخا مأخوذ از "زلیخ" بالفتح بمعنی جای لغزیدن پا است. چون زن معلومه بحسن و جمال محل لغزیدن پای عقل بینندگان بود لهذا بدین اسم موسوم شد. بعضی محققان نوشته اند که مولد زلیخا ملک مغرب است، اسم اصلی او به زبان سریانی راعیل بود، اسم زلیخا که شهرت دارد وضع کرده عرب است.<sup>۱۵</sup>

قصه عشق یوسف و زلیخا در شعر فارسی شهرت فراوان دارد. اقبال نیز در اشعار خود به این داستان تلمیحاتی دارد:

ندیده درد زندان یوسف او

زلیخایش دل نالان ندارد<sup>۱۶</sup> (افکار)

دگر از یوسف گم گشته سخن نتوان گفت

تپش خون زلیخا نه تو داری و نه من<sup>۱۷</sup> (می باقی)

یوسفی راز اسیری به عزیزی بردند

همه افسانه و افسون زلیخائی رفت<sup>۱۸</sup> (نقش فرنگ)

در کلیات اردوی اقبال یک بیت نیز به زبان فارسی است:

غنی روز سیاه پیر کنعان را تماشا کن

که نور دیده اش روشن کند چشم زلیخا را<sup>۱۹</sup> (بانگ درا)

## زهرا، حضرت فاطمه بنت محمد

زهراء، لقب حضرت فاطمه رضی الله عنها، بنت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، است. لقب حضرت فاطمه از آنکه آنحضرت سپید پوست بودند، مأخوذ از زهره بمعنی بیاض و حسن است.<sup>۲۰</sup>

حضرت فاطمه دختر حضرت محمد بن عبدالله پیامبر گرامی اسلام در بیستم جمادی الثانی بسال پنجم بعثت در مکه بدنیا آمد. مادرش حضرت خدیجه (رض) بود. او را به القاب سیده نساء العالمین، طاهره، صدیقه، زاکیه، راضیه، مرضیه، بتول، زهرا خوانده اند. او زوجه حضرت علی بن ابی طالب (ع) است.<sup>۲۱</sup> حضرت فاطمه پنج فرزند داشت، سه پسر حضرت محسن، حضرت امام حسن، حضرت امام حسین، و دو دختر، بنام زینب و حضرت ام کلثوم. وفات ایشان در سوم رمضان ۱۱ هـ (۲۳ نومبر ۶۳۲م) شش ماه بعد از وفات پدرش نوشته اند.<sup>۲۲</sup>

اقبال شاعر فرزانه و حساس و مورخ، وقتی که می خواهد با زنان سخن گوید و برای آنان زن ایده آل را الگو و نمونه ارائه دهد به یاد کرد ویژگیهای اخلاقی و خصیصه های ایده آل آن حضرت اکتفا نمی کند، بلکه به عنوان یک محقق و پژوهشگر ویژگی آن الگو را بر می شمرد و توضیح می دهد که چرا زهراء را به عنوان یک زن ایده آل برگزیده است.<sup>۲۳</sup>

اقبال فاطمه الزهرا (رض) دختر رسول خدا را سر مشق همه زنان معرفی می کند و آنان را به پیروی از اسوه آن حضرت تلقین می کند. و می گوید ایشان کان گوهر صدق و صفا، معدن لعل شرم و حیا، بحر بی کران جود و سخا، کوه گران صبر و رضا، آفتاب درخشان آسمان عفت و عصمت، سرچشمه فطانت و ذهانت، دریای نا پیدا کنار فضیلت و نمونه کامل زنان عالم هستند و باید زنان مسلمان حضرت فاطمه دختر رسول خدا، همسر علی مرتضا و مادر امامان هدا را سرمشق خود قرار دهند.<sup>۲۴</sup>

در مثنوی معروف اقبال بعنوان "رموز بیخودی" شعری در وصف حضرت فاطمه سروده است و ثابت می کند که حضرت فاطمه از حضرت مریم عزیز تر است. چون از حضرت مریم ما فقط یک نسبت داریم که حضرت عیسی روح الله، ابن مریم است ولی از حضرت فاطمه ما سه نسبت داریم یک دختر، زوجه و مادر، چنانکه اقبال می گوید:

مریم از یک نسبت عیسی عزیز	از سه نسبت حضرت زهرا عزیز
نور چشم رحمه للعالمین	آن امام اولین و آخرین
بانوی آن تاجدار هل اتی	مرتضی مشکل گشا شیر خدا
مادر آن مرکز پرگار عشق	مادر آن کاروان سالار عشق تا <sup>۲۵</sup>

حضرت فاطمه الزهرا، یک مادر ایده آل است. مادران باید حماسه حسینی را گوش کنند. آنها نیز همچون زهرا حسین ها به جامعه تحویل دهند:

سیرت فرزند ها از امهات	جوهر صدق و صفا از امهات
------------------------	-------------------------

مزرع تسلیم را حاصل بتول مادران را اسوہ ی کامل بتول<sup>۲۶</sup>  
در "ارمغان حجاز" نیز با یک دو بیتی نیز این مطلب را بیان می نماید و به زنان اینگونه پند و  
اندرز می دهد:

اگر پندی ز درویشی پذیری هزار امت بمیرد تو نمیری  
بتولی باش و پنهان شو ازین عصر که در آغوش شیرینی بگیری<sup>۲۷</sup>  
اقبال حضرت زهرا را بعنوان یک زوجہ کامل نیز می ستاید:  
نوری و ہم آنشی فرمانبرش گم رضایش در رضای شوهرش<sup>۲۸</sup>  
علاوہ بر بودن یک دختر و زن و مادر ایدہ آل، حضرت زهرا ویژگیہای یک انسان کامل را  
نیز داشت. مثلاً برای انفاق بہ یک یہودی محتاج چادر خود را فروخت:

بہر محتاجی دلش آنگونه سوخت با یہودی چادر خود را فروزخت<sup>۲۹</sup>  
این تلمیح فروختن چادر زهرا را اقبال در "بال جبریل" بہ زبان اردو این چنین بیان می کند:

یہی شیخ حرم ہے، جو چرا کرینچ کھاتا ہے  
گلیم بوذر، دلن او پس و پادر زہرا<sup>۳۰</sup>

ترجمہ: ہمین شیخ حرم است کہ گلیم بوذر، دلن او پس و چادر زهرا را دزدید و فروخت.  
حضرت فاطمہ نتدیس مہر و رضا بود و ہمیشہ قرآن و نماز می خواند:

آن ادب پرورده مہر و رضا آسیاگردان و لب قرآن سر  
گریہ های او زبالین بی نیاز گوہر افشاندی بدامان نماز  
اشک او برچیدہ جبریل از زمین ہمچو شبنم ریخت بر عرش برین<sup>۳۱</sup>

اقبال بہ حضرت زهرا عقیدت و احترام می نماید و می گوید کہ اگر پاس فرمان نبی نداشتم کہ  
در دین سجدہ بہ قبر کسی حرام است، بہ تربت حضرت زهرا سجدہ می کردم.

رشتہ آئین حق زنجیر پاست پاس فرمان جناب مصطفی است  
ور نہ گرد تربتش گردید می سجدہ ہا بر خاک او پاشید می<sup>۳۲</sup>

اقبال یقین کامل دارد کہ اگر من بواسطہ فرزند حضرت زهرا دعا کنم البتہ مشکلات من دور  
خواہد شد. چنانکہ بزبان اردو می گوید:

واسطہ دوں گا اگر لخت جگر زہرا کا میں

غم میں کیونکر چھوڑیں گے شافع محشر مجھے<sup>۳۳</sup>

ترجمہ: اگر من جگر زہرا (حضرت امام حسین) واسطہ کنم، شافع محشر (حضرت محمد (ص)) مرا در غم و اندوہ تنها نخواهد گذاشت.

### سردار بیگم

اقبال در شعری بہ زبان اردو تاریخ در گذشت سردار بیگم، دومین ہمسر خود را اینگونہ مطرح کردہ است:

راہی سوتے فردوس ہوتی مادر باوید  
لالے کا خیاباں ہے مرا سید پر داغ  
بے موت سے مومن کی نگہ روشن و بیدار  
اقبال نے تاریخ کبھی "سرمہ مازاغ"<sup>۳۴</sup>

ترجمہ: مادر جاوید راہروی فردوس شدہ است  
سینہ پر داغ من خیابان لالہ شدہ است  
از مرگ نگاہ من روشن و بیدار می شود  
اقبال تاریخ می گوید "سرمہ مازاغ"

### سلمای عرب

در ادبیات عرب "سلمی" نام یک معشوقہ است.<sup>۳۵</sup> در کلام اقبال فقط یک شعر دربارہ این زن در اسرار خودی دیدہ می شود. اقبال می خوید:  
دل بہ سلمای عرب باید سپرد  
تا دمد صبح حجاز از شام کرد<sup>۳۶</sup> (اسرار خودی)

### شرف النساء بیگم

شرف النساء بیگم، دختر نواب خان بہادر خان بود. و پدر بزرگش نواب عبد الصمد خان، در عہد بہادر شاہ ظفر گورنر پنجاب بود. مقبرہ شرف النساء بیگم در لاہور استنام "مقبرہ باغ سرو" معروف است. عمارت این مقبرہ یک شاہکار فن معماری است.<sup>۳۷</sup>  
اقبال بہ این خاتون پاکباز عقیدت و ارادت زیادی داشت و اندازہ آن ازین شعر اقبال می توان کرد:

قلزم ما این چنین گوهر نژاد

پیچ مادر این چنین دختر نه زاد<sup>۳۸</sup> (جاوید نامه)

علت این ارادت و عقیدت اقبال به شرف النساء این است که این دختر مومنه حقیقی بود و تمام زندگی را با شان فقر گزراند. همان شان فقر که اقبال خود علمدار آن است.

شرف النساء به خواندن قرآن عشق می ورزید و در محل خویش برای تلاوت قرآن یک منبر درست کرده بود. بر آن منبر نشسته با تمام ذوق و شوق قرآن می خواند و همیشه هنگام تلاوت قرآن یک شمشیر مرصع با خود داشت. بوقت مرگ به مادر وصیت کرد که قبر او را در همان مقام تلاوت قرآن بسازند و قرآن و تیغ وی را که تمام عمر رفیق حیات وی بود بر تعویذ آن قبر گذارند. تا سال ۱۸۴۰ م این قرآن و تلوار بنابه وصیت آنجا ماند ولی هنگام خانه جنگی در پنجاب یک سبک آن را از مقبره برد.<sup>۳۹</sup>

اقبال داستان شرف النساء بیگم و شکست مسلمانان پنجاب از دست سبک ها را در جاوید نامه بعنوان "قصر شرف النساء" بیان کرده است. اقبال این قصه را این چنین بازگو می کند:

هنگامی که اقبال با پیر و مرشد رومی آنسوی افلاک رفت آنجا یک قصر دید و از رومی درباره آن سؤال کرد این قصر زیبا مال چه کسی است؟ پس رومی به او گفت که این کاشانه شرف النساء است:

آنکه میگیرد خراج از آفتاب	گفتم این کاشانه ی از لعل ناب
حوریان بر در گهش احرام بند	این مقام این منزل این کاخ بلند
صاحب او کیست؟ با من باز گوی	ای تو دادی سالکان را جستجوی
مرغ بامش با ملانک هم نواست	گفت این کاشانه ی شرف النساء ست
هیچ مادر این چنین دختر نژاد	قلزم ما این چنین گوهر نژاد
کس نداند راز او را در جهان!	خاک لاهور از مزارش آسمان
حاکم پنجاب را چشم و چراغ	آن سراپا ذوق و شوق و درد و داغ
فقر او نقشی که ماند تا ابد!	آن فروغ دوده ی عبد الصمد
از تلاوت یک نفس فارغ نبود	تاز قرآن پاک می سوزد وجود
تن بدن هوش و حواس الله مست!	در کمر تیغ دو رو قرآن بدست
ای خوش آن عمری که رفت اندر نیاز!	خلوت و شمشیر و قرآن و نماز
سوی مادر دید و مشتاقانه دید!	بر لب او چون دم آخر رسید

گفت اگر از راز من داری خبر  
سوی این شمشیر و این قرآن نگر  
این دو قوت حافظ یکدیگرند  
کائنات زندگی را محورند  
اندرین عالم که میرد هر نفس  
دخترت را این دو محرم بود و بس  
وقت رخصت با تو دارم این سخن  
تیغ و قرآن را جدا از من مکن  
دل بآن حرفی که می گویم بنه  
قبر من بی گنبد و قندیل به  
مؤمنان را تیغ با قرآن پس است

تربیت ما را همین سامان پس است!

عمرها در زیر این زرین قباب  
بر مزارش بود شمشیر و کتاب  
مرقدش اندر جهان بی ثبات  
اهل حق را داد پیغام حیات  
تا مسلمان کرد با خود آنچه کرد  
شیر مولا روبهی را پیشه کرد  
از دلش تاب و تب سیماب رفت  
خود بدانی آنچه بر پنجاب رفت!

خالصه شمشیر و قرآن را ببرد

اندر آن کشور مسلمانی بمرد<sup>۴۱</sup>

مقصود اقبال از این منظومه این است که وی هر دو عامل قرآن و شمشیر را با هم متحد و حافظ همدیگر می داند. به مفهوم ساده تر، مسلمانان در عین برخورداری از مفاهیم قرآنی باید ارتش منظم و کار آمد و قوی داشته و متکی به آن باشند تا از حریم قرآن و ارزشهای والای آن دفاع نمایند و ارتشی هم باید قرآن در بغل داشته و دستورات آسمانی آنرا در اعماق دل جای دهد و به آن عمل کند. این دو مظهر نگهبان و پشتیبان یکدیگرند. مسلمانان جهان باید هشیار و بیدار باشند تا بین قرآن و شمشیر "ارتش" جدائی نیفتد و رابطه و استحکام آنان روز بروز بیشتر شود تا فرهنگ اسلامی جهانگیر گردد به امید آن روز چنین باد.<sup>۴۱</sup>

### شهاب الدین خانم

اقبال تاریخ در گذشت خانم شهاب الدین، همسر دوست خود، در سال ۱۹۳۵م این چنین به

شعر گفته است:

چورخت سفر بست سردار بیگم  
ازین دار فانی سوی باغ جنت  
به پس ماندگان تلخ شد زندگانی  
"هجوم غم و رنج" شد سال رحلت

من عیسوی خواستم چون ز یافت  
بگفتا "برین تربت پاک رحمت"<sup>۴۲</sup>

### شیرین

شیرین نام معشوقه فرهاد و زن پرویز که به صفت حسن موصوف بوده، و فرهاد نیز بروی شیفته و عاشق شد. داستان خسرو پرویز از داستانه‌های معروف پیش از اسلام ایران بوده. نظامی گنجوی ظاهراً برای نخستین بار این داستان را گرد آورده و به رشته نظم کشیده است. نظامی می گوید:

حدیث خسرو شیرین نهان نیست      وزان شیرین تر الحق داستان نیست<sup>۴۳</sup>

می گویند شیرین کنیز خسرو پرویز بود، و فرهاد نیز عاشق شیرین بود. خسرو پرویز به فرهاد قول داد که اگر فرهاد از کوه بیستون یک چشمه بترشد تا محل خسرو پرویز، می تواند شیرین را بیابد. تا مدتی فرهاد در تراشیدن کوه بیستون مشغول بود و نزدیک بود که به مقصود خود برسد خسرو پرویز با زرنگی به وسیله یک پیر زن به فرهاد خبر دروغ رسانید که شیرین فوت کرد. چون فرهاد این خبر را شنید با تیشه خود را از پای در آورد.<sup>۴۴</sup>

شاعران داستان عشق فرهاد را نسبت به شیرین منظوم کرده اند. اقبال نیز گاهگاهی تلمیح به داستان شیرین و فرهاد اشاره کرده است. سه بیت ذیل در کلیات اشعار فارسی اقبال درج است:

فریاد ز افرنگ و دلآویزی افرنگ

فریاد ز شیرینی و پرویزی افرنگ<sup>۴۵</sup> (زبور عجم)

در این بیت اقبال تاثیر تهذیب مغرب را مانند شیرین دلآویز تشبیه می دهد و فریاد می کند که باید از حسن ظاهری تهذیب فرنگی حذر کنید.

نماند ناز شیرین بی خریدار

اگر خسرو نباشد کوهکن هست،<sup>۴۶</sup> (پیام مشرق)

اقبال در این بیت شیرین را که در حسن و ناز بی مثل است به نحو دیگری بیان می کند که اگر کسی در خود وصف شیرین داشته باشد، قدر دان وصف خود خواهد یابد. یعنی اگر کسی هنر و کمال دادر قیمت آن خواهد یابد. در یک بیت دیگری می گوید:

حسن شیرین عذر درد کوهکن

نافه ای عذر صد آهوی ختن<sup>۴۷</sup> (اسرار خودی)

یعنی علت درد فرهاد، حسن شیرین است و برای بوی خوش نافه صد آهو را شکار می کنند.



## طاهره خاتون عجم

نام اصلی خاتون عجم، زرین تاج بود، خانواده وی همه مذهبی بوده و بداشتن علم و ثروت مشهور بوده اند و او در شهر قزوین متولد شده است. وی دختر حاجی ملا محمد صالح بود. طاهره پس از طی دوران کودکی با خواهر خود مرضیه مقدمات علوم را در محضر پدر آموخته و پس از فراگرفتن مقدمات به تحصیل فقه، اصول و کلام و ادبیات عرب پرداخته است. پس از چندی از زنان نامور بشمار می رفت و آثار نظم و نثر وی مایه شهرت او گردید. او بعد ها به کربلا رفت و پس از تکمیل مطالعات خود مجلس درسی در کربلا ایجاد کرد.

چون مقارن این روزگار ندای ظهور سید باب در شیراز بگوشش رسید به وی گروید.<sup>۴۸</sup> زرین تاج با علی محمد شیرازی باب، شروع به مراسلت کرد و مذهب وی را اختیار نمود. او از قزوین به خراسان رسید. بعد از مدتی وی در مازندران به باب ملاقات کرد. این اولین و آخرین دیدار وی به باب بود.<sup>۴۹</sup> باب وی را راستگو و دانا و عمل کننده و طاهره نامید و عقاید وی را تأیید کرده و مخاطب را به پیروی از او توصیه کرده است. و از آن پس در میان بایان به این نام مشهور شد و همه به او حضرت طاهره یا جناب طاهره خطاب کرده اند و اما لقب قره العین را شیخیه به او داده اند.<sup>۵۰</sup>

در ۱۸۵۰م باب به حکم ناصر الدین شاه کشته شد و در ۱۸۵۲م طاهره هم گرفتار شد. چون شاه او را دید از حسن و جمال وی حیران ماند و گفت:

"بگذارید که صورت زیبا دارد"

ولی فتوی برای قتل وی جاری شد. درباریان به او منت کردند تا از مذهب بابی باز آید ولی او آماده نشد. پس او را هم قتل کردند.<sup>۵۱</sup>

قره العین طاهره یک شاعر معروف نیز بود. غزلهای وی سرشار از شور و مستی است.<sup>۵۲</sup> علامه اقبال در اشعار خود از طاهره خیلی تاثیر پذیرفته است. در جاویدنامه یک غزل از طاهره هم شامل کرده است. این غزل طاهره جذبه صادق یک عاشق را نشان می دهد. اقبال می خواست هر مسلمان مانند طاهره عاشق صادق باشد. همان طوری که وی برای مقصود خود جان هم از دست داد هیچ مسلمان نیز نباید برای حصول گریز از جان دادن کند. طاهره عاشق یک انسان فانی نبود بلکه وی عاشق مسلک خویش بود تا دم مرگ وی از مذهب و مسلک خویش تبلیغ کرد و هیچ نیروی جهان نتوانست او را از این دور نگاه دارد. اقبال رحجان طبع طاهره را دوست داشت وی

همان جوش و جذبه را برای مسلمانان آرزو کرد تا آنان هم از جذبه شهادت سرشار باشند.<sup>۵۳</sup> به همین علت وی این غزل طاهره را شامل کلام خود در "جاویدنامه" کرد که بقرار زیر می باشد:

#### نوای طاهره

گر بتو افتدم نظر چهره به چهره رویرو شرح دهم غم ترا نکته به نکته مو به مو  
از پی دیدن رخت همچو صبا فتاده ام خانه بخانه در بدر کوچه بکوچه کو بکو  
می رود از فراق تو خون دل از دودیده ام دجله بدجله یم به یم چشمه به چشمه جو بجو  
مهر ترا دل حزین بافته بر قماش جان رشته به رشته نخ به نخ تار به تار پو به پو  
در دل خویش طاهره گشت و ندید جز ترا  
صحنه به صحنه لا به لا پرده به پرده تو بتو<sup>۵۴</sup>

غزل مذکور را اقبال همان وقت در نوای طاهره شنید که وی در مسافرت آنسوی افلاک به فلک مشتری رسید و آنجا ارواح حلاج و غالب و طاهره را دید که به نشیمن بهشتی نگر ویدند و بگردش جاودان گرائیدند. اقبال در وصف طاهره نیز چند شعر سروده است:

#### "طاهره"

از نگاه بنده ی صاحب جنون کائنات تازه ای آید برون  
شوق بی حد پرده ها را بر درد کهنگی را از تماشا می برد  
آخر از دارورسن گیرد نصیب بر نگردد زنده از کوی حبیب  
جلوه ی او بنگر اندر شهرودشت تا نینداری که از عالم گذشت  
در ضمیر عصر خود پوشیده است  
اندرین خلوت چسان گنجیده است<sup>۵۵</sup>

#### عطیه فیضی

عطیه فیضی از یک خانواده نواب، جنجیره بود. با اقبال رابطه خوبی داشت. عطیه بیگم به فنون لطیفه یک گونه ارادت فراوان داشت و نواددات ادب و فن را جمع می کرد و یک ذخیره قابل قدر از این نوادرات داشت. وی یک زن تحصیلکرده و ذهن آن وقت بود. در کراچی می زیست و بعد گذراندن از یک عمر طولانی در ۴ ژوئیه ۱۹۶۷ میلادی از جهان رفت.<sup>۵۶</sup> اقبال یک بیت به زبان اردو نوشته که گفته می شود برای خانم عطیه فیضی بوده است. آن بیت این چنین است:

اے کے تیرے آستانے پر جبین گستر قمر  
اور فیض آستان بوسی سے گل بر سر قمر<sup>۵۷</sup>

ترجمہ: ای کہ بر آستانہ تو قمر جبین گستر است و بہ سبب فیض آستان بوسی تو گل بر سر قمر است.

### فاطمہ بنت خطاب

فاطمہ بنت خطاب خواہر حضرت عمر فاروق بن خطاب بود. فاطمہ قبل از برادرش اسلام را قبول کرد و ابن قرائت و تلاوت قرآن از فاطمہ بود کہ تحت تاثیر آن عمر بن خطاب اسلام را قبول کرد و عمر فاروق شد. علامہ اقبال در ارمغان حجاز یک دویتی در وصف فاطمہ بنت خطاب سروده و اهمیت زنان در دین اسلامیہ بیان می کند. او می گوید:

ز شام ما برون آور سحر را      به قرآن باز خوان اهل نظر را  
تو میدانی کہ سوز قرائت تو      دگرگون کرد تقدیر عمر را<sup>۵۸</sup>

در این دویتی اشاره به واقعه تاریخی اسلام آوردن خلیفہ دوم حضرت عمر بن خطاب است. در هنگام ظهور اسلام حضرت عمر رض نیز مانند بیشتر سرداران قریش دشمن مسلمانان بود. روزی وی قصد (نعود بالله) قتل حضرت محمد (ص) کرد و تیغ در دست گرفته به جانب رسول الله رفت. در راه یک شخص بنام نعیم بن عبد الله از بنی زہرہ از او پرسید کجا می روی ای عمر؟ وقتی حضرت عمر مقصود خود را بیان کرد آن شخص گفت اول از خبر خانه خود بگیر چون خواہر تو و شوهرش بر محمد ایمان آورده اند. حضرت عمر چون این را شنیده خیلی خشمگین شد و بہ خانه خواہر رفت. در آن وقت آن زن و شوهر محو قرائت قرآن بودند وقتی حضرت عمر را دیدہ آن صفحات قرآن را پوشیدہ کردند. حضرت عمر بہ خواہر خواست کہ برای او قرآن بخواند. حضرت عمر چون تلاوت قرآن شنید آبد یده شد و با آواز بلند گفت: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله.

همان وقت حضرت عمر پیش رسول (ص) رفت و قبول اسلام کرد. و پس از آن اولین بار بود کہ مسلمانان در بیت الله آشکارا نماز خواندند.<sup>۵۹</sup>

علامہ اقبال همان جوش و جذبہ و سوز قرائت را از خواہران ملت می خواهد. در این ابیات اقبال از زنان می خواهد کہ خواندن قرآن را یاد بگیرند و بہ دیگران ہم قرآن بیاموزند. لذا تقدیر امت در دست زنان است.

### فاطمه بنت عبد الله

علامه اقبال یک منظومه ای بعنوان "فاطمه بنت عبد الله" در اثر اردوی خود، "بانگک در" نوشته است. اقبال این منظومه را در سال ۱۹۱۲م نوشت.<sup>۶۱</sup> در این منظومه اقبال یک دختر عرب که یازده ساله داشت را خراج عقیدت پیش می نماید که در جنگ طرابلس هنگام تیمار داری غازیان شهید شد. احوال شهادت فاطمه بنت عبد الله در مجله "الهلال" بتاريخ ۱۳ نوامبر ۱۹۱۲م با یک عکس رنگین (در آخر این رساله در بخش تصاویر زنان شامل است) به چاپ رسید. این مجله از کلکته زیر ادارت آقای ابو الکلام آزاد انتشار یافت.<sup>۶۲</sup>

فاطمه بنت عبد الله دختر سردار شیخ عبد الله از قبیله البراعصه بود. این قبیله از حیث اثر و رسوخ از همه قبیله ها بالاتر بود. همه افراد این خانواده در این جنگ شهید شدند. هر چند بیشتر از خانمهای عرب محو نگهداری مجاهدین بودند ولی فاطمه به این سبب قابل ذکر است چون وی از همه آنان کم ستر بود و فقط یازده ساله داشت. این جنگ در سال ژوئن ۱۹۱۲م و بروایت دیگر سپتامبر ۱۹۱۱م شروع شد.<sup>۶۳</sup> وقتی که دوازده هزار سپاهان اتالیه بر زواره (طرابلس) حمله جستند در مقابل آنان تعداد عرب و ترکها فقط سه هزار بود، ولی ایتالیا شکست خورد. در این جنگ فاطمه محو آب نوشاندن به چهار مجاهد بود که یک ایتالیای این مجاهده خرد سال را شهید کرد.<sup>۶۴</sup>

اقبال این منظومه "فاطمه بنت عبد الله" را تحت تاثیر همین قصه شهادت یک دختر عرب سرود و در آن جذبه شهادت او را بسیار تحسین می نماید و امید دارد که جوانان زنان ملت از این تقلید خواهند کرد و باعث سر بلندی ملت اسلامی خواهند شد. این منظومه اقبال بدون تردید این دختر کم سن را یک حیات ابدی عطا نمود. این منظومه مشتمل بر دوازده بیت است و ترجمه آن در زیر می باشد:

فاطمه تو آبروی امت مرحوم میباشی، ذره ذره از مشت خاک تو معصوم است.  
ای حور صحرائی! این سعادت در بخت تو بود، سقایی از نمازیان دین در بخت تو بود.  
این جهاد بی تیغ و سپر در راه خدا، این شوق شهادت چقدر جسارت آفرین است.  
این غنچه در گلستان خزان منظر نیز بود! ای عرب، این گونه آتش نیز در خاکستر ما بود!  
در دشت ما بسیار آهو پوشیده میباشند، و بر قها در ابر باریده (باران زده) نیز می خوانند.  
فاطمه! اگر چه چشم (ما) در غم تو شبنم افشان است، ساز عشرت نیز در ناله مائم میباشد.  
رقص خاک تو چقدر نشاط انگیز است، ذره ذره از سوز حیات لبریز است.

در تربت خاموش تو هنگامه ای است، یک ملت نو در آغوش تو می پرورد.  
اگرچه از وسعت مقصد آنان بی خبر هستم، من از این مرهد آفرینش را می بینم.  
یک ستاره نو در فضای آسمان ظاهر شده است، موج نور آن از چشم انسان نامحرم است.  
الان از ظلمت خانه ایام ظاهر شده اند، و روشنی آنان از قید شب و روز نا آشنا است.  
در درخشندگی آنان یک انداز کهن هم است و نوین هم است، و پرتوی کوکب تقدیر تو نیز  
می باشد.<sup>۶۴</sup>  
در این منظومه، علامه اقبال فاطمه بنت عبد الله را با عناوین مختلف خطاب می کند، مانند:  
آبروی ملت، حور صحرائی، کلی، چنگاری و غیره.

### کلثوم - ام عمرو

عمرو این کلثوم شاعر قبیله بنی تغلب، در عهد جاهلیت بود. وی در ۶۰۰ میلادی می زیست.  
او صد و پجاه سال زنده بود. مادرش هم دختر یک شاعر تغلبی بود. عمرو ابن کلثوم، انتقام بی  
حرمتی مادرش را از شاهزاده عمرو بن هند گرفت.<sup>۶۵</sup> اقبال در ارمغان حجاز می گوید:  
صبت الکاس عنا ام عمرو و کان الکاس مجراها الیمینا  
اگر این است رسم دوستداری به دیوار حرم زن جام و مینا<sup>۶۶</sup>

### لیلی

لیلی بنت سعد بن ربیعہ معشوقه قیس بن ملوخ بن مزاحم معروف به مجنون لیلی، می باشد.  
داستان لیلی و مجنون از زمان قدیم در ایران و عرب زبانزد شعرا و ادباء بوده است. این داستان را  
نظامی گنجوی به نظم آورده، خلاصه آن داستان چنین است: در کشور عربستان در قبیله بنی  
عامر، امیری بود، خدا او را فرزندی داد، نامش قیس نهاد، چون ببالید و بالا گرفت و مکتب  
دادش، آنجا از گروه دختران قیس را با لیلی دلبستگی و مهر پدید آمد و لیلی هم هوای قیس در  
سر می پرورد. چون عشق از پرده برون افتاد، میان هر دو جدائی افکندند، ناگزیر بعلت آشفستگی و  
جنون قیس پدرش لیلی را برای فرزند خواستگاری کرد ولی پدر لیلی از قبول تقاضا امتناع جست.  
لیلی را به عقد کسی دگر گذاشتند و این خبر درد ناک به قیس رسید ولی لیلی که بر شوی  
سوگند یاد کرده بود در غم مجنون از جهان رفت و وصیت کرد تا مجنون بزیارت گور آید  
بگذارند تا بگرید و بگویندش که لیلی بر یاد تو جان پاک می داد. این داستان بسوگواری کردن  
مجنون و پیوستن وی از کوه به تربت لیلی و از آنجا بکوه بازگشتن و مردن منتهی می شود.<sup>۶۷</sup>

هم مانند شعرا، و ادباء فارسی شناس، اقبال نیز قصه لیلی و مجنون را در کلام خود جای داد. گاهی در کلیات فارسی و کلیات اردو و کلیات باقیات شعر اردوی اقبال، بچشم می خورد که در آن اقبال نام لیلی را از حیث تلمیح آورده است، نه این که قصیده یا مثنوی در وصف این بسراید. گاه اقبال شب را به لیلی تشبیه می دهد و گاه منزل و مقصود را لیلی می گوید.

در کلیات فارسی اقبال نام لیلی در هشت بیت وجود دارد.

در تنم لرزید جان غافلیم رفت لیلای شکیب از محلم<sup>۷۸</sup> (رموز بیخودی)  
 قیس اگر آواره در صحراستی مدعایش محمل لیلایستی<sup>۷۹</sup> (رموز بیخودی)  
 تا بود شهر آشنا لیلای ما بر نمی خیزد بصحرا پای<sup>۷۰</sup> (رموز بیخودی)  
 همر هانت پی به منزل برده اند لیلی معنی ز محمل برده اند<sup>۷۱</sup> (رموز بیخودی)  
 تقدیر فسون من، تدبیر فسون تو تو عاشق لیلانی، من دشت جنون تو<sup>۷۲</sup> (پیام مشرق)  
 دلکش و زیباستی، شاهد و رعناستی، روکش حوراستی، غیرت لیلایستی، دختر صحراستی تیز  
 ترک گام زن منزل ما دور نیست.<sup>۷۳</sup> (پیام مشرق)

هوس منزل لیلی نه تو داری و نه من جگر گرمی صحرا نه تو داری و نه من<sup>۷۴</sup> (می باقی)

چون تمام افتد سراپا ناز می گردد نیاز

قیس را لیلی همی نامند در صحرای من<sup>۷۵</sup> (می باقی)

در کلیات اردوی اقبال دو بیت بزبان فارسی نیز وجود دارد. یکی در منظومه ای بعنوان ناله

فراق<sup>۷۶</sup> این بیت میرزا عبد القادر بیدل است که اقبال بکار برده است:

شور لیلی کو که باز آرایش سودا کند

خاک مجنون را غبار خاطر صحرا کند<sup>۷۷</sup> (بانگ درا)

بیت دیگری تضمین بر شعر صایب است:

همان بهتر که لیلی در بیابان جلوه گر باشد

ندارد تنگنائی شهر تاب حسن صحرائی<sup>۷۸</sup>

در کلیات اردوی اقبال بیست و دو بیت ذکر لیلی دارد، و در کلیات باقیات شعر اردوی اقبال

ده بیت می توان یافت که نام لیلی در آن آمده است. (تمام این ابیات شامل ضمیمه این پایان نامه است)

ترکیبات و اصطلاحات لیلی که در شعر اقبال می توان دید خیلی جالب است. مانند: لیلای

شکیب، محمل لیلای، لیلی معنی، عاشق لیلی، غیرت لیلی، منزل لیلی، شور لیلی، لیلی شب، لیلی

ذوق طلب، لیلی شام، ناقه لیلی، درد لیلی، لیلای ظلمت، گیسوی لیلا، رخ لیلی، شاهد لیلی، و  
هجر لیلی.

### مختار بیگم

در سال ۱۹۲۶م. اقبال تاریخ وفات مختار بیگم سومین زوجه خودش را اینگونه نوشت:

ای دریغا ز مرگ هم سفری      دل من در فراق او هم درد  
هاتف از غیب داد تسکینم      سخن پاک مصطفی آورد  
بهر سال رحیل او فرمود      "بشهادت رسید و منزل کرد"<sup>۷۹</sup>

### مریم

مریم نام مادر حضرت عیسی مسیح علیه السلام است. حضرت مریم دختر حضرت عمران علیه السلام بود و مادرش حنه نام داشت. حضرت مریم از نسل حضرت داود علیه السلام است.<sup>۸۰</sup> در زبان سریانی، مریم به معنی "خادم" دارد، مادرش این نام را برای دخترش تجویز کرد چون وی برای خدمت معبد وقف شده بود.<sup>۸۱</sup> بر طبق قرآن کریم مادر مریم پیش از ولادت وی تصمیم گرفته بود که مولود را در خدمت صومعه بگمارد، پس حضرت زکریا تکفل او را به عهده داشت و چون حضرت مریم به هیجده سالگی رسید روح القدس بر او ظاهر شد و مریم بدون ارتباط مرد حامله شد. چنانکه در قرآن کریم آمده است:

ترجمه آیت ۳۵ و ۳۶، سوره آل عمران:

"یاد کن گاهی را که زوجه عمران گفت: پروردگارا عهد کردم فرزندی که در رحم دارم در راه خدمت تو آزاد گردانم، نذر مرا بپذیر که تو دعای بندگان بشنوی و با سرار و احوال همه آگاهی. آیه (۳۵) چون فرزند بزاد از روی حسرت گفت: پروردگارا فرزندی که زاده ام دختر است، خدا به آنچه زائیده دانا تر می باشد (و می داند که چه حکمتها در وجود آن دختر نهان است) و پسری که او می خواست چون این دختر نیست (سپس زن عمران گفت): من این دختر را مریم نام نهادم و او فرزندش را از شیطان رجیم در پناه تو آوردم. آیه (۳۶)<sup>۸۲</sup>

در هر سه آثار شعر اقبال: کلیات فارسی، کلیات اردو و باقیات اقبال ایاتی درباره حضرت مریم می توان دید. نمونه ایات اردو ضمیمه در آخر این پایان نامه تحقیق است و ایات فارسی بقرار زیر می باشد:

مریم از یک نسبت عیسی عزیز

از سه نسبت حضرت زهرا عزیز<sup>۸۳</sup> (رموز بیخودی)

در کلیسا ابن مریم را بدار آویختند.

مصطفی از کعبه هجرت کرده با ام الکتاب<sup>۸۴</sup> (زبور عجم)

هنرش خاک بر آورد ز تهذیب فرنگ

باز آن خاک بچشم پسر مریم زد<sup>۸۵</sup> (پیام مشرق)

نور مریم آن چراغ کائنات

نور او اندر جهات و بی جهات<sup>۸۶</sup> (جاوید نامه)

سپس در چهار بیت بالا می توان دید عناوین که اقبال در باره مریم بکار برده این چنین می باشد: ابن مریم، پسر مریم و پور مریم، مقصود از این همه حضرت عیسی علیه السلام است.

### ممتاز

در کلیات باقیات شعر اقبال در یک منظومه بعنوان "تاج محل" ذکر ممتاز، زن شاهجهان، بادشاه هند آمده است. وقتی ممتاز در گذشت شاهجهان در یاد و عشق بی انتهای او حکم تعمیر این روضه را صادر کرد. بعدا این روضه که "تاج محل" نامیده شد شاهکار فن تعمیر مسلمانان شناخته شد:

چشم بینا! روضه ممتاز کی تعمیر دیک

سنگ مرمر میں کبھی تخیل کی تصویر دیک<sup>۸۷</sup> (باقیات ص ۵۴۴)

ترجمه: ای چشم بینا! تعمیر روضه ممتاز را بین

گاهی در سنگ مرمر تصویر خیالی را بین

### میان احمد دولتانہ، بیگم

اقبال به مناسبت فوت بیگم احمد یار دولتانہ، تاریخ وفاتش را در سال ۱۹۲۴ میلادی اینگونه

نوشت.



رخت سفر چو مادر ممتازیست و رفت  
زین کاروان سرای سوئی منزل دوام  
پرسیدم از سروش ز سال رحیل او  
گفتا بگو کہ "تربت او آسمان مقام"<sup>۸۸</sup>

### نادره مسعود

اقبال بہ مناسبت ولادت نادرہ مسعود دختر دوست اقبال سرراس مسعود در سال ۱۹۳۷م چند بیت بہ زبان اردو سرود کہ بقرار زیر است:

راس مسعود جلیل القدر کو	تو کہ اصل و نسل میں محدود ہے
مادگار سید والا گھر	نور چشم سید محمود ہے
راحت جان و بگردن تر ملی	شکر خالق، منت معبود ہے
خاندان میں ایک لڑکی کا وجود	باعث برکات لا محدود ہے
کس قدر برجستہ ہے تاریخ بھی	"با سعادت دختر مسعود ہے" <sup>۸۹</sup>

ترجمہ:

راس مسعود جلیل القدر را کہ در محدود در اصل و نسل است  
یادگار سید والا گھر و نور چشم سید محمود است  
خدا را شکر و منت معبود کہ بہ او را یک دختر راحت جان و جگر داد  
در خانواده وجود یک دختر باعث برکات لا محدود است  
و تاریخ او ہم چہ قدر برجستہ است کہ "دختر مسعود با سعادت است."

### ملکہ و کتوریہ

و کتوریہ دختر شاہ ادوارد، در سال ۱۸۱۹م بہ جہان آمد. در سال ۱۸۳۷م و کتوریہ ملکہ انگلستان شد.<sup>۹۰</sup> و در سال ۱۸۵۸م وقتی ہندوستان تحت پارلمان انگلستان آمد، او حاکم ہندوستان شد و برای ایلان ہند کارہای خوبی انجام داد. بالخصوص بہ اہل ہندوستان اجازہ داد کہ آنان طبق مذاہب خود عبادات خود را انجام بدهند. آن عہد را "عہد و کتوریہ" می نامند. در سال ۱۸۷۷م او را عنوان "قیصرہ ہند" خطاب دادند.

ملکه و کتوریه سال ۱۹۰۱ میلادی از جهان رفت. اقبال در غم فوت وی یک مرثیه بلند بعنوان "اشک خون" بزبان اردو نوشت که در کلیات باقیات شعر اقبال آمده است. این مرثیه مشتمل بر ده بند است که دارای ۱۱۰ بیت است.<sup>۹۱</sup>

اقبال خودش این مرثیه را بزبان انگلیسی ترجمه کرده به صورت کتابچه منتشر کرد. در آن زمان اقبال در بخش تحصیلات علمی دولتی، کارمند بود.<sup>۹۲</sup>

چون ملکه و کتوریه همدرد مسلمانان هند بود اقبال به وی عقیدت داشت و وقتی هندوستان تحت سلطه دولت انگلیس آمد، ملکه و کتوریه در سال ۱۸۵۱م اعلام کرده بود که باید با مسلمانان مساوات روا داشته باشند.<sup>۹۳</sup> به همین سبب اقبال در موقع مرگ وی، افسوس می خورد و می گوید:

ای هندوستان، تیری پائے والی گذرگی  
غم پر ترے کرائے والی گذرگی<sup>۹۴</sup>

ترجمه: ای هندوستان، آنکس که ترا دوست داشت از جهان رفت، و کسی در در غم تو می نالید از جهان رفت.

در این منظومه اقبال، یک بیت و یک مصرع بزبان فارسی هم هست که بقرار زیر می باشد:

آ هم چو سرو در چمن روزگار ماند

این مصرع بلند زمن یادگار ماند<sup>۹۵</sup>

و مصرع بزبان فارسی اینطور است:

ویکتوریا نمرد که نام نکو گذاشت<sup>۹۶</sup>

اقبال عقیده داشت که چون ملکه و کتوریه غم گسار و نیک دل بود به همین سبب همیشه در دل اهل جهان زنده خواهد ماند. اقبال در این منظومه ملکه و کتوریه را به عناوین مختلف نواخته است. مانند: شهنشاه اقلیم دل، انگشتری نگینه دل، غم گسار حزینان، آبروی خزینه ها، دلیل فضیلت نسوان، سلطان جهان، تاجدار، تاجور و خاتون دهر و غیره.

### هاجرا، زوجه حضرت ابراهیم (ع)

در کلیات باقیات شعر اردوی اقبال، فقط یک بیت است که در آن نام حضرت هاجرا آمده

است. آن بیت این چنین می باشد:

یونہی مژدگر خدا، آلیا

قریب در چشمہ حاجرا<sup>۹۷</sup>

ترجمہ: دوران محو شدن ذکر خدا، در چشمہ ہاجرا قریب آمد۔

### بی نوشتہا

۱. دکتر محمد اقبال، کلیات اردو، (اقبال اکادمی پاکستان، طبع ہشتم، ۲۰۰۷)، ص ۲۳۸/۳۵۴
۲. دکتر اکبر حسین قریشی، مطالعہ تلمیحات و اشارات اقبال، (اقبال اکادمی پاکستان، طبع اول ۱۹۸۶)، ص ۵۳۷، ۵۳۸
۳. همان کلیات اردو، ص ۲۳۸/۳۵۴
۴. علی اکبر دہخدا، لغتنامہ دہخدا، (شمارہ مسلسل ۴۸، شمارہ حرف "ح" ۵، حدیثہ حریف، تہران، چاپ سیروس، دی ماہ، ۱۳۳۸ھ ش)، ص ۸۲۶
۵. برادر شہید علی شریعتی، ما و اقبال، (چاپ اول ۱۴ آبان ۱۳۵۷، نشر حسینینہ ارشاد)، ص ۳۳۵
۶. همان، ص ۱۸۰، ۱۸۱
۷. لغتنامہ دہخدا، ص ۸۲۶
۸. دکتر محمد اقبال، کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاہوری، با مقدمہ احمد سرور، (انتشارات کتابخانہ سنائی، چاپ ہفتم، ۱۳۷۶ھ ش)، ص ۲۶۹
۹. مطالعہ تلمیحات و اشارات اقبال، ص ۱۴۹
۱۰. کلیات فارسی اقبال، ص ۱۶
۱۱. حسن شاد روان، اقبال شناسی، با مقدمہ استاد محیط طباطبائی (انتشارات مرکز چاپ و نشر سامان تبلیغات اسلامی، چاپ اول ۱۳۷۱ھ ش)، ص ۲۲۹
۱۲. کلیات فارسی، ص ۱۶
۱۳. علی اکبر دہخدا، لغتنامہ دہخدا، شمارہ مسلسل ۵۳، شمارہ حرف ز: ۱، ۱۳۳۹ھ ش، ص ۱۶۱۶
۱۴. مطالعہ تلمیحات و اشارات اقبال، طبع دوم، ص ۳۳۸
۱۵. علی اکبر دہخدا، لغتنامہ دہخدا، ص همان شمارہ حرف ز: ۱، ص ۱۶۲۴
۱۶. کلیات فارسی اقبال، ص ۲۳۷
۱۷. همان، ص ۲۵۲
۱۸. همان، ص ۲۶۰
۱۹. کلیات اردو اقبال، ص ۲۰۷/۱۹۱، این بیت تضمین بر شعر غنی کاشمیری است

۲۰. علی اکبر دهخدا، لغتنامه دهخدا، همان شماره حرف ز ا، ص ۶۳، ۵۶
۲۱. علی اکبر دهخدا، لغتنامه دهخدا، (شماره مسلسل ۷۹، شماره حرف "ف" : ا، ف - فرازی)، تهران، دی ۱۳۴۱ ه. ش، ص ۲۹
۲۲. مطالعه تلمیحات و اشارات اقبال، طبع دوم، ص ۱۵۹ (در calender این تاریخ سوم جمادی الثانی است بجای ماه رمضان)
۲۳. اقبالشناسی، ص ۱۸۷
۲۴. دکتر شهین دخت کامران مقدم صفیاری، نگاهی به اقبال، (اقبال اکادمی پاکستان، چاپ اول، ۱۹۸۹م)، ص ۲۲۹
۲۵. کلیات فارسی اقبال، ص ۱۰۳
۲۶. همان، ص ۱۰۳
۲۷. همان، ص ۴۶۶
۲۸. همان، ص ۱۰۳
۲۹. همان، ص ۱۰۳
۳۰. کلیات اردو اقبال، ص ۳۶۰ / ۲۶
۳۱. کلیات اشعار فارسی اقبال، ص ۱۰۳
۳۲. همان، ص ۱۰۴
۳۳. دکتر محمد اقبال، کلیات باقیات شعر اقبال، متروک کلام مرتبه دکتر صابر کلوروی، (اقبال اکادمی پاکستان، طبع اول، ۲۰۰۴م)، ص ۱۲۷
۳۴. همان، ص ۵۲۴
۳۵. مطالعه تلمیحات و اشارات اقبال، ص ۳۸۳ (طبع اول)
۳۶. کلیات فارسی اقبال، ص ۲۸
۳۷. مطالعه تلمیحات و اشارات اقبال، ص ۲۴۷
۳۸. کلیات فارسی اقبال، ص ۳۵۶
۳۹. پروفیسر یوسف سلیم چشتی، شرح جاویدنامه، (انتشارات عشرت پبلشنگ هاؤس، لاهور، طبع اول، اکتوبر ۱۹۵۶م)، ص ۱۰۲۱ تا ۱۰۲۳
۴۰. کلیات فارسی اقبال، ص ۲۵۴ تا ۳۵۷
۴۱. اقبالشناسی، ص ۲۰۵ تا ۲۰۷
۴۲. کلیات باقیات اقبال، ص ۵۲۳

۴۳. علی اکبر دہخدا، لغت نامہ دہخدا، شماره مسلسل: ۱۶۰، شماره حرف "ش"، بخش اول: ۵، جلد ۳۱، (چاپخانہ سازمان دانشگاه تهران، خرداد ما، ۱۳۴۹ھ. ش) ص ۱۹۹
۴۴. مطالعه تلمیحات و اشارات اقبال، (اقبال اکادمی پاکستان، اشاعت ۱۹۸۶)، ص ۲۱۱
۴۵. کلیات فارسی اقبال، ص ۱۴۱
۴۶. همان، ص ۲۶۸
۴۷. همان، ص ۱۲
۴۸. علی اکبر دہخدا، لغتنامہ دہخدا، شماره مسلسل، ۲۳، شماره حرف ط: ۱، ط - ظاہرہ زادہ، (انتشارات مجلس شورای ملی، چاپ سیروس، تهران، خرداد ۱۳۳۵ھ. ش) ص ۱۰۹، ۱۱۰
۴۹. شرح جاویدنامہ، ص ۸۴۴، ۸۴۷
۵۰. لغتنامہ دہخدا، ص ۱۰۹
۵۱. شرح جاویدنامہ، ص ۸۴۷
۵۲. مطالعه تلمیحات و اشارات اقبال، ص ۳۴۵
۵۳. شرح جاویدنامہ، ص ۸۶۱
۵۴. کلیات فارسی اقبال، ص ۳۳۶
۵۵. همان، ص ۳۳۹
۵۶. مطالعه تلمیحات و اشارات اقبال، ص ۵۶۱ (طبع اول)
۵۷. اینجا نقل از همان مأخذ بالا، ص ۴۶۱
۵۸. کلیات فارسی اقبال، ص ۴۶۶
۵۹. محمد یونس حسرت، حکایات اقبال: نوبخوان کے لیے (اقبال اکادمی پاکستان، طبع اول ۲۰۰۶م)، ص ۱۴۲ تا ۱۴۴
۶۰. ڈی، کے۔ دل، مقالہ: "حیات اقبال تازتوں کے آئینہ میں"، کتاب: اقبال ۸۵ مرتبہ دکتر وحید عشرت، (طبع اول، ۱۹۸۹م، اقبال اکادمی پاکستان)، ص ۱۴۱
۶۱. محمد یونس حسرت، حکایات اقبال (بچوں کے لیے) (اقبال اکادمی پاکستان، طبع اول، ۲۰۰۶م)، ص ۹
۶۲. <sup>62</sup>مطالعہ تلمیحات و اشارات اقبال، ص ۲۲۳
۶۳. حکایات اقبال (بچوں کے لیے)، ص ۶ تا ۸
۶۴. کلیات اردو اقبال، ص ۲۴۳/۲۲۷ تا ۲۴۴/۲۲۸
۶۵. مطالعہ تلمیحات و اشارات اقبال، ص ۳۶۷

۶۶. کلیات فارسی اقبال، ص ۴۳۳
۶۷. علی اکبر دهخدا، لغتنامه دهخدا، جلد ۴۲، (شرکت چاپ افست گلشن، تهران، سال ۱۳۳۲ خورشیدی)، ص ۳۹۹ تا ۴۰۲
۶۸. کلیات اقبال فارسی، ص ۸۸
۶۹. همان، ص ۹۳
۷۰. همان، ص ۹۳
۷۱. همان، ص ۹۸
۷۲. همان، ص ۹۸
۷۳. همان، ص ۲۲۶
۷۴. همان، ص ۲۵۲
۷۵. همان، ص ۲۵۷
۷۶. مطالعه تلمیحات و اشارات اقبال (طبع اول)، ص ۳۱۹
۷۷. کلیات اردو اقبال، ص ۱۰۵ / ۱۸۹
۷۸. همان، ص ۲۷۴ / ۲۵۸
۷۹. کلیات باقیات اقبال، ص ۵۲۱
۸۰. علی اکبر دهخدا، لغتنامه دهخدا، شماره مسلسل ۲۰۸، شماره حرف م: بخش اول : ۷، جلد ۴۴، (چاپخانه مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، سال چاپ ..)، ص ۲۴۷
۸۱. مطالعه تلمیحات و اشارات اقبال (طبع دوم)، ص ۳۹۷
۸۲. قرآن مجید، سوره ۳: آل عمران، آیه ۳۵، ۳۶. ترجمه نقل از : تفسیر المیزان استاد علامه سید حسین طباطبائی، ترجمه استاد عبد الکریم نیری بروجردی، جلد ۳، (نشر بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی، با همکاری مرکز نشر فرهنگی رجاء و مؤسسه انتشارات امیر کبیر)، ص ۳۰۴ تا ۳۰۵
۸۳. کلیات فارسی اقبال، ص ۱۰۲
۸۴. همان، ص ۱۴۶
۸۵. همان، ص ۳۵۹
۸۶. همان، ص ۲۹۹
۸۷. کلیات باقیات اقبال، ص ۵۴۴
۸۸. همان، ص ۵۲۰ تا ۵۲۱
۸۹. همان، ص ۵۲۴، ۵۲۵

۹۰. [www. en. wikipedia. org/wiki/ victoria](http://www.en.wikipedia.org/wiki/victoria)
۹۱. کلیات باقیات اقبال، ص ۴۹
۹۲. *Iqbal: An Illustrated biography* (اقبال اکادمی پاکستان، طبع اول ۲۰۰۷م)، ص ۳۱
۹۳. عبد الله الفریگ، *The poet of East* (اقبال اکادمی پاکستان، طبع اول ۲۰۰۴)، ص ۳۰
۹۴. کلیات باقیات اقبال، ص ۵۴
۹۵. همان، ص ۵۹
۹۶. همان، ص ۶۲
۹۷. همان، ص ۹۷

## (ب) زنان فرضی در شعر اقبال

### بنات آشیان

بنات آشیان عنوان سه پری است که در انگلیسی آنان را سائرنز (Sirens) و در عربی بنات البحر می گویند. هومر تعداد آنان را دو گفته است ولی متأخرین سه می گویند.<sup>۱</sup> اقبال ذکر بنات آشیان را چنین می کند:

ماهی و از سینه تا سر آدم است چون بنات آشیان اندریم است  
از نوابر نا خدا افسون زند کشتیش در قعر دریا افکند

نغمه هایش از دلت دزدد ثبات مرگ را از سحرا و دانی حیات<sup>۲</sup> (اسرار خودی)

بنات آشیان دریم اشاره است به یک افسانه یونانی که می گوید: دخترانی در دریا هستند که نیم انسان و نیم دیگر ماهی اند. اینان با آواره خوش و سحر آمیزی خود کشتیانها را بسوی خود می کشند و بعد آنها را نابود و غرق و تباہ می سازند. اقبال که بادم مسیحائی خود بمردگان شرق حیات می بخشد می فرماید شعر و ادبیات متصوفه اسلامی چون ملمات را اصل می پندارند نه حیات را با لحن جادویی و سحر آمیز خود مثل همان دختران نیمه آدم و نیمه ماهی مردمان را به پستی و زبونی و مرگ می کشاند.<sup>۳</sup>

### تیموری شاهزادی

در یک منظومه اقبال بزبان اردو، بعنوان "غلام قادر روہیلہ" تذکرہ شہزادیان تیموری آمده است. ترجمہ این منظومہ بقرار زیر می باشد کہ داستان یک شہزادی را بیان می کند:

ترجمہ:

"غلام قادر روہیلہ"

رہیلہ چقد ظالم، جفاکش و کینہ پرور بود، وی چشمہای شاہ تیمورا با نوک خنجر خود، بیرون آورده بود.

آن ستمگر بہ اہل حرم فرمان رقص جاری کرد، این اندازہ ستم بہ ہیچ وجہ از آثار محشر کم تر نبود.

برای نازنینان حرم عمل بہ این فرمان غیرت کش ہیچ وقت ممکن نبود.



افسوس! آن بی درد آنان را سامان طرب ساخت، آن کسانی که حسن آنان از مهر و ماه هم پوشیده بود.

قلبهای رقیق آنان می لرزیدند و پایشان مجبور به جنبش بود، و رودخون از چشمهای شان جاری بود.

اینگونه چندی چشمهای (غلام قادر ربیله) محو دیدن (رقص) بود، و سپس وی ناراحت شد و سرش را از بار مغفر (خود) آزاد کرد.

از کمر خود تیغ جان ستان و آتش فشان باز کرد، که انجم نیز از جوهر آن تیغ سق تابانی می آموختند.

وی خنجر را پیش خود گذاشت و برای مدتی چشمهایش را بست و دراز کشید، چنانکه چشمهای احمرین او تقاضای خواب می کردند.

آب خواب اخگر چشمهایش را سیراب کرد، نظر آن ظالم، از آن نظاره درد انگیز شرم گرفت. بعد از آن وی بالا شد و به تیموری حرم چنین گفت: "شما نباید از تقدیر خود شکایت کنید من اصلاً به خواب نرفته بودم فقط تکلف و ساختگی بود، چون شأن صف آرایان لشکر از غفلت دور می ماند.

مقصود من فقط این بود که، دختر تیمور، مرا غافل دیده از خنجر مرا بکشد.

ولی این راز بر زمانه فاش شده است، آن حمیت و غیرت از خانه تیمور دیگر رفته است.<sup>۴</sup> اقبال در این منظومه یک داستان تاریخی را بیان می کند. غلام قادر خان روئیله فرزند نواب ضابطه خان و نوه امیر الامرا نواب نجیب الدوله بود. این همان نجیب الدوله است که بر دعوت وی احمد شاه ابدالی از افغانستان به هندوستان حمله کرد و مرهته ها را شکست داد در ۱۷۶۱م. در سال ۱۷۷۲م آن مرهته ها، شاه تیموری، شاه عالم ثانی را با خود راضی به حمله کردند. به روئیله ها و در این جنگ سپاه مغل و مرهته، آبروی زنان سرداران افغان ریختند. در آن جنگ غلام قادر خان روئیله تقریباً دوازده یا سیزده ساله بود. وی آبروریزی مادران و دختران با چشم خود دیده بود. آتش انتقام از شاهان مغل در دل او شعله ور بود.

در سال ۱۷۷۸م او فرصتی یافت و قابض لال قلعه دهلی شد. او نه تنها شاه عالم ثانی، پادشاه تیمور را بانوک خنجر کور کرد بلکه از دختران تیموری نیز انتقام بی حرمتی زنان خانواده خود را گرفت.

اقبال در این منظومه ظلم و سفاکی غلام قادر روهیله را بیان کرده است ولی کمال هنر اقبال این است که وی پیغام غیرت و حمیت را به دختران ملت داد از زبان همان انسان ستمگر که کشته غیرت شاهزاده های تیموری بود. پیغام اقبال این است که آن ملتها که محروم غیرت و حمیت هستند سرانجام آنان همان طور دردناک و عبرت انگیز می شود چون آنان در عیش و عشرت گم شده اند و او صاف شجاعت و غیرت و حمیت را از دست داده اند.<sup>9</sup>

### زن مجاهد

در کلیات اقبال اردو، منظومه ای بعنوان 'صبح کاستارا'<sup>10</sup> یعنی اختر صبح است. در طی این منظومه طویل که مشتمل بر بیست است اقبال یادی از یک زن می کند که شوهر او در حب وطن به جنگ می رود.

خلاصه این منظومه این طور است: روزی ستاره صبح فکر کرد که از این خدمت پیغام سحر رها شود. او نمی خواهد دگر در همه سایگی شهس و قمر بماند. برای او این بلندی کمتر از پستی است. او هر صبح می میرد. مدت زندگی او خیلی کم است. آن ستاره صبح از آن زندگی و مرگ روزانه به تنگ آمده است. او تصمیم گرفت که من باید یک گوهر باشم. اول باید در موج دریا زندگی می کنم و سپس زیب گلو و زینت تاج سر بانوی قیصر باشم. ولی زود بر او هویدا شد که این زندگی سنگ هم خوب نیست. این سنگ گوهر نیز روزی خواهد شکست. آن ستاره صبح را انجام زینت عالم نیز خوشش نیامد. سپس او فکر کرد از این تقاضای اجل بهتر است که من بر گل مانند شبنم بریزم، در پیشانی کسی مثل ستاره افشان باشم، در آه مظلومی مانند شرر باشم. سرشت ستاره دمیدن است او می خواهد جاری برود تا آنجا بدرخشد چه آن گوهر باشد، شرر آه باشد، ستاره افشان پیشانی باشد و یا شبنم بر گل باشد. ولی این همه مقام او دوست نداشت و در آخر منزل خود را در اشک یک زن یافت، آن زنی که شوهرش در زره مستور است و به عشق وطن به سوی میدان و غا می رود. آن زنی که نظاره یاس و امید شده است از خاموشی آن زن تقریر هم خجالت می کشد، برای آن زن رضای شوهر تاب شکیبائی می دهد، بواسطه شرم، چشمانش سخن می گفت. وقت رخصت شوهر به میدان جنگ عارض گلگون آن زن زرد شده. ستاره صبح می گوید، من می خواهم از ساغر دیده پریم او بریزم، در خاک بریزم و حیات ابدی بیابم و سوز عشق را به جهان آشکار کنم.<sup>11</sup>

در این منظومه اقبال رتبه یک زن را بیان کرده است که آن زن که شوهرش در حب وطن او را تنها گذاشته به میدان جنگ می رود، آن زن در رضای شوهر راضی است و عشق شوهر، آن زنان

را برچندین مقام بلند گذاشته است که یک ستاره صبح نیز می خواهد که در چشمهای آن زن جا بگیرد و مثل اشک از چشمهایش بریزد و خاک شود. و عشق بی مانند آن زن، آن ستاره صبح را نیز یک حیات جاودانی بخشد.

### حور

دوشیزه بهشتی، همسر بهشتیان در حیات اخروی.<sup>۷</sup> بمعنی زن یا دختر که چشمانی سیاه و گرد و مدور و پلکهای باریک داشته باشد یا دارای چشمانی باشد سخت سپید یا سخت سیاه یا دارا بدنی سخت سپید یا دارای چشمانی تمام سیاه چنانکه چشمان آهوست و این در انسان نیست بلکه با استعاره بر او اطلاق گردید.<sup>۸</sup>

علامه اقبال نیز بارها در آثار منظوم خویش این کلمه حور را بکار برده است. در کلیات فارسی اقبال منظومه ای بعنوان "حور و شاعر" در "پیام مشرق" بچشم می خورد. این منظومه ازین قرار است:

"حور و شاعر"

حور:

نه به باده میل داری نه به من نظر گشائی      عجب این که تو ندانی ره و رسم آشنائی  
همه ساز جستجوئی همه سوز آرزوئی      نفسی که می گذاری غزلی که می سرائی  
نوای آفریدی چه جهان در گشائی  
که ارم بچشم آید چو طلسم سیمیائی<sup>۹</sup>

شاعر:

دل رهروان فریبی به کلام نیش داری      مگر این که لذت او نرسد به نوک خاری  
چه کنم که فطرت من به مقام در نسازد      دل نا صبور دارم چو صبا به لاله زاری  
چو نظر قرار گیرد به نگار خو بروئی      تپد آن زمان دل من پی خو تر نگاری  
ز شرر ستاره جویم ز ستاره آفتابی      سر منزلی ندارم که بمیرم از قراری  
چو ز باده ی بهاری قدحی کشیده خیزم      غزلی دگر سرایم به هوای نوبهاری  
طلبم نهایت آن که نهایی ندارد      به نگاه ناشکیبی به دل امید واری

دل عاشقان بمیرد به بهشت جاودانی

به نوای در دمندی نه غمی نه غمگساری<sup>۱۰</sup>

اقبال این منظومه "حور و شاعر" را در جواب نظم گوته موسوم به "حور و شاعر (Houri Dichter)" نوشته است. منظومه گوته طولانی است ولی اقبال پاسخ آنرا به اختصار داده است. هرچند اقبال از مکالمه حور و شاعر در منظومه گوته تحت تاثیر قرار گرفته است ولی اقبال کلام خویش را به یک نحو جداگانه بیان کرده است. اضطراب و حرکت و عمل، ویژگی های شعر اقبال است. و در این منظومه اقبال شاعر از حسن ساکن حور تاثیر نگرفته چون وی در مورد حسن نیز قایل به کمال و ارتقا است. به همین علت وی از حوران بهشتی مثل یک شاعر عمومی خوشش نمی آید."

هنگام سفر زنده رود به آنسوی افلاک با پیر و مرشد رومی در جاویدنامه وقتی زنده رود از بهشت برمی گشت به حوران برخورد و مکالمه آنان این چنین است:

"زنده رود رخصت میشود از فردوس برین و تقاضای حوران بهشتی."

شیشه صبر و سکونم ریز ریز	پیر رو می گفت در گوشم که خیز
آن حدیث شوق و آن جذب و یقین	آه آن ابوان و آن کاخ برین
با دل پر خون رسیدم بر درش	یک هجوم حور دیدم بر درش
بر لب شان زنده رود ای زنده رود	زنده رود ای صاحب سوز و سرود
شور و غوغا از یسار و از یمین	یکدو دم با ما نشین با ما نشین

زنده رود

راهرو کو داند اسرار سفر	ترسد از منزل ز رهزن بیشتر
عشق در هجر و وصال آسوده نیست	بیجمال لایزال آسوده نیست
ابتدا پیش بتان افتادگی	انتها از دلبران آزادگی
عشق بی پروا و هر دم در رحیل	در مکان ولا مکان ابن السبیل

پیش ما مانند موج تیز گام

اختیار جاده و ترک مقام

حوران بهشت

شیوه ها داری مثال روزگار

یک نوای خوش دریغ از ما مدار

غزل زنده رود

بآدمی نرسیدی خدا چه میجوئی      ز خود گریخته ئی آشنا چه میجوئی

دگر بشاخ گل آویز و آب و نم در کش      پریده رنگ ز باد صبا چه میجوئی  
دو قطره خون دل است آنچه مشک مینامد      تو ای غزال حرم در ختا چه میجوئی  
عیار فقر زسلطانی و جهانگیری است      سریر جم بطلب بور یا چه میجوئی  
سراغ او ز خیابان لاله میگیرند      نوای خون شده ی ما زما چه میجوئی  
نظر ز صحبت روشند لان بیفزاید      ز درد کم بصری تو تیا چه میجوئی

قلندریم و کرامات ما جهان بینی است

ز ما نگاه طلب کیمیا چه می جوئی<sup>۱۲</sup>

علاوه بر این دو منظومه بالا، در کلیات فارسی اقبال تقریباً ۲۹ بیت است که در آن درباره این موضوع "حور" صحبت شده است. در کلیات اردوی اقبال نیز تقریباً ۲۶ بیت درباره حور است. اقبال در شعر خویش، چه به زبان اردو و چه بزبان فارسی، که درباره حوران سروده مطالب آنان مطابقت دارد. گاه اقبال زیبایی حوران را وصف می کند و عموماً برای تشبیه حسن و زیبایی بکار می برد: مثلاً

انھی اول اول گھٹا کالی کالی

کوئی حور چوئی کو کھولی کھڑی تھی۔<sup>۱۳</sup>

ترجمه: اول ابر سیاه بلند، مانند یک حوری که زلف خویش را باز کرده است. در منظومه ای بعنوان "محبت" دربانگ در اقبال آفرینش محبت را این چنین بیان می کند: وقتی برای تخلیق محبت اجزاء را جمع کردند آنوقت از حوران پاکیزگی گرفتند بطور وصف برای محبت:

تڑپ بجلی سے پائی، حور سے پاکیزگی پائی<sup>۱۴</sup>

ترجمه: "محبت" از برق بی قراری، و از حور پاکیزگی یافت. در بال جبریل به عنوان "اولین شجر کهجور که عبد الرحمن کاشت" یک منظومه ای است بزبان اردو که در آن اقبال کهجور یعنی "خرمه" را حور صحرای عرب می نامید:

مغرب کی ہوانے تجھ کو پالا

صحرائے عرب کی حور سے تو<sup>۱۵</sup>

ترجمه: باد مغرب ترا پرورش داده و تو حور صحرای عرب هستی.

اقبال حوران را تنها برای وصف زیبایی آنان بیان نمی کند بلکه مورد انتقاد هم قرار داده و وعده حور که به مسلمان داده شده است یک موضوع خیلی جالب است که در جای بجای شعر اقبال می توان دید. مثلاً

امید حور نے سب کچھ سکھار کھا ہے واعظ کو

یہ حضرت دیکھنے میں سیدھے سادھے مجھولے بجالے ہیں<sup>۱۶</sup> (بانگ درا)

ترجمہ: (به امید حور واعظ این همه آموخته است و گر نه بظاهر او خیلی ساده و معصوم است)

جنت ملا می و حور و غلام

جنت آزادگان سیر دوام<sup>۱۷</sup> (جاویدنامه)

علاوه بر حوران بهشتی در شعر اقبال یک اصطلاح دیگر بعنوان "حوران فرنگی" نیز دیده می شود. و اقبال به آنان سخت انتقاد می گیرد. مثلاً

یہ حوران فرنگی، دل و نظر کا حجاب

بمشت مغربیان، جلوہ ہائے پا بہ رکاب<sup>۱۸</sup> (بال جبریل)

ترجمہ: این حوران فرنگی، حجاب دل و نظراند، در بهشت مغربیان، جلوہ های پا به رکاب اند

بے نگاہ ناوران مسکور غرب

حور جنت سے بے نوشتہ حور غرب<sup>۱۹</sup> (بال جبریل)

ترجمہ: نگاه خاوران مسحور غرب است و،

حور غرب برای آنان خوشتر از حور جنت است

حور او از حور جنت خوشتر است

منکر لات و منانتش کافر است<sup>۲۰</sup>

ابیات دیگری که اقبال بزبان فارسی در وصف و نقد حوران سروده ازینقرار است:

اگر عنان تو جبریل و حور می گیرند

کرشمه بر دل شان ریز و دلبرانہ گذر<sup>۲۱</sup>

xx

می دیرینه و معشوق جوان چیزی نیست

پیش صا حب نظران حور و جنان چیزی نیست<sup>۲۲</sup>

xx

ز احولش جهان ظلمت و نور

صدای صور و مرگ و جنت و حور<sup>۲۳</sup>

xx

به ظلمت مانده و نوری در آغوش

برون از جنت و حوری در آغوش<sup>۲۴</sup>

xx

حوری بکنج گلشن جنت تپید و گفت

ما را کسی ز آن سوی گردون خیر نداد<sup>۲۵</sup>

xx

از بزم جهان خوشتر از حور و جنان خوشتر

یک هم دم فرزانه و زیاده دو پیمانه<sup>۲۶</sup>

xx

در نهادش تار و شید و سوز و ساز مرگ و زیست

اهرم از سوز او و ساز او جبریل و حور<sup>۲۷</sup>

xx

من حیاتم، من مماتم، من نشور

من حساب و دوزخ و فردوس و حور<sup>۲۸</sup>

xx

حرف با اهل زمین رندانه گفت

حور و جنت را بت و بتخانه گفت<sup>۲۹</sup>

xx

این صورت دلاویزی از زخمه مطرب نیست

مهجور جنان حوری نالد به ریاب اندر<sup>۳۰</sup>

xx

می کند پرواز در پهنای نور

مخبلش گیرنده ی جبریل و حور<sup>۳۱</sup>

xx

می شناسی طبع ادراک از کجاست؟

حوری اندر بنگه خاک از کجاست؟<sup>۳۲</sup>

xx

این دل مجبور ما مجبور نیست

ناوک ما از نگاه حور نیست<sup>۳۳</sup>

xx

آسمان شک گشت و حوری پاک زاد

پرده را از چهره ی خود برگشاد<sup>۳۴</sup>

xx

نه جبریلی نه فردوسی نه حوری نی خداوندی

کف خاکی که می سوزد ز جان آرزو مندی<sup>۳۵</sup>

xx

آنچه خوانی کوثر و غلمان و حور

جلوه ی این عالم جذب و سرور<sup>۳۶</sup>

xx

این مقام این منزل این کاخ بلند

حوریان بر در گهش احرام بند<sup>۳۷</sup>

xx

حوریان را در قصور و در خیام

ناله من دعوت سوز تمام<sup>۳۸</sup>

xx

با دو بیتی در جهان سنگ و خشت

می توان بردن دل از حور بهشت<sup>۳۹</sup>

xx

بر یمین و بر یسار و آن و ثاق



حوریان صف بسته با زرین نطق<sup>۴۰</sup>

xx

در گذشتم زان همه حور و قصور

زورق جان با ختم در بحر نور<sup>۴۱</sup>

xx

ما همه یک دود مان نار و نور

آدم و مهرومه و جبریل و حور<sup>۴۲</sup>

xx

ز آغوش جنس فرخنده مادر

خجالت می دهم حور و جنان را<sup>۴۳</sup>

### رقاصه

در جاویدنامه دوران سیر آن سوی افلاک زنده رود چون به طاسین اول که طاسین گوتم بود، رسید و آنجا از گوتم بده دربارہ تعلیمات بحث کرد و در برابر آن فریاد یک رقاصه شنید. گوتم در آن تعلیمات خود به آن رقاصه عشوه فروش تلقین به توبه کرد و پس از شنیدن وعظ گوتم آن رقاصه توبه کرد<sup>۴۴</sup> و یک غزلی سرود. غزلی که اقبال از حیث تلقین از جانب گوتم شامل این بخش کرده اولین پنج بیت آن مأخوذ از "زبور عجم" است:

می دیرینه و معشوق جوان چیزی نیست پیش صاحب نظران حور و جنان چیزی نیست

هرچه از محکم و پاینده شناسی گذرد کوه و صحرا و برو بحر و کران چیزی نیست

دانش مغربیان فلسفه ی مشرقیان همه بتخانه و در طوف بتان چیزی نیست

از خوداندیش و ازین بادیه ترسان مگذر که تو هستی و وجود دو جهان چیزی نیست

در طریقی که بنوک مژه کاویدم من

منزل و قافله و ریگ روان چیزی نیست

xx

بگذار از غیب که این وهم و گمان چیزی نیست در جهان بودن و رستن ز جهان چیزی هست

آن بهشتی که خدائی بتو بخشد همه هیچ تا جزای عمل تست جنان چیزی هست

راحت جان طلبی؟ راحت جان چیزی نیست در عمر هم نفسان اشک روان چیزی هست

چشم مخمور و نگاه غلط انداز و سرود همه خوبست ولی خوشتر آزان چیزی هست  
حسن رخسار دمی هست ردمی دیگر نیست  
حسن کردار و خیالات خوشان چیزی هست<sup>۴۵</sup>

پس از شنیدن بقلمت اخلاقی و وعظ گوتم آن رقاچه که مظهر حیات مادی است، از افعال بد  
توبه کرد و زندگیش از انقلاب پرشد. او هم غزلی سرود.<sup>۴۶</sup> این غزل هم منتخب از زیور عجم  
است. در این غزل رقاچه فریاد می کند که مرا باز برای گمراه شدن نگذارید. مرا به جلوه روح  
خویش ببندید. چون دل من از نور تو روشن است و این روشنی مرا از ماه و مهر بی نیاز کرده  
است.<sup>۴۷</sup>

این غزل بقرار زیر است:

فرصت کشمکش مده این دل بی قرار را      یک دو شکن زیاد کن گیسوی تابدار را  
از تو درون سینه ام برق تجلی که من      با مه و مهر داده ام تلخی انتظار را  
ذوق حضور در جهان رسم صنم گری نهاد      عشق فریب می دهد جان امیدوار را  
تا بفرغ خاطری نغمه ی تازه ای زخم      باز به مرغزار ده طابر مرغزار را  
طبع بلند داده ای بند ز پای من گشای      تا به پلاس تو دهم خلعت شهریار را  
تیشه اگر به سنگ زد این چه مقام گفتگو ست  
عشق بدوش می کشد این همه کوهسار را<sup>۴۸</sup>

## سروش

"سروش" کلمه ای از زبان پهلوی باستانی است. در مذهب زرتشت، این اصطلاح برای یک  
فرشته ای بلند مرتب بکار می رود. کسی که از جانب یزدان به بندگان پیغام می آورد.<sup>۴۹</sup>  
در "جاوید نامه" که یک سفرنامه ای از سیر آن سوی افلاک است، پیر و مرشد رومی همسر  
زنده رود (اقبال) بود. در هنگام سفر اقبال سروش را دید و وضعیتش را چنین بیان می کند:

جلوه سروش

نازینی در طلسم آن شبی      آن شب بی کوکبی را کوکبی  
سنبلستان دو زلفش تا کمر      تاب گیر از طلعتش کوه و کمر  
غرق اندر جلوه ی مستانه ای      خوش سرود مست بی پیمانه ای

پیش او گردنده فانوس خیال      ذو فنون مثل سپهر دیر سال

اندر آن فانوس پیکر رنگ رنگ      شکره بر گنجشک و بر آهو پلنگ<sup>۵۰</sup>

اقبال چون آن نازنین را دید از همسفر و راهنمای خویش رومی سؤال کرد که این چه کسی

است

من به رومی گفتم ای دانای راز	بر رفیق کم نظر بگسای راز
گفت این پیکر چو سیم تابناک	زاد در اندیشه ی یزدان پاک
باز بی تابانه از ذوق نمود	در شبستان و جود آمد فرود
همچو ما آواره و غربت نصیب	تو غریبی من غریبم او غریب
شان او جبریلی و نامش سروش	می برد از هوش و می آرد هوش
غنچه ی ما را گشود از شبنمش	مرده آتش زنده از سوز دهمش
ز حمه ی شاعر بساز دل از وست	چاکها در پرده ی محمل از وست

دیده ام در نغمه ی او عالمی

آتشی گیر از او نوای او دمی<sup>۵۱</sup>

ازین ابیات بالا ویژگیها و صفات ظاهری و باطنی سروش معلوم می شود ازینقرار است:

- (۱) این نازنین در شب تاریک مانند ستاره روشن است
  - (۲) نور چهره اش، گرد و بیش را روشن کرده بود
  - (۳) روشنی فکر و اندیشه گرد وی گردش می کرد و از آن علوم و فنون تازه به وجود می آمدند.
  - (۴) آن پیکر سیمین در ذهن خدا بوجود آمده بود.
  - (۵) ذوق نمود او را مجبور ساخت تا خود را در این جهان آشکار کرد.
  - (۶) آن پیکر مثل زنده رود و رومی هم آواره و غریب بود
  - (۷) این پیکر اول دیگران را بی هوش می کند و باز به هوش می آورد.
  - (۸) از شبنم وی غنچه های ما باز می شوند.
  - (۹) آتش از آن حرارت می گیرد.
  - (۱۰) همین است که از تار دل شاعر نغمه ها را می سراید.<sup>۵۲</sup>
- رومی به اقبال گفت که باید با دقت گوش کند تا نغمه های سروش را شنود. اقبال چون به دقت گوش کرد این غزل از سروش شنید که می گفت:

### \*نوای سروش\*

ترسم که تو می رانی زورق به سراب اندر      زادی به حجاب اندر میری به حجاب اندر  
چون سرمه رازی را از دیده فروشتم      تقدیر امم دیدم پنهان بکتاب اندر  
برکشت و خیابان پیچ، برکوه و بیابان پیچ      برقی که بخود پیچد میرد به سحاب اندر  
با مغربیان بودم پرچستم و کم دیدم      مردی که مقاماتش ناید به حساب اندر  
بی درد جهانگیری آن قرب میسر نیست      گلشن بگریبان کش ای بو بگلاب اندر  
از زاهد ظاهر بین گیرم که خودی فانی است      لیکن تو نه می بینی طوفان به حجاب اندر  
این صوت دلاویزی از زخمه ی مطرب نیست  
مهجور جنان حوری نالد به رباب اندر<sup>۵۳</sup>

### شاهزادی گلهها

در بانگ در مجموع شعر اردوی اقبال منظومه ای هست بعنوان "پهلون کی شهبزادی" یعنی شاهزادی گل ها. ترجمه این منظومه بقرار زیر می باشد:

ترجمه:

\*یک روز غنچه به شبنم در گلستان گفت: من مدتها در غنچه های باغ رضوان بودم کیفیت سرشار گلستان تو چنین است که در چشم حیران من فردوس هم کمتر است من شنیده ام که حاکم این گلستان شاهزادی است که از نقش پای او در بیابان هم گل می روید من می خواهم تو روزی مرا به آستان او ببری، مرا در دامن خود مثل موج بو ببر غنچه جواب داد، آن شاهزادی ما سر بر آرا است، که با یک ضرب پای او سنگ هم نگیب میشود و می درخشند.

سرشت تو افتادن است و شان او بالا، این ممکن نیست که تو هم نشین ما شوی و آنجا برسی ولی برای رسیدن به شاهزادی ما یک راه هست، اگر تو اشک آتشین یک چشم پر درد بشوی نگاه او برای اهل محرم پیام عید است، نگاه او اشک روان را گوهر می کند.<sup>۵۴</sup>

در این منظومه با بیان تمثیل این شاهزاده اقبال یک خاصیت فطرت را برای ما بیان می کند که فطرت انسانها دوست می دارد که برای دیگران مفید می باشد. فطرت به دردمندان عشق می ورزد و در نظر فطرت اشک چشم پر درد مانند مروارید و نگین ارزشمند است.<sup>۵۵</sup>

## نازلی بیگم

در کلیات باقیات شعر اردوی اقبال، منظومه ای بعنوان "آتوگراف (Autograph) نازلی بیگم" دیده می شود این منظومه مشتمل بر چهار بیت است. اقبال این ابیات را بتاريخ ۹ ژوئن ۱۹۰۱م در لندن نوشته بود. این منظومه را اقبال در آتوگراف البم خواهر عطیه فیضی نوشت. بیگم عطیه فیضی در سال ۱۹۰۸م در همراهی خواهر خود رضیه سلطان نازلی بیگم از جنجیره و شوهر خواهر نواب سیدی احمد خان، به اروپا رفت. آنجا اقبال برای دیدار این خوشاوندان عطیه فیضی به خانه شان رفت. در آنجا در دفترچه نازلی بیگم این منظومه را نوشت.<sup>۵۶</sup> ترجمه این منظومه بقرار زیر می باشد:

### "آتوگراف نازلی بیگم"

ای که بر آستانه ای تو قمر جبین گستر است و از فیض آستان بوسی، گل بر سر قمر است.  
از موج غباره راه تو، روشنی گرفته، قمر لیلای شب را چادر نور می دهد.

توزینت کاروان ملت هستی، همان طوری که قمر رئیس محفل ستاره ها برگردون است.

شمع بزم اهل ملت را چراغ طور کن، یعنی ظلمت خانه ما را سراپا نور کن.<sup>۵۷</sup>

آخرین بیت این منظومه بزبان فارسی است.

در این ابیات مخاطب اقبال عطیه فیضی است. عطیه بیگم از خانواده نواب جنجیره بود و در آن زمان تحصیلات علمی برای خانمها رواج نداشت و وعطیه بیگم در آن زمان نه تنها یک خاتون تحصیلکرده بود بلکه به فنون لطیفه نیز علاقه داشت. اقبال این ابیات را در مدح عطیه فیضی سروده است که دوست خوب اقبال بود.<sup>۵۸</sup>

### نبیة مریخ

هنگام سیر اقبال (زنده رود) به آنسوی افلاک، که در جاویدنامه درج است، وقتی او به فلک مریخ رسید آنجا زنی را دید که دعوی رسالت کرد. قصه این زن یا نبیة را اقبال این چنین بیان می کند:

"احوال دوشیزه مریخ که دعوی رسالت کرده"

در گذشتم از هزاران کوی و کاخ      بر کنار شهر میدان فراخ

اندر آن میدان هجوم مرد و زن      در میان یک زن قدش چون نارون

چهره اش روشن ولی بی نور جان      معنی او بر بیان او گران

حرف او بی سوز و چشمش بی نمی از سرور آرزو نامحرمی  
فارغ از جوش جوانی سینه اش کور صورت ناپذیر آئینه اش  
بی خبر از عشق و از آئین عشق صعوه ی رد کرده ی شاهین عشق  
گفت با ما آن حکیم نکته دان نیست این دوشیزه از مریخیان  
ساده و آزاده ای ریو و رنگ فرزند او را بدزدید از فرنگ  
بخته در کار نبوت ساختش اندرین عالم فرو انداختش  
گفت نازل گشته ام از آسمان دعوت من دعوت آخر زمان  
از مقام مرد و زن دارد سخن فاش تر می گوید اسرار بدن  
تزد این آخر زمان تقدیر نیست  
در زبان ارضیان گویم که چیست

تذکره نیبه مریخ

ای زنان ای مادران ای خواهران زیستن تا کی مثال دلبران؟  
دلبری اندر جهان مظلومی است دلبری محکومی و محرومی است  
در دو گیسو شانه گردانیم ما مرد را غنچه خود دانیم ما  
مرد صیادی به نخچیری کند گرد تو گردد که زنجیری کند  
خود گذاریهای او مکر و فریب درد و داغ و آرزو مکر و فریب  
گرچه آن کافر حرم سازد ترا مبتلای درد و غم سازد ترا  
همبر او بودن آزار حیات وصل او زهر و فراق او نبات  
مار پیچان از خم و پیچش گریز زهر هایش را بخون خود مریز

از امومت زرد روی مادران

ای خنک آزادی بی شوهران

وحی یزدان پی به پی آید مرا لذت ایمان بیفزاید مرا  
آمد آن وقتی که از اعجاز فن می توان دیدن جنین اندر بدن  
حاصلی برداری از کشت حیات هرچه خواهی از بنین واز نبات  
گر نباشد بر مرا دما جنین بی محابا کشتن او عین دین  
در پس این عصر اعصار دگر آشکارا گردد اسرار دگر

پرورش گیرد جنین نوع دگر      بی شب ارحام در یابد سحر  
تا بمیرد آن سراپا اهرمن      همچو حیوانات ایام کهن  
لاله ها بی داغ و با دامان پاک      بی نیاز از شبنمی خیزد ز خاک  
خود بخود بیرون فتد اسرار زیست      تغمه بی مضراب بخشد تار زیست  
آنچه از نسیان فرو ریزد مگیر      ای صدف در زیر دریا تشنه میر  
خیر و با فطرت بیا اندر ستیز      تاز پیکار تو خر گردد کنیز

رستن از ربط دوتن توحید زن

حافظ خود باش و بر مردان متن<sup>۵۹</sup> (جاوید نامه)

اوصاف نبیه مریخ طبق شعر اقبال این چنین است:

۱. قد نبیه مریخ چون نارون بود.
  ۲. رخس روشن بود ولی نور زندگی نداشت.
  ۳. معنی کلام وی بر بیان وی گران بود.
  ۴. کلام وی بی سوز بود.
  ۵. چشم او بی غم بود.
  ۶. او از سرور آرزو داشتن محروم بود.
  ۷. سینه او جوش جوانی نداشت.
  ۸. آئینه وی گویا کور بود چون هیچ صورت را نمی پذیرفت.
  ۹. او از عشق و آداب عشق بی بهره بود.
  ۱۰. آن نبیه اهل مریخ نبود بلکه فرنگی بود.
  ۱۱. فرزند آن نبیه را در کار بنوت پخته کار ساخته بود.
  ۱۲. دعوی رسالت کرده بود.
- آن نبیه مریخ در یک میدان برای مردان و زنان سخنرانی ایراد نمود. نکته های دقیقی که او بیان کرد و تبلیغ نمود ازینقرار است:

۱. ای زنان و مادران و خواهران نباید مانند دلبران زندگی کنید.
۲. در این جهان دلبر بودن مانند مظلوم و محکوم و محروم بودن است.
۳. ما فکر می کنیم که مرد اسیر زلف ماست بلکه او ما را اسیر کرده است در مکر و فریب خویش.

۴. اگرچه مرد برای زنان حرم تعمیر کرده است ولی آن جا فقط درد و غم است برای زنان.
۵. صحبت مرد آزار زندگی است.
۶. باید از زهر مردان دور باشید
۷. نباید صعوبتهای مادر بودن را تحمل کنید.
۸. بی شوهران زندگی زنان آزاد است.
۹. روزی خواهد آمد که جنین بدون احتیاج یک وجود زن، به جهان خواهد آمد-
۱۰. ای زن! برخیز برای آزادی-
۱۱. برای توحید زن از ربط مرد و زن دوری پیشتر است-
۱۲. باید نگهدار خود باشی نه این که محتاج مردان باش.

#### پی نوشتها

۱. دکتر اکبر حسین قریشی، مطالعه تلمیحات و اشارات اقبال، (اقبال اکادمی پاکستان، طبع اول، ۱۹۸۶م)، ص ۳۸۲
۲. دکتر اقبال، کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، با مقدمه احمد سرور، (انتشارات کتابخانه سنائی، چاپ هفتم، ۱۳۷۶ ه. ش)، ص ۲۶
۳. همان کلیات اقبال فارسی، ص ۲۶
۴. دکتر محمد اقبال، کلیات اقبال / اردو، (اقبال اکادمی پاکستان، لاهور، طبع هشتم ۲۰۰۷م، ص ۲۴۶/۲۳۱ تا ۲۴۷/۲۳۰
۵. محمد یونس حسرت، حکایات اقبال (نوجوانوں کے لیے)، (اقبال اکادمی پاکستان، لاهور، طبع اول ۲۰۰۶)، ص ۲۸، ۲۹
۶. کلیات اقبال اردو، ص ۱۱۲/۹۶
۷. احمد صد جارح سید جوادی، دایره المعارف تشیع، جلد ششم، خاتم - حیوان، (نشر شهید سعید محبی ۱۳۷۶، نوبت چاپ اول)، ص ۵۴۷
۸. علی اکبر دهخدا، لغتنامه دهخدا، شماره مسلسل ۴۸، شماره حرف ح: ۵، حدیثه - حریف، (چاپ سیروس تهران، دی ماه ۱۳۳۸ ه. ش)، ص ۸۳۳
۹. سیمیا علم و طلسمی است که از آن علم انتقال روح در بدن دیگری سخود. به معنی طلسم مطلق هم آمده است. سیمیا یکی از علوم قدیم است.



۱۰. کلیات فارسی، ص ۲۳۵
۱۱. مطالعه تلمیحات اشارات اقبال، ص ۸۸
۱۲. کلیات اقبال فارسی، ص ۳۷۴، ۳۷۵
۱۳. کلیات اقبال اردو، ص ۸۹ / ۷۳
۱۴. همان، ص ۱۳۷ / ۱۲۱
۱۵. همان، ص ۴۹۹ / ۱۰۵
۱۶. همان، ص ۱۲۷ / ۱۱۱
۱۷. کلیات اقبال فارسی، ص ۳۳۷
۱۸. کلیات اقبال اردو، ص ۳۷۱ / ۴۷
۱۹. همان، ص ۴۲۴ / ۱۴۰
۲۰. کلیات اقبال فارسی، ص ۱۸۳
۲۱. همان، ص ۱۴۶
۲۲. همان، ص ۱۵۲
۲۳. همان، ص ۱۶۲
۲۴. همان، ص ۱۷۰
۲۵. همان، ص ۲۱۷
۲۶. همان، ص ۳۵۱
۲۷. همان، ص ۲۶۳
۲۸. همان، ص ۲۸۵
۲۹. همان، ص ۲۸۹
۳۰. همان، ص ۲۹۳
۳۱. همان، ص ۳۱۹
۳۲. همان، ص ۳۳۰
۳۳. همان، ص ۳۳۷
۳۴. همان، ص ۳۴۹
۳۵. همان، ص ۳۵۳
۳۶. همان، ص ۳۵۶
۳۷. همان، ص ۳۵۶
۳۸. همان، ص ۳۶۴

۳۹. همان، ص ۲۶۵
۴۰. همان، ص ۳۶۶
۴۱. همان، ص ۳۷۶
۴۲. همان، ص ۳۷۶
۴۳. همان، ص ۳۶۴
۴۴. پروفیسر یوسف سلیم چشتی، شرح جاویدنامہ، (عشرت پبلشنگ ہاؤس، لاہور، طبع اول، نکتوبر ۱۹۵۶م)، ص ۴۹۰
۴۵. کلیات فارسی اقبال، ص ۲۹۶
۴۶. شرح جاویدنامہ، ص ۲۹۶، ۴۹۷
۴۷. جاویدنامہ: مختصر ترجمہ، مزملہ شفیق، (اقبال اکادمی، پاکستان، طبع اول ۲۰۰۷م)، ص ۱۶
۴۸. کلیات اقبال فارسی، ص ۲۹۷
۴۹. شرح جاویدنامہ، ص ۴۴۴
۵۰. کلیات اقبال فارسی، ص ۲۹۲، ۲۹۳
۵۱. همان، ص ۲۹۳
۵۲. جاویدنامہ: مختصر ترجمہ، ص ۱۴
۵۳. کلیات اقبال فارسی، ص ۲۹۳
۵۴. کلیات اقبال اردو، ص ۲۷۳/۲۵۷
۵۵. محمد یونس حسرت، حکایات اقبال (بچوں کے لیے)، (اقبال اکادمی پاکستان، طبع اول، ۲۰۰۶)، ص ۲۰
۵۶. عطیہ بیگم، اقبال، ترجمہ: ضیا الدین احمد برنی، (اقبال اکادمی، کراچی، چاپ دوم، مارچ، ۱۹۶۹م) ص ۱۶۶
۵۷. دکتر محمد اقبال، کلیات باقیات شعر اقبال، متروک اردو کلام، مرتبہ دکتر صابر کلوروی، (اقبال اکادمی پاکستان، طبع اول، ۲۰۰۴م)، ص ۳۱۷
۵۸. مطالعہ تلمیحات و اشارات اقبال (طبع دوم)، ص ۳۸۴
۵۹. کلیات اقبال فارسی، ص ۳۲۱ تا ۳۲۳

## (ج) ترکیبات و اصطلاحات و تشبیهات در شعر اقبال درباره زن

در سراسر شعر اقبال ایاتی به چشم می خورد که در آن کلمات که برای زن مختص است مانند مادر، عروس، دختر، نازنین، دوشیزه، زن، و غیره در مطالب گوناگون بکار رفته است. در ذیل ایاتی بعنوان مثال آورده می شود که در آن ترکیبات و تشبیهات و اصطلاحات درباره زن آمده است: اول ایاتی هستند درباره کلمه مادر:

(۱) شیون کشیدن چون مادران:

گریه های خویش را پایان ندید

در غمش چون مادران شیون کشید<sup>۱</sup> (رموز بیخودی)

(۲) ضابطه امهات:

رابطه ی سالمات، ضابطه امهات

سوزم و سازی و هم آتش میناگرم<sup>۲</sup> (پیام مشرق)

(۳) شیر صد مادر:

آن جوان کو شهر ودشت و درگرفت

پرورش از شیر صد مادر گرفت<sup>۳</sup> (جاوید نامه)

(۴) بطون امهات:

در دل شان آرزوهای بی ثبات

مرده زاینند از بطون امهات<sup>۴</sup> (جاوید نامه)

(۵) مهر مادر:

صبر تو بر عاصیان افزون تراست

در خطا بخشی چو مهر مادر است<sup>۵</sup> (پس په باید کرد؟)

(۶) مادر نژادی:

بسی نادیدنی را دیده ام من

مرا ای کاشکی مادر نژادی<sup>۶</sup> (ارمغان حجاز)

(۷) فرخنده مادر:

مبارکباد کن آن پاک جان را که زاید آن امیر کاروان را

ز آغوش چنین فرخنده مادر خجالت می دهم حور و جنان را<sup>۷</sup> (ارمغان حجاز)

(۸) مادر گیتی:

بے نگین دہر کی زینت ہمیشہ نام نو  
مادر گیتی رہی آبستن اقوام نوہ (بانگ درا)

ترجمہ: "زینت نگین دہر ہمیشہ نام نو است، مادر گیتی آبستن اقوام نو است"  
(۹) مادر ایام:

زلزلے میں بجلیاں ہیں قحط میں آلام ہیں  
کیسی کیسی دختران مادر ایام ہیں<sup>۹</sup> (بانگ درا)

ترجمہ: "زلزلہ ہا و برقہا و قحط ہا آلامی ہستند، مادر ایام چگونہ دخترہا دارد۔"

دور گردون میں نمونے سینکڑوں تہذیب کے  
پل کے نکلے مادر ایام کی آغوش سے<sup>۱۰</sup> (باقیات)

ترجمہ: دور گردون صدها نمونہ تہذیب دارد کہ در آغوش مادر ایام  
پرورش یافتند و بیرون آمدند۔

(۱۰) بی اب و مام:

سفر در خویش زادن بی اب و مام  
ثریا را گرفتن از لب بام<sup>۱۱</sup> (گلشن راز جدید)

(۱۱) ام گیتی:

از کلید دین درد دنیا گشاد  
ہمچو او بطن ام گیتی نژاد<sup>۱۲</sup> (اسرار خودی)

(۱۲) امتزاج امہات:

این کہن پیکر کہ عالم نام اوست  
ز امتزاج امہات اندام اوست<sup>۱۳</sup> (رموز بیخودی)

(۱۳) ام الکتاب:

در کلیسا ابن مریم را بدار آویختند  
مصطفی از کعبہ ہجرت کرد با ام الکتاب<sup>۱۴</sup> (زبور عجم)

سید کل، صاحب ام الکتاب  
پرد گیہا در ضمیرش بی حجاب<sup>۱۵</sup> (پندگی نامہ)

ز آنسوی گردون دلش بیگانه نی

نزد او ام الکتاب افسانه نی<sup>۱۶</sup> (جاوید نامہ)

داستان کهنہ شستی باب باب

فکر را روشن کن از ام الکتاب<sup>۱۷</sup> (جاوید نامہ)

(۱۴) کور مادرزاد:

مکتب و ملا و اسرار کتاب

کور مادر زاد و نور آفتاب<sup>۱۸</sup> (جاوید نامہ)

پس از دقت به ابیات بالا می توان دید اقبال برای مادر کلمات دیگری هم بکار برده است. مانند، امهات، ام، مام و غیره

کلمه دختر نیز یکی از انواع کلمات است که برای زن بکار رفته. در شعر اقبال صور این کلمه را در تراکیب و امثال گوناگون می توان دید. مانند:

(۱) دختران مادر ایام:

زلزلے میں بچلیاں میں قحط میں آلام میں

کیسی کیسی دختران مادر ایام میں<sup>۱۹</sup> (بانگ درا)

ترجمہ: زلزله ها و برقها و قحطها آلام هستند، مادر ایام چه نوع دختران دراد.

(۲) دختر دوشیزه لیل و نہار:

ہورہی ہے دامن افق سے آشکار

صبح یعنی دختر دوشیزه لیل و نہار<sup>۲۰</sup> (بانگ درا)

ترجمہ: از دامن افق صبح یعنی دختر دوشیزه لیل و نہار آشکار می شود.

(۳) دختر خوش خرام:

پھرتی ہے وادیوں میں کیا دختر خوش خرام ابر

کرتی ہے عشق بازیاں سبزہ مرغزار سے<sup>۲۱</sup> (بانگ درا)

ترجمہ: «دختر خوش خرام ابر چه خوش در وادیها گردش می کند و از سبزه مرغزار عشق بازبها می کند.

(۴) دختر دوشیزه دھقان:

ہے مجھے دامن کسار میں سننے کا مزا

نغمہ دختر دوشیزہ دھقان کی صدا<sup>۲۱</sup> (باقیات)

ترجمہ: من دوستدارم کہ در دامن کھسار نغمہ دختر دوشیزہ دھقان بشنوم  
(۵) دختر دھقان:

سادہ و پر سوز ہے دختر دھقان کا گیت

کشتی دل کے لیے سیل ہے عہد شباب<sup>۲۲</sup> (بال جبریل)

ترجمہ: نغمہ دختر دھقان سادہ و پر سوز است، برای کشتی دل، عہد شباب سیل است.  
(۶) دختری:

فتنہ ئی زا کہ دو صد فتنہ بہ آغوش بود

دختری هست کہ در مہد فرنگ است ہنوز<sup>۲۴</sup> (زیور عجم)

(۷) دختر کی:

دختر کی برہمنی لالہ رخی سمن بری

چشم بروی او گشاد باز بخویشتن نگر<sup>۲۵</sup> (پیام مشرق)

(۸) دختر زہرہ وش:

گفت این نیست کلیسا کہ بیابی در وی

صحبت دخترک زہرہ وش و نای و سرود<sup>۲۶</sup>

(۹) دختران:

دختران او بزلف خود اسیر

شوخ چشم و خود نما و خردہ گیر<sup>۲۷</sup>

(۱۰) دختر مزدور:

خواجہ نان بندہ ی مزدور خورد

آبروی دختر مزدور برد<sup>۲۸</sup>

(۱۱) دختر امروز و دوش:

با تو گویم ای جوان سخت کوش

چیست فردا؟ دختر امروز و دوش<sup>۲۹</sup>

(۱۲) دخترک:

بہل ای دخترک این دلبریہا

مسلمان را نزیید کافرہا<sup>۲۱</sup>

کلمہ "عروس" نیز بارہا در شعر اقبال بکار رفتہ است. چنانکہ این مثالہای زیر:  
(۱) عروس شام:

چرخ نے بالی چالی ہے عروس شام کی

نیل کے پانی میں یا مچھلی ہے سیم نام کی<sup>۲۲</sup> (بانگ درا)

ترجمہ: چرخ (آسمان) از عروس شام گوشوارہ را دزدیدہ است، یا در آب نیل یک ماہی  
سیم خام (نقرہ ای) است.

(۲) عروس شب:

عروس شب کی زلفیں تھیں ابھی نا آشنا نم سے

ستارے آسمان کے بے خبر تھے لذت رم سے<sup>۲۳</sup> (بانگ درا)

ترجمہ: زلفان عروس شب ہنوز با خمیدگی آشنایی نداشت، انجمہای آسمان از لذت رمیدن  
بی خبر بودند.

محل میں خامشی کے لیلائے ظلمت آئی

چمکے عروس شب کے موتی وہ پیارے پیارے<sup>۲۳</sup> (بانگ درا)

ترجمہ: در محمل خاموشی لیلای ظلمت آمد و مروارید ہای عروس شب دمیدند  
(۳) عروس لالہ:

عروس لالہ مناسب نہیں مجھ سے حجاب

کہ میں نسیم سحر کے سوا کچھ اور نہیں<sup>۲۴</sup> (بال جبریل)

ترجمہ: ای عروس لالہ از من حجاب مکن کہ من جز نسیم سحر چیزی نیستم  
(۴) عروس زیبا:

وہ ضیاء گستر عالم، وہ عروس زیبا

نام انسان کی بولی میں قمر ہے جس کا<sup>۲۵</sup> (باقیات)

ترجمہ: آن ضیاء گستر عالم، آن عروس زیبا کہ در زبان انسان آنرا قمر نامیدہ اند  
(۵) عروس اقتدار:

عروس اقتدار سحر فن را

ہمان پیچاک زلف پر شکن ہست<sup>۲۶</sup>

(۶) عروس معنی:

عروس معنی از صورت حنا بست  
نمود خوش را پیرایه ها بست<sup>۳۷</sup> (گلشن راز جدید)

(۷) عروس لاله:

حنا ز خون دل نو بهار می بندد  
عروس لاله چه اندازه تشنه ی رنگ است<sup>۳۸</sup> (می باقی)

عروس لاله برون آمد از سراچه ی ناز  
بیا که جان تو سوزم ز حرف شوق انگیز<sup>۳۹</sup> (می باقی)

بیا که بلبل شوریده نغمه پرداز است  
عروس لاله سرا پا کر شمه و ناز است<sup>۴۰</sup> (می باقی)

(۸) عروس زندگی:

عروس زندگی در خلوتش غیر  
که دارد در مقام نیسی سیر<sup>۴۱</sup>  
من و تو کشت یزدان حاصل است این  
عروس زندگی را محمل است این<sup>۴۲</sup>

(۹) عروس:

یک عروس و شوهر او ما همه  
آن فسونگر بی همه هم به همه<sup>۴۳</sup>

(۱۰) عروس هزار داماد:

هزار مرتبه کابل نکوتر از دلی است  
که آن عجوزه عروس هزار داماد است<sup>۴۴</sup> (مسافر)

علاوه بر این اصطلاحات و ترکیبات و تشبیهات، چند ترکیب دیگر هم است که متفرقات  
است:

(۱) بیوه زن:

من نمی گویم که آهنگش خطاست  
بیوه زن را این چنین شیون خطاست<sup>۴۵</sup>



(۲) نازنین:

نازینی در ره بتخانه ای  
جو گئی در خلوت و یرانه ای<sup>۴۶</sup>

زان نازنین کہ بند ز پاستن گشاده اند  
آھی است یادگار کہ بو نام داده اند<sup>۴۷</sup>

(۳) نگار خوبرو:

چو نظر قرار گیرد به نگار خوبروئی  
تبد آن زمان دل من پی خوبرو نگاری<sup>۴۸</sup>

(۴) بانوی قیصر:

بے چمکنے میں مزاحن کا زیور بن کر  
نہنت تاج سربانوی قیصر بن کر<sup>۴۹</sup>

ترجمہ: دمیدن مانند زیور حسن چہ خوب است، و زینت تاج سربانوی قیصر بودن.  
(۵) ماہ سیما:

میں نے اے اقبال یورپ میں اے دُھونڈا عبث  
بات جو ہندوستان کے ماہ سیاؤں میں تھی<sup>۵۰</sup>

ترجمہ: ای اقبال! من بیہودہ در اروپا جستجو کردم، آن خوبی را کہ در ماہ سیمایان ہندوستان  
بود

(۶) سبز ولال پری:

سرخ پوشاک ہے پھولوں کی، درختوں کی ہری  
تیری محفل میں کوئی سبز کوئی لال پری<sup>۵۱</sup>

ترجمہ: گلہا لباس سرخ دارند و درختان لباس سبز، در محفل تو کسی سبز پری است و کسی  
سرخ پری

(۷) نیلم پری:

دیو استبداد جمہوری قبا میں پائے کوب  
تو سمجھتا ہے آزادی کی ہے نیلم پری<sup>۵۲</sup>

ترجمہ: این دیو استبداد است کہ در قبای جمهوری پای کوب است، تو آن رائیلیم پری آزادی  
می دانی.

### پی نوشتها

۱. دکتر محمد اقبال، کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، (انتشارات کتابخانه سنائی، چاپ ہفتم، ۱۳۷۶ ه. ش)، ص ۱۱۰
۲. همان، ص ۲۱۵
۳. همان، ص ۳۶۲
۴. همان، ص ۳۹۵
۵. همان، ص ۴۱۵
۶. همان، ص ۴۳۵
۷. همان، ص ۴۶۴
۸. دکتر محمد اقبال، کلیات اقبال اردو، (اقبال اکادمی، پاکستان، چاپ ہشتم ۲۰۰۷)، ص ۱۷۸/۱۶۲
۹. همان، ص ۲۵۸/۲۴۲
۱۰. دکتر محمد اقبال، کلیات باقیات شعر اقبال، متروک اردو کلام، مرتبہ دکتر صابر کلوروی، (اقبال اکادمی پاکستان، طبع اول، ۲۰۰۴) ص ۳۶۹
۱۱. کلیات فارسی اقبال، ص ۱۶۹
۱۲. همان، ص ۱۶
۱۳. همان، ص ۹۴
۱۴. همان، ص ۱۴۶
۱۵. همان، ص ۱۹۰
۱۶. همان، ص ۳۱۳
۱۷. همان، ص ۳۱۶
۱۸. همان، ص ۳۱۳
۱۹. کلیات اقبال اردو، ص ۲۵۸/۲۴۲
۲۰. همان، ص ۱۸۰/۱۶۴
۲۱. همان، ص ۲۳۹/۲۲۳
۲۲. کلیات باقیات شعر اقبال، ص ۱۷۵
۲۳. کلیات اقبال اردو، ص ۴۲۷/۱۰۳
۲۴. کلیات اقبال فارسی، ص ۱۳۶

۲۳۸. همان، ص ۲۳۸  
۲۶۹. همان، ص ۲۶۹  
۲۷. همان، ص ۳۹۳  
۲۸. همان، ص ۴۰۱  
۲۹. همان، ص ۴۲۹  
۳۰. همان، ص ۴۶۵  
۳۱. کلیات اقبال اردو، ص ۸۵/۶۹  
۳۲. همان، ص ۱۳۷/۱۲۱  
۳۳. همان، ص ۲۰۱/۱۸۵  
۳۴. همان، ص ۳۷۸/۵۴  
۳۵. کلیات باقیات شعر اقبال، ص ۱۷۷  
۳۶. کلیات اقبال فارسی، ص ۲۶۱  
۳۷. همان، ص ۱۶۵  
۳۸. همان، ص ۲۴۶  
۳۹. همان، ص ۲۵۲  
۴۰. همان، ص ۲۵۵  
۴۱. همان، ص ۴۴۲  
۴۲. همان، ص ۴۷۶  
۴۳. همان، ص ۳۱۱  
۴۴. همان، ص ۴۲۱  
۴۵. همان، ص ۱۸۱  
۴۶. همان، ص ۱۸۲  
۴۷. همان، ص ۲۱۸  
۴۸. همان، ص ۳۳۵  
۴۹. کلیات اقبال اردو، ص ۱۱۲/۹۶  
۵۰. همان، ص ۱۶۵/۱۴۹  
۵۱. همان، ص ۷۶/۷۰  
۵۲. همان، ص ۲۹۰/۲۷۴

## (د) منظومه های اقبال درباره زن

سه مجموعه شعر اقبال در دست ماست: کلیات فارسی، کلیات اردو و کلیات باقیات شعر اردو. اگر تک تک به این کلیات نگاه کنیم، چند منظومه به عنوان "زن" یا درباره زن اختصاص دارد. فهرست عناوین این منظومه ها بقرار زیر می باشد:

### کلیات فارسی

- ۱) در معنی این که بقای نوع از امومت است و حفظ و احترام امومت اسلام است.<sup>۱</sup> (مثنوی رموز بیخودی)
- ۲) در معنی این که سیده النساء فاطمه الزهرا اسوه کاملی است برای نساء اسلام<sup>۲</sup> (مثنوی رموز بیخودی)
- ۳) خطاب به محذرات اسلام<sup>۳</sup> (مثنوی رموز بیخودی)
- ۴) حور و شاعر<sup>۴</sup> (پیام مشرق)
- ۵) جلوه سروش - نوای سروش<sup>۵</sup> (جاوید نامه)
- ۶) رقاصه<sup>۶</sup> (جاوید نامه)
- ۷) احوال دوشیزه مریخ که دعوی رسالت کرده<sup>۷</sup> (جاوید نامه)
- ۸) احوال جلیله حلاج و غالب و طاهره که به نشمین بهشتی نگرویدند و بگردش جاودان گرائیدند.<sup>۸</sup> (جاوید نامه)
- ۹) نوای طاهره<sup>۹</sup> (جاوید نامه)
- ۱۰) قصر شرف النساء<sup>۱۰</sup> (جاوید نامه)
- ۱۱) زنده رود رخصت میشود از فردوس برین و تقاضای حوران بهشتی<sup>۱۱</sup> (جاوید نامه)
- ۱۲) دختران ملت<sup>۱۲</sup> (ارمغان حجاز)

### کلیات اردو

- ۱) ماں کا خواب<sup>۱۳</sup> یعنی خواب مادر (بانگ درا)
- ۲) --- کی گود میں ملی دیکھ کر<sup>۱۴</sup> یعنی بادیدن گریه در آغوش ---، (بانگ درا)
- ۳) پھول کا تحفہ عطا ہونے پر<sup>۱۵</sup> یعنی بریافتن هدیه گلی (بانگ درا)
- ۴) فاطمہ بنت عبد اللہ<sup>۱۶</sup> (بانگ درا)

- ۵) غلام قادر رہیلہ<sup>۱۷</sup> (بانگ درا)  
۶) والدہ مرحومہ کی یاد میں یعنی در یاد مادر مرحومہ<sup>۱۸</sup> (بانگ درا)  
۷) پھولوں کی شہزادی<sup>۱۹</sup> یعنی شہزادی گل ہا (بانگ درا)  
۸) بخش بعنوان: "عورت" یعنی زن در ضرب کلیم دارای منظومہ های عناوین زیر است کہ اقبال در بارہ زن سرودہ

- مرد فرنگ

- ایک سوال یعنی (یک سوال)

- پردہ

- نلوت

- عورت (زن)

- آزادی نسواں

- عورت کی حفاظت (تحفظ زن)

- عورت اور تعلیم (زن و تحصیلات علمی)

- عورت<sup>۲۰</sup> (زن)

### کلیات باقیات شعر اقبال

- ۱) اشک خون<sup>۲۱</sup>  
۲) عورت<sup>۲۲</sup> (زن)  
۳) ماں کا خواب<sup>۲۳</sup> (خواب مادر)  
۴) آٹوگراف نازلی بیگم<sup>۲۴</sup> (آٹوگراف نازلی لیگم)  
۵) پھول کا تحفہ عطا ہونے پر<sup>۲۵</sup> (بر یافتن ہدیہ گلی)  
۶) فاطمہ بنت عبد اللہ<sup>۲۶</sup>  
۷) والدہ مرحومہ کی یاد میں<sup>۲۷</sup> (در یاد مادر مرحومہ)  
۸) پھولوں کی شہزادی<sup>۲۸</sup> (شہزادی گل ہا)

- (۹) عورت<sup>۲۹</sup> (زن)
- (۱۰) حجاب<sup>۳۰</sup>
- (۱۱) تاریخ وفات بیگم میاں احمد یار دولتانہ<sup>۳۱</sup> ۱۹۲۴م
- (۱۲) تاریخ وفات مختار بیگم<sup>۳۲</sup> ۱۹۲۴م
- (۱۳) وفات لیڈی شہاب الدین ۱۹۳۵ م (فوت خانم شہاب الدین ۱۹۳۵)<sup>۳۳</sup>
- (۱۴) تاریخ وفات سردار بیگم: والدہ جاوید اقبال، ۱۹۳۵م<sup>۳۴</sup>
- (۱۵) نادرہ مسعود کی پیدائش ۱۹۳۷م (بر تولد نادرہ مسعود ۱۹۳۷م)<sup>۳۵</sup>
- (۱۶) تاج محل<sup>۳۶</sup>

### پی نوشتہا

۱. داکٹر محمد اقبال، کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاہوری، (انتشارات کتابخانہ سنائی، چاپ ہفتم، ۱۳۷۶ھ. ش)، ص ۱۰۱
۲. همان، ص ۱۰۳
۳. همان، ص ۱۰۴
۴. همان، ص ۲۳۵
۵. همان، ص ۲۹۳ تا ۲۹۴
۶. همان، ص ۲۹۷
۷. همان، ص ۳۳۱
۸. همان، ص ۳۳۴
۹. همان، ص ۳۳۶
۱۰. همان، ص ۳۵۶
۱۱. همان، ص ۳۷۴
۱۲. همان، ص ۴۶۶
۱۳. داکٹر محمد اقبال، کلیات اقبال اردو، (اقبال اکادمی پاکستان، چاپ ہشتم ۲۰۰۷م)، ص ۲۷/۵۱
۱۴. همان، ص ۱۲۶ / ۱۴۲
۱۵. همان، ص ۱۶۹ / ۱۸۵
۱۶. همان، ص ۲۲۷ / ۲۴۳

۱۷. همان، ص ۲۳۰ / ۲۴۶
۱۸. همان، ص ۲۳۸ / ۲۵۴
۱۹. همان، ص ۲۵۷ / ۲۷۳
۲۰. همان، ص ۱۰۳ / ۶۰۳ تا ۱۰۹ / ۶۰۹
۲۱. دکتر محمد اقبال، کلیات باقیات شعر اقبال، مرتبه دکتر صابر کلوروی، (اقبال اکادمی پاکستان، طبع اول، ۲۰۰۶م)، ص ۴۹ تا ۶۰
۲۲. همان، ص ۱۶۴ تا ۱۶۵
۲۳. همان، ص ۱۸۴
۲۴. همان، ص ۳۱۷
۲۵. همان، ص ۳۷۲
۲۶. همان، ص ۳۸۸
۲۷. همان، ص ۳۹۰
۲۸. همان، ص ۳۹۵
۲۹. همان، ص ۴۴۰
۳۰. همان، ص ۴۴۴
۳۱. همان، ص ۵۲۰
۳۲. همان، ص ۵۲۱
۳۳. همان، ص ۵۲۳
۳۴. همان، ص ۵۲۴
۳۵. همان، ص ۵۲۴
۳۶. همان، ص ۵۴۴

بخش چهارم  
جایگاه زن در فکر و اندیشه های اقبال



## جایگاه زن در فکر و اندیشه های اقبال

علامه اقبال یکی از ستاره های مسلمان قرن بیستم است و نمونه ایست که هرچند یکبار در مکتب انسان ساز قرآن و اسلام تربیت می شوند و خود به تنهایی یک امت محسوب می گردند. لذا در جهت رشد و تکامل و بیداری مسلمانان زمان یک الگوی واسوه و سبیل می باشند. اقبال یکی از آنهاست.<sup>۱</sup>

طلسم عصر حاضر را شکستم      ربودم دانه و دامش گستم  
خدا داند که مانند ابراهیم      به نار او چه بی پروا نشستم<sup>۲</sup>

در کلام اقبال همه چیز وجود دارد. آنچه فلاح فرد و جامعه بدان وابسته است. پیام انسان ساز او مسلمانان آسیای جنوبی را از خواب غفلت بیدار کرد و آنها را به دوستی و اتحاد با یکدیگر فرا خواند. او اساس و پایه اندیشه های خود را بر قرآن کریم استوار کرد و تفسیر و تعبیر خویش انسان را به شناخت خود وادار نمود. شناخت انسان از دیدگاه قرآن مهمترین و ضروری ترین کاری است که باید دقیق و سریع انجام گیرد.<sup>۳</sup>

کلام اقبال پیام قرآن است و برای تمام عناصر جامع چه مرد و چه زن راهنما است. شعر اقبال پیام دلنشین برای مردم شرق دارد. اما شاه بیت کلام اقبال پیام وی برای زنان و احترام ویژه او نسبت به این طبقه می باشد که با کلام منظوم و مثنوی چه به اردو، چه به فارسی و چه به انگلیسی بیان داشته است.

زنان نه تنها در عصر حاضر بلکه در تمام قرون و اعصار نقش حساس و تعیین کننده و اساسی را در سرنوشت ملت ها داشته اند. اما شعر اقبال درباره زن ویژگی های دارد که باید با چشم دل دید و با زبان اقبال آنرا بازگو کرد. زبان اقبال درباره زن، زبان قرآن است.

چهره زن در قرآن کریم بدون شک و تردید درخشان ترین چهره وی است که زن در طی قرون و اعصار داشته است. قرآن کریم به اتفاق دوست و دشمن احیاء کننده حقوق زن است. ولی هرگز بنام احیای زن بعنوان و شریک مرد در انسانیت و حقوق انسانی زن بودن زن، و مرد بودن مرد را بفراموشی سپرده است. زن در قرآن کریم همان زن در طبیعت است که از اینر و هماهنگی کاملی بین احکام قرآن و طبیعت وجود دارد، و این دو کتاب بزرگ الهی یکی تکوینی و دیگری تدوینی با یکدیگر منطبق اند. اسلام در آغاز طلوع خویش یکی از برنامه های اساسی خود را بر مبنای باز شناساندن حقوق از دست رفته زنان قرار داد. چنانکه پیامبر اسلام (ص) پیوسته می

فرمودند: "زنان نزد شما (مردان) امانت خدایند، احترام آنها را نگهدارید." زن در قرآن مجید مظهر عفاف و نجابت و مهربانی است. قرآن کریم در موارد گوناگون برابری مرد و زن را درهم سطحی اعلام می‌داد: "ای مردم ما شما را از جنس زن و مرد آفریدیم و به قبیله‌ها و گروه‌ها تقسیم کردیم تا یکدیگر را بشناسید. همانا گرمای ترین شما نزد خداوند پرهیزکار ترین شما است." (قرآن کریم، سوره الحجرات، آیه ۱۳)

اسلام در سیر و حرکت بسوی خدا هیچ فرق بین زن و مرد نگذاشته است و در مقابل نظریه تحقیرآمیزی که معتقد است زن نمی‌تواند مقامات معنوی و الهی را طی نماید. قرآن در آیات فراوانی تشریح نموده که پاداش اخروی و قرب الهی به جنسیت مربوط نیست بلکه به ایمان و عمل مربوط است.<sup>۴</sup>

اقبال نیز همین افکار اسلامی در مورد زن، در شعر خود ابراز نموده است. در این بخش "جایگاه زن در فکر و اندیشه اقبال". سپس اندیشه اقبال در خصوص زن در ابعاد مختلفی، به شرح زیر، مورد بررسی قرار گرفته شده است.

۱. مادر: زن ایده آل
۲. زن و تنظیم خانواده
۳. ارتباط مرد و زن
۴. نقش زن در آبادانی ملت
۵. حقوق زنان
۶. کسب علوم برای دختران
۷. زن و مسئله حجاب
۸. آزادی نسوان و تمدن‌فرنگی
۹. تصور "نازن" در شعر اقبال

## مادر: زن ایده آل

بازرترین وظیفه زن مادری است که از ابتداء آفرینش به زن محول شده است و در اسلام مقام والای مادر همیشه مدنظر بوده است. اقبال، شاعر و متفکر اسلام نیز هیچ مقامی را مقدس تر از مقام امومت (مادری) نمی داند و چنانکه رسول کریم (ص) فرموده اند:

ترجمه: بهشت زیر پای مادران است

اقبال این مطلب را این چنین بیان می کند:

گفت آن مقصود حرف کن فکان      زیر پای امهات آمد چنان<sup>۵</sup>

مسئولیت مادری که متناسب با ساختمان جسمی و روحی زن می باشد صرفاً یک پدیده اکتسابی نیست، بلکه همیشه مقدس است و تابع شرایط زمان و مکان نمی باشد. چه این مسئولیت را هیچ مقام و موقعیت دیگر نمی تواند جایگزین گردد. مادر با زحمت بسیار بچه را به دنیا می آورد:

دل ز آلام امومت کرده خون      گرد چشمش حلقه های نیلگون

هستی ما محکم از آلام اوست      صبح ما عالم فروز از شام اوست<sup>۶</sup>

هیچ انسانی در هیچ ارتباط نسبی و سببی نمی تواند همچون مادر نیازهای روحی و جسمی طفل را با عشق و شیفستگی بر آورد. سخن از بهترین طریقه استفاده از ظرفیت های یک انسان است در رابطه با خود او و اجتماع، در اینجا می بینیم مسئولیت مادری را معمولاً بیش از هر انسان دیگری خود مادر می تواند به بهترین وجه انجام دهد.<sup>۷</sup> اقبال می گوید:

نیک اگر بینی امومت رحمت است      زانکه او را با نبوت نسبت است

شفقت او شفقت پیغمبر است      سیرت اقوام را صورت گر است

هست اگر فرهنگ تو معنی رسی      حرف امت نکته ای دارد بسی

از امومت گرم رفتار حیات      از امومت کشف اسرار حیات

از امومت پیچ و تاب جوی ما      موج و گرداب و حباب جوی ما<sup>۸</sup>

شکل گیری اخلاق و آداب فرزندان بیشتر از ناحیه مادران است زیرا بیشتر از پدر با فرزند تماس دارند. لذا تأثیر پذیری فرزندان از مادران بطور قطع بیشتر خواهد بود.

سیرت فرزندانها از امهات      جوهر صدق و صفا از امهات<sup>۹</sup>

اقبال هر کجا ادعایی می کند، الگو و اسوه کامل نشان دهد و ویژگیهای آنرا برمی شمرد، حضرت فاطمه زهرا را اطهر را الگوی زنان عالم معرفی می کند و ویژگیهای او را شخصاً و دقیقاً بر می شمرد و از زنان عالم می خواهد تا آنچنان باشند. اقبال به دختران ملت تاکید می کند:

اگر پندی ز درویشی پذیری      هزار امت بمیرد تو نمیری

بتولی باش و پنهان شواز این عصر      که در آغوش شیری بگیری<sup>۱۱</sup>

البته از تربیت، همین مادر، (فاطمه الزهرا) بود که فرزندی مثل امام حسن و امام حسین به وجود آمدند:

مادر آن مرکز پرگار عشق      مادر آن کاروان سالار عشق

آن یکی شمع شبستان حرم      حافظ جمعیت خیر الامم

تا نشیند آتش پیکار و کین      پشت پا زد بر سر تاج و نگین

وان دگر مولای ابرار جهان      قوت بازوی احرار جهان

در نوای زندگی سوز از حسین      اهل حق حریت آموز از حسین<sup>۱۱</sup>

در فکر اقبال آن زنی پارسا و ایده آل است که از دامنش فرزندان رشید و دلیر و سخت کوش به جامعه تحویل داده شود. فرزندان صالح و نیکو کار همچون گلهایی هستند که از ریاض جنت آسای مادران شکفته می شوند.<sup>۱۲</sup> اقبال می گوید:

بردمد این لاله زار ممکنات      از خیابان ریاض امهات

قوم را سر مایه ای صاحب نظر      نیست از نقد و قماش و سیم زر

مال او فرزند های تندرست      تردماغ و سخت کوش و چاق و چست

حافظ رمز اخوت مادران      قوت قرآن و ملت مادران<sup>۱۳</sup>

اقبال نیرو قدرت ملت و جامعه و دین را متفرع مادران سالم و صالح می داند که اولین معلم انسان ها هستند. اقبال می گوید:

پخته تر تعمیر ما      در خط سیمای او تقدیر ما

ملت از تکریم ارحام است و بس      ورنه کار زندگی خام است و بیت<sup>۱۴</sup>

همین مطلب را جای دیگر این چنین بیان می کند:

جهان را محکمی از امهات است      نهاد شان امین ممکنات است

اگر این نکته را قومی نداند      نظام کار و بارش بی ثبات است<sup>۱۵</sup>

اقبال امومت را تقدیر ملت می داند و می گوید:

خنک آن ملتی کز وارداتش      قیامت ها به بیند کایناتش  
چه پیش آید چه پیش افتاد او را      توان دید از جبین امهاتش<sup>۱۶</sup>

اقبال شاعری واقع گرا بوده است نه ایده آلی که فقط در ذهن خود زن مسلمان را ترسیم کند. اما نمونه خارجی ارائه نداده باشد. همچنین خود فرزند مادری است که بر سر مزار مادر خود می رود اشکهای صاف و زلال و داغ خود را همچو شبنم بر خاک و گل وجود او می ریزد و می گوید: مادرم...

ترجمه: "بر مزار تو با این فریاد می آیم که اکنون در دعای نیمه شب چه کسی مرا یاد می کند. دفتر زندگی حیات تو برای من ورقی زرین بود و زندگی تو برای من آموزنده دین و دنیا."<sup>۱۷</sup>

### زن و تنظیم خانواده

بی تردید سعادت هر جامعه، در گرو سعادت خانواده های آن است. خانواده، کانون پرورش نسل آینده است و زن در خانواده، مرکز اصلی مهر و عاطفه می باشد. کمبود عواطف در جامعه، زندگی افراد را خشک و بی روح می کند و نسل بعد را روز به روز از سعادت فردی و اجتماعی دور می سازد. زن مربی اصلاح و فساد جامعه است. زنان در عالم، از ویژگی های خاص برخوردار است. اصلاح و فساد یک جامعه، از اصلاح و فساد زنان در آن جامعه سرچشمه می گیرد. زن یکتا موجودی است که می تواند از دامن خود افرادی به جامعه تحویل دهد که از برکاتشان به تنها یک جامعه، بلکه جوامع به استقامت و ارزش های والای انسانی دست یابند و می تواند به عکس آن باشد.

در یک خانواده زن نقش های گوناگون دارد. اول او دختر است و خواهر کسی، بعد ازدواج کرد زوجه می شود و سپس برای فرزندان خود مادر می شود. سپس بر دوش او بار وظایف در هر مرحله زندگی است. به عنوان یک دختر، خواهر، زوجه و مادر. اگر یک زن این تمام کردار ها را به نحو احسن ادا کند شکی نیست که یک خانواده ایده آل و در نتیجه آن یک ملت ایده آل بوجود می آید.

به نظر اقبال خانواده سنگ زیر بنای امت است و بانوی خانه کانون عشق و محبت در هر خانه می باشد. باین جهت قایل به حفظ حرمت زنان است. حرمت مادری و خدمت به مادر از سفارشهای خاص پیامبر گرامی اسلام است و شرف و قدرت و ثروت و استقلال هرامت بدست فرزندان دانا و تندرست سپرده شده که در دامن مادران فهمیده تربیت می شوند.<sup>۱۸</sup>

اقبال در اولین اثر خود بنام "علم الاقتصاد" درباره تنظیم خانواده می نویسد:  
 "بشر در معرض تهدید فقر است، بهمین علت انحرافات بی چشم می خورد که برای انسان مایه  
 شرم و ذلت است. فقر سرچشمه تمام بدبختی ها است، اگر این بیماری را علاج کنیم دنیا بهشت  
 خواهد شد. باید از ازدواج های ایام کودکی جلوگیری نمود. نباید اسراف کنیم، باید در خرج و  
 دخل دقت شود و مسولیت آن بیشتر بدوش زن است و اوست که باید آینده نگر و عاقبت اندیش  
 باشد. تا کشور از اثرات وحشتناک افلاس و فقر مصون بماند. نمی خواهیم بشر را از لذت داشتن  
 خانواده و ازدواج دور بدرایم..."<sup>۱۹</sup>

### ارتباط مرد و زن:

دیدگاه اقبال در مورد ارتباط مرد و زن همان نظر است که قرآن اعلام فرموده است:

"هن لباس لکم وانتم لباس لهن" (سوره بقره، آیه ۱۸۷)<sup>۲۰</sup>

ترجمه: آنان لباس و پوشش شما هستند و شما لباس و پوشش آنان هستید.  
 مرد و زن لازم و ملزوم یکدیگرند و از تب و تاب هردو نفر آتشدان زندگی گرم می شود و  
 حرارت و نور بخشی ایجاد می گردد. نغمه آنها آنگاه از ساز برمی خیزد که زخمه بر تارخورد و  
 آهنگ و نوا برخیزد.<sup>۲۱</sup> اقبال گوید:

از نیاز او دو بالا ناز مرد	نغمه خیز از زخمه زن ساز مرد
حسن دلجو عشق را پیراهن است	پوشش عریانی مردان زن است
این نوا از زخمه خاموش او	عشق حق پرورده آغوش او
ذکر او فرموده با طیب و صلوه <sup>۲۲</sup>	آنکه نازد بروجودش کائنات

اقبال زن را مادر ملت می نامد و نمی خواهد او از مقام مادری که منزلت بسیار مقدسی است  
 پائین بیاید و معتقد است: لازمه اشتراک زن و مرد در حیثیت انسانی و برابر یهای آنها از لحاظ  
 انسانیت است نه در تشابه حقوق.

اقبال بهترین وظیفه را وظیفه مادری دانسته و اضافه می کند که بانوی مسلمان حافظ شرف و  
 حرمت جامعه و پاسدار ناموس و اعتبار خانواده است. او با مهر و عطف دل مرد خویش را گرم  
 می کند و با پرورش فرزندان تندرست و با ایمان اساس دین و ملت را استوار می سازد. بدین  
 سبب باید هشیار باشد و اهمیت رسالت خود را درک کند.<sup>۲۳</sup> اقبال می گوید:

نوری وهم آتشی فرمانبرش      گم رضایش در رضای شوهرش<sup>۲۴</sup>

یکی از فضایل دین مبین اسلام در نظر اقبال این است که زن مسلمان حافظ ناموس و مرد آزما و مرد آفرین باشد. چنانکه در *ارمغان حجاز* در منظومه ای با عنوان "ابلیس کی مجلس شورای" (مجلس شورای ابلیس) از زبان ابلیس این حقیقت را اینگونه بیان می کند:

الحذرا آئین پیغمبر سے سو بار الحذر

حافظ ناموس زن، مرد آزما، مرد آفرین<sup>۲۵</sup>

ترجمه: از آئین پیغمبر صدبار حذر باید کرد، (چون این آئین) حافظ ناموس زن، مرد آزما و مرد آفرین است.

در نظر اقبال: زن در اسلام زنده، سازنده، ورزمنده است. ولی باید توجه داشته باشد که لباس رزمش عصمت و طهارت اوست. اقبال زن را عروج انسانیت و مجری فرمان خلقت و نوازنده آهنگ هستی می داند و گوید: همین مرد که از وجود زن به وجود آمده، شرف او را نادیده گرفته و کوشیده است که همیشه او را در حالت رکود نگاهدارد. او معتقد است که هنوز زن شناخته نشده است.<sup>۲۶</sup>

زندگی ای زنده دل دانی که چیست! عشق یک بین در تماشای دونی است	
مرد و زن وابسته یک دیگرند	کائنات شوق را صورت گرند!
زن نگه دارنده نارحیات	فطرت او لوح اسرار حیات
آتش ما را بجان خود زند	جوهر او خاک را آدم کند
در ضمیرش ممکنات زندگی	از تب و تابش ثبات زندگی
شعله کز وی شررها در گسست	جان و تن بی سوز او صورت نیست
ارج ما از ارجمند های او	ما همه از نقشبندیهای او
حق ترا داد است اگر تاب نظر	پاک شو قدسیت او را نگر <sup>۲۷</sup>

اقبال می گوید: زن و مرد هر دو در حجاب هستند زیرا به عقیده او شخصیت بشر ارتباط مستقیم با او دارد: ترجمه شعر:

"سهر برین تغییرات زیادی دیده ولی هنوز این جهان همانجاست که بود. من بین زن و شوهر تفاوتی پیدا نکردم. زن خلوت نشین است و مرد نیز خلوت نشین. اصلاً هنوز اولاد آدم در حجاب است و "خودی" هیچکس تا کنون آشکار نگر دیده است."<sup>۲۸</sup>

اقبال وظیفه مرد به نسبت به زن را هم ابراز می نماید. او مرد را محافظ زنانگی زن می نامد. در ضرب کلیم در منظومه ای تحت عنوان "عورت کی حفاظت" یعنی "تحفظ زن" می گوید:

ترجمه:

یک حقیقت زنده در سینه من پوشیده است  
 آن کسی که در رگهایش خون سرد شده چگونه این را می فهمد  
 نه حجاب، نه تعلیم، چه تازه و چه کهن  
 محافظ نسوانیت زن تنها مرد است  
 آن قومی که این حقیقت را در نمی یابد  
 خورشید آن قوم بزودی زرد می شود<sup>۲۹</sup>  
 اقبال همین مطلب را بزبان فارسی این چنین بیان می کند:  
 ستر زن یا زوج یا خاک لحد  
 ستر مردان حفظ خویش از یار بد<sup>۳۰</sup>  
 و اگر مرد هم مانند زن ظریف می بود چگونه می توانست حافظ و نگهبان "زن" باشد؟ اقبال می  
 گوید:

حفاظت بچول کی ممکن نہیں ہے

اگر کائے میں ہو تو کے حیری<sup>۳۱</sup>

ترجمه: حفظ گل ممکن نیست اگر خار هم خوی حریر داشته باشد.  
 پس زن که یک تحفه خدا است برای مرد و پاسداری این هدیه فریضه مرد است. نبی کریم  
 (ص) در یک حدیث فرموده اند:

"حب الی دنیا کم النساء والطیب و جعلت قره عینی فی الصلاه"

ترجمه: دو چیز دنیا محبوب من هستند یکی زن و دیگری بوی خوش و نماز روشنی چشم من  
 است.<sup>۳۲</sup>

اقبال این حدیث را نیز در رموز بیخودی بیان می کند:

گفت با امت ز دنیای شما دوست دارم طاعت و طیب و نساء<sup>۳۳</sup>

و نبی کریم (ص) طلاق دادن به زن را از تمام حلالها دوست نمی داشت و فرمود:

"عن ابن عمر (رض) قال قال رسول الله ابغض الحلال الی الله الطلاق"

ترجمه: از ابن عمر روایت است، رسول کریم فرمودند: نزد خدا از بین تمام حلالها، نا پسندیده  
 ترین طلاق است.<sup>۳۴</sup>

این مطلب را اقبال در زبان شعر این چنین بیان می کند:



گفتمش بگذار آئین فراق      ابغض الاشياء عندی الطلاق<sup>۳۵</sup>  
سپس اقبال می خواست مردان در روشنی تعلیمات اسلام به زنان سلوک خوبی روا دارند.

### نقش زنان در آبادانی ملت

در فکر اقبال زنان نقش مهمی در تعمیر ملت دارند. در نظر وی زنان آب بند نخل جمعیت و جامعه اند حافظ سرمایه ملت و امین نعمت حق اند و امانتدار و پاسدار شرف. چنانکه می گوید:

آب بند نخل جمعیت تویی      حافظ سرمایه ملت تویی

ای امین نعمت آئین حق در نفس های تو سوزد دین حق<sup>۳۶</sup> (رموز بیخودی)

اقبال سهم مادران در تعمیر ملت را مهم تر از هر چیز دیگر می داند. در رموز بیخودی یک باب کامل را به این موضوع اختصاص داده است. عنوان این باب این گونه است: "در معنی اینکه بقای نوع از امومت است و حفظ و احترام امومت اسلام است."

چند بیت از این باب نقل می گردد:

از امومت پخته تر تعمیر ما      در خط سیمای او تقدیر ما

ملت از تکریم ارحام است و بس      ورنه کار زندگی خام است و بس

حفظ رمز اخوت مادران      قوت قرآن و ملت مادران<sup>۳۷</sup>

و اقبال در "خطاب به مخدرات اسلام" می گوید:

طینت پاک تو ما را رحمت است      قوت دین و اساس ملت است

اقبال نه فقط ملت را تنبیه می کند که به مادران احترام بگذارند بلکه مادران را هم وادار می کند تا وظیفه خود را به نحو احسن ادا بکنند که باید فرزندان خویش را که فردای ملت هستند بخوبی تربیت کنند مادران باید مثل حضرت زهرا (رض) باشند تا فرزندان آنان مثل حضرت حسین (رض) بشوند:

از سر سود و زیان سودا مزین      گام جز برجاده ی آبا مزین

هوشیار از دسبرد روزگار      گیر فرزندان خود را در کنار

این چمن زادان که پرنگشاده اند      ز آشیان خویش دور افتاده اند

فطرت تو جذبه ها دارد بلند      چشم خوش از اسوه ی زهرا میند

تا حسینی شاخ تو بار آورد

موسم پیشین به گلزار آورد<sup>۳۸</sup>

## حقوق زنان

اقبال احترام فوق العاده ای برای زن قائل است و می کوشد حقوق واقعی زن در اسلام را به زنان شبه قاره بشناساند.

انجمن زنان مدراس همین مناسبت در ۸ ژانویه ۱۹۲۹م سپاس نامه ای به اقبال تقدیم نمودند. در سپاسنامه از خدمات دینی، علمی و ادبی اقبال تقدیر شده بود و چند جمله زیر در آن برای توجه و جواب به طور سؤال به شرح زیر نوشته شده بود:

از شما استدعا داریم کمی از وقت گرانبهای خود را برای ما که اسیران قفس هستیم، وقف کنید. و برای آزادی شرعی طبقه زنان مسلمان نغمه سرایی کنید. وضع ما اسیران قفس، ناگفته روشن است. به همین جهت برای جلوگیری از این مسئله، شعری هیجان انگیز بسرایید تا احساسات خفته بیدار شوند. خانواده هایی هستند که حتی نام آزادی به گوششان نرسیده، در صورتی که در جهان توقعات زن و مرد یکسان می باشد، و اسلام نیز تعلیم مساوات داده است. متأسفانه ملاحظه می کنیم که از طرف مردان، حقوق زنان پایمال می شود. ما از شما تقاضا می کنیم که موضوع را روشن و دلایل این کار را بیان نمایید. ما نمی خواهیم بگوییم که برادران ما که زاده مادران هستند، بسیار ظالم و سفاک هستند، خیر، اینطور نیست. بلکه ما از این مساله رنج می بریم که ریشه بی انصافی با جنس مونث و پایمال کردن حقوق او از منازل والدین خود آنها آغاز می شود. پدر و مادر در رابطه ما هر دو پسر و دختر راه افراط و تفریط را پیش گرفته اند و این فرق را با ما پرورش می دهند. در برابر پسر، دختر را علاوه بر محروم کردن از خورد و خوراک در مورد تقسیم املاک نیز محروم می کنند. اگر از بد شانسی، دختر بیوه شود، پدر و مادر ستمکار به نام دفاع از شرف خانوادگی او را از ازدواج مجدد محروم نمایند و او را محتاج برادران و عموها کرده، در حقیقت زنده به گورشان می کنند. در حال حاضر همه جا فریاد آزادی زنان بلند است. اثر بجا و عمیق تعلیمات جدید واضح و روشن است که زنان مسلمان به حقوق شرعی و جایز خود که آزادی و مساوات است، دست پا بند. روح زنده و صادق اسلام در حجاب اسلامی است، و جنس لطیف زنده در آتش می سوزد و خاکستر می شود تا اینار خود را به اثبات برساند. در خاتمه از اینکه وقت شما را گرفتیم عذر می خواهیم، با امید اینکه در آینده نزدیک برای بهبودی و آزادی طبقه نسوان نظمی بسرایید و با این عمل برای همیشه زنان را از خود ممنون و متشکر نمایید.\*

در پاسخ این تقدیرنامه اقبال مطالبی بدین مضمون ایراد نمود:

نمی دانم با چه زبانی از شما تشکر کنم. مسئله این است که اگر گفته ها و نوشته های من تا این حد باعث رسوخ اسلام راستین در قلب ها شود بخدای کعبه سوگند که به آرزویم رسیده ام. به عقیده من زنان بهتر میتوانند سنت ها را حفظ نمایند. اگرچه در دوران تنزل و انحطاط، حقوق زنان پایمال شده مردان از حفظ حقوق زنان مسلمان غفلت نمودند. ولی زنان با وجود همه این ظلم ها و تعدی ها وظیفه خود را انجام دادند. هیچ کس نیست که اثرات تربیت مادر خویش را در خود نیابد، یا محبت خواهرانشان بر دل او جای نداشته باشد. آن شوهران خوش بخت که همسران خوب و پارسا داشته اند خیلی خوب می دانند که وجود زن در ارتقاء مرد تا چه حد موثر است. لازم نیست یکبار دیگر بگویم در اسلام زن و مرد مساوی هستند. من این مسائل را از آیه های قرآن کریم دریافته ام. بعضی ها بر این عقیده هستند که مرد ها از زنها برترند. البته آیه زیر ایجاد شک مینماید، "الرجال قوامون علی النساء." (قرآن کریم، سوره النساء - ۲۴) از نظر محاوره عربی این تفسیر درست نیست که مردان از زنان بالاتر هستند از نقطه نظر دستوری زبان عربی صفت تفصیلی کلمه قائم و قوام می باشد که معنای محافظت و استحکام می دهد. درجای دیگر قرآن آمده "هن لباس لکم و انتم لباس لهن." (قرآن کریم، سوره البقره، آیه ۱۸۷). لباس نیز برای محفوظ نگه داشتن بدن است. مرد محافظ زن است و هیچ فرق بین زن و مرد مسلمان نیست. در قرون گذشته زنها دوش به دوش مردان به جهاد می پرداختند. در زمان خلفای عباسی، خواهر خلیفه به عنوان قاضی القضاة مشغول کار بود و خود می توانست فتوی صادر نماید. حالا اقتضاء جامعه اینست که زنها حق رای داشته باشند. در حکومت اسلامی هنگام انتخابات همه افراد اعم از زن یا مرد حق دارند رای بدهند. اسلام در تمام مسائل اعتدال را مد نظر دارد، زن نسبت به مرد و مرد نسبت به زن وظایفی دارند. این فرائض باهم فرق می کند، ولی این به آن معنی نیست که زن پائین تر و مرد بالاتر است. اختلافات بر اساس دلایل دیگری است و بیشتر به دلیل نیازهای اجتماعی است. قبل از هرچیز به این مسائل توجه داشته باشید که مادر حق دارد حضانت و قیمومیت فرزند خود را بعهد بگردد اسلام اعلام نموده که زن میتواند بطور جداگانه مالکیت داشته باشد. در بسیاری از کشور های اروپائی هنوز زنان حق مالکیت ندارند، در صورتیکه این حق در اسلام همیشه وجود داشته است. در اروپا طلاق گرفتن مشکل بود. در بین مسلمانان هرگز این اشکال وجود نداشته است. بعضی ها معترضند که زن در اسلام حق طلاق ندارد. شاید ندانید که علمای ما این مسئله را توضیح داده اند. هنگام عقد زن میتواند بگوید حقی که اسلام در مورد طلاق به مرد داده همان را به زن و یا به یکی از اقوام نزدیک او بدهند تا با عقد موافقت کند.

شما در سپاسنامه ای که به من داده اید خود را اسیران قفس نامیده اید، باید بینم حرفهائی که با قیود لفظی تعبیر می شوند در اصل قیود هستند یا خیر؟ در مورد حجاب احکام اسلام روشن است (حواله سوره نور، آیه ۳۰، ۳۱) اسلام دستور تعدد زوجات را به این صورت نداده است که مردان از آن سوء استفاده کنند، اگر به هنگام مراسم عقد زن از مرد بخواهد که اجازه ازدواج مجدد نداشته باشد، حق این کار را دارد. در این رابطه گله ای نیز از پدران دختران دارم و آن اینکه به هنگام مراسم عقد آنها حقوق دخترانشان را در نظر نمی گیرند. شکایت دیگر من از خود زنها است. چرا حق خود را از راه قانونی مطالبه نمی کنند، متأسفانه در شبه قاره قوانین اسلامی اجراء نمی شود، تا این نوع مسائل با کمک شرع اسلامی حل شود. کتابها و رساله های فقهی مشهور وجود دارد که حدود پانصد، ششصد سال پیش نوشته شده. فتوهائی که در آن زمان صادر شده با اوضاع آن زمان سازگار بوده است و وضعیت امروز تغییر یافته است. اکنون با توجه به این اوضاع باید دقت بیشتری در مسائل شرعی داشته باشیم، آزادی را با بی بند و باری اشتباه نکنید، ما باید این اندیشه را در میان عموم مسائل بوجود بیاوریم. زنان مسلمان می توانند از مهمترین سنت های امت اسلامی حفاظت کنند. بشرط آنکه راه درست و عاقلانه اختیار نمایند. تنها نباید دنبال کلمه آزادی رفت، بلکه باید روی مفهوم این کلمه فکر کرد. ما آزادی اروپا را دیده ایم. ولی اگر بخواهیم آنرا واقعاً مورد بررسی قرار دهیم مو بر تن مان راست خواهد شد. ما باید کوشش کنیم که از قید رسوم حق کشانه رها شویم...<sup>۳۹</sup>

در یازدهم اکتبر ۱۹۳۶م اقبال در محله باروت خانه در عروسی محمد دین تاثیر و کریستابل جورج شرکت کرد. علی بخش و جاوید اقبال نیز همراه وی بودند. عقدنامه را اقبال خودش پیشنهاد کرد و تحریر کرده بود و دو ماده آن عقد نامه بسیار عجیب و دلچسب بود که در زیر آورده می شود:

بر مبنای اظهار و اقرار فوق و عقد مذکور، محمد دین تاثیر اعلام می دارد که تا وقتی که عقد وی با کریستابل جورج ادامه خواهد داشت، او نمی تواند با هیچ زن دیگری ازدواج کند، خواه دین و مذهب او هرچه باشد یعنی ازدواج محمد دین تاثیر و خانم کریستابل ماناگوس (Mono-gomous) (یعنی در یک زمان یک زن را در نکاح داشتن) خواهد بود. بنابر اظهار و اعلام فوق و عقد مذکور، محمد دین تاثیر حق طلاق را طبق شرع اسلامی به کریستابل جورج وا گذار می کند.<sup>۴۰</sup>

در ماه نوامبر ۱۹۳۶م نمایندگان ماهنامه "الحکیمه" در خدمت اقبال حاضر شدند. اقبال در مسئله جلوگیری از توالد چنین اظهار کرد:

"شریعت اسلام در مسائل اجتماعی بشری منافع و مصلحت امت را از نظر دور نداشته است. و حل و تصفیه آن را به اهل علم واگذار کرده است که آنها با مقتضیات و اوضاع زمان آن را حل و فصل کنند. بنا بر این اگر شهوات نفسانی مد نظر نباشد و نیاز حقیقی موجود باشد و طرفین نیز راضی باشد، تا آنجایی که علم مرا راهنمایی می کند، می توانم بگویم که "مسئله جلوگیری از حاملگی" شرعاً قابل اعراض نیست. از اصول شرعی اسلامی چنین به نظر می رسد که اگر زن مایل به (زادوولد) یا زاییدن فرزندی نباشد، هیچ شوهری نمی تواند او را مجبور به این کار کند."<sup>۴۱</sup>

در رابطه شادی قانونی زن و مرد در اسلام نیز نظرات اقبال جدید و نادر بود. در این رابطه در یک کتاب به زبان انگلیسی نوشته است:

"یک زن مسلمان که وابسته به یک فرقه اسلامی مخصوص باشد، تنها با ازدواج با یک فرد مسلمان نمی تواند تابع قوانین فرقه او شود. و اگر به زن گفته شود باید در شخصیت شوهر جذب شود این نوع اگره (ضمنی) خواهد بود که بر خلاف قانون اسلامی است. زیرا این عمل خلاف دستور قرآن مجید است که می فرماید: "لا اکره فی الدین". اگر یک زن یهودی یا مسیحی با یک مرد مسلمان ازدواج کند (که شرعاً جایز است) طبق قانون اسلامی فقط بخاطر اینکه به عقد او در آمده نمی تواند تابع قوانین مذهبی شوی خود شود."<sup>۴۲</sup>

قبل از برگشت از سومین میزگرد لندن (۱۹۳۲م) اقبال در یکی از مصاحبه های خود بنام "مقام زن در شرق" که در روزنامه "لیورپول پست" (Liverpool Post) نیز منتشر نموده است - می گوید:

"در اسلام تعدد زوجات جایز است، اما وظیفه نیست. طبق قوانین اسلامی زن می تواند برای حفاظت از حقوق خود شخصاً از اموال خویش نگاداری کند و بر حسب فتوی بعضی از مفتیان او حتی میتواند به مقام خلافت (رهبری) انتخاب شود. یک شوهر مسلمان علاوه بر آنکه باید مهریه همسر خود را عندالمطالبه پردازد کفیل و مسئول نفقه او نیز هست. همانطور که بیک شوهر مسلمان حق طلاق داده شده بهمین صورت زن نیز حق دارد خواستار جدائی باشد..."<sup>۴۳</sup>

اقبال حقوق سیاسی زنان را نیز همیشه در نظر داشت. وقتی در مارس ۱۹۳۳م دولت انگلستان پیش نویس قانون آینده هندوستان را بصورت اطلاعیه ای منتشر ساخت، تمام سیاستمداران هندوستان به این مسئله انتقاد کردند. اقبال نیز ضمن تفسیری در این باره، بیانیه ای در ۲۰ مارس ۱۹۳۳م منتشر نموده و یک نکته از آن نکات که درباره حقوق سیاسی زنان بود مورد انتقاد کرد:

در پارلمان فدرال ۹ (نه) کرسی به خانمها داده شده است. در گروه های انتخاباتی، کسانی که به این خانمها رای خواهند داد، اکثریت غیر مسلمان خواهند بود. به همین خاطر انتخاب شدن یک خانم مسلمان نیز ممکن بنظر نمی رسد.<sup>۴۴</sup>

## زنان و کسب علوم

اقبال، متفکر و فیلسوف بزرگ هنگامی که در انجمن زنان مدراس در سال ۱۹۲۹ میلادی بنا بر تقاضای زنان مسلمان روشنفکر و دانشگاهی معتمد سخنرانی کرد، در پایان به پاس ارائه رهنمود های عالی و مترقی و ارشاد بانوان به نقش راستین و والایشان لوحه سپاس تقدیم نمودند. آری اقبال حق بزرگی برگردن زنان مسلمان شبه قاره دارد زیرا او اولین بار ضمن تشویق زنان به کسب علوم و دانش روز آنها را از مکر و فریب و حيله و فساد غرب بر حذر داشت.<sup>۴۵</sup>

در تاریخ ۱۴ ژوئیه ۱۹۳۴م اقبال بعنوان رئیس انجمن حمایت اسلام در دفتر مرکزی مجمع عمومی آن انجمن حاضر شد و دبیر افتخاری انجمن سخنرانی اقبال که روی کاغذ نوشته شده بود در حضور اعضای انجمن خواند. در این سخنرانی، اقبال توجه مسئولین امور را به سه امر مهم مبذول داشت. یکی از آن ها تحصیلات علمی دختران بود:

”دوم اینکه برای تحصیلات دختران مسلمان، انجمن باید موارد درسی را خود انتخاب نماید و طبق آن مواد درسی اداره امتحان کننده از آنها امتحان بگیرد و خودش مدارک را میان دختران توزیع کند. کم کم همین اداره امتحان کننده بصورت دانشگاه آزاد زنان مسلمان در آید. مدرسه صنعتی برای دختران مسلمان قبلاً پیشنهاد شده است و ابسته به همین دانشگاه باشد.“<sup>۴۶</sup>

در شعر اقبال نیز این فکر اقبال روشن است که وی بر تحصیلات زنان چقدر تاکید کرده است. ولی البته اول تعلیمات اسلامی را برای زنان لازم می دانست و بعد دیگر علوم را فراگیرد. و اگر زن از تعلیم دین دور باشد و تنها به علوم دنیاوی بپردازد، این گونه تعلیم زن را نازن می کند. در ضرب کلیم اقبال فاش می گوید:

”عورت اور تعلیم“

جس علم کی تاثیر سے زن ہوتی ہے نازن

کہتے ہیں اسی علم کو ارباب نظر موت

بیگانہ رہے دیں سے اگر مدرسہ زن

ہے عشق و محبت کے لیے علم و ہنر موت<sup>۴۷</sup>

ترجمه: آموزشی که در اثر آن زن نازن بشود ارباب نظر آن تعلیم را مرگ می نامند.  
مدرسه زن اگر از تعلیمات دینی بیگانه ماند از آن علم که می آموزند، برای عشق و  
محبت مرگ و نابودی می آورد.<sup>۴۸</sup>

## زن و مسئله حجاب

علامه اقبال بشدت قائل به پوشش بود. در زمان وی همه به پرده و حجاب احترام می ورزیدند  
و برای خانمها لازم بود که هر وقتی که برون خانه بروند در یرقع باشند.  
اقبال برای اهل خانواده خویش پرده را لازم می دانست. او به هیچ وقت سردار بیگم (زوجه  
اقبال) را به هیچ مجلس مختلط با خود نمی برد. یک دفعه سر شهاب الدین وی را به دعوت  
خواند. بیگمات نیز مدعو بودند. وقتی همه مهمانان برای خورد و نوش نشستند میزبان از اقبال  
پرسید "مگر خانم را با خود نیاوردید؟" اقبال پاسخ داد "وی زن پرده دار است و در مجلسهای  
مخلوط شرکت نمی کند." آن خانم شهاب الدین گفت: "اگر شما خانم را با خودتان می آوردید  
ما اتاق علیحده برایشان انتظام می کردیم. اقبال جواب داد: "این اصلا ممکن نیست. اول او خودش  
دوست نمی دارد که در اینگونه مجلس شرکت کند و دوم من هم به او اجازت نخواهم داد."  
همین طور یک دفعه اقبال به عنوان نماینده دولت انتخاب شد برای کشور دیگر - و ایسرای  
(viceroy) هند به نفس نفس به اقبال خواهش کرد که آنجا برود. وقتی بر اقبال این امر روشن  
شد که آنجا در مجلسهای دولتی خانمها نیز شرکت دارند، اقبال از این عهده معذرت خواست و  
فاش گفت: "خانم من پرده دار است و این هیچ طور ممکن نیست که من بروم."<sup>۴۹</sup>  
هر چند اقبال تحصیل کرده مغرب بود ولی اقتدار اسلامی را هیچ وقت فراموش نکرد. ولی باید  
دانست که او هیچ وقت انتها پسند نبود. چون وقتی برادر اقبال شیخ عطا محمد برقی برای منیره  
بانو فرستاد آنوقت منیره بانو تنها هشت ساله بود و خانم دورس احمد خیلی ناراحت شد چهطور  
این دختر کوچک پرده دارد. آنوقت اقبال به خانم دورس احمد گفت این پرده و حجاب جزو  
تهذیب ماست. البته منیره حق دارد چون بزرگ شود برای خود هرچه پسندد آزاد هست. <sup>۵۰</sup> البته  
اقبال هیچ وقت دخترانی را دوست نمی داشت که دختران لباس کوتاه بپوشند. چون نزد وی ردای  
زن پرده ناموس تمام ملت است.

ای ردایت پرده ناموس ما      تاب تو سرمایه فانوس ما

در مورد حجاب احکام اسلام بر او روشن بود. اقبال در آثار منظوم خویش این مسئلہ پردہ و حجاب زن را مورد انتقاد گرفته است و ظریفانہ این مطلب را بیان می کند. او بہ زبان طنز می گوید امروز ہا برای زنان پردہ لازم نیست. چرا کہ مرد این روزگار نیز زن شدہ پس از چہ کسی باید پردہ کرد. اقبال در بانگ درآہ زبان اردو می گوید:

شیخ صاحب بھی تو پردے کے کوئی حامی نہیں  
مفت میں کالج کے لڑکے ان سے بدظن ہو گئے  
وعظ میں فرما دیا کل آپ نے یہ صاف صاف  
پردہ آخر کس سے ہو جب مرد ہی زن ہو گئے<sup>۵۱</sup>

ترجمہ: شیخ صاحب نیز حامی پردہ نیست  
پسران دانشکدہ بدون علت از او ناراحت شدند  
او (شیخ) دیروز در وعظ فاش گفته است:  
پردہ از چہ کسی باید کرد چون مرد ہم دیگر زن شدہ است  
در کلیات باقیات اشعار اردوی اقبال یک منظومہ ای است بہ عنوان "حجاب". و در این منظومہ  
اقبال اہمیت حجاب را بیان می کند و می گوید کہ حجاب عین فطرت است.

"حجاب"

فروع طبع نسوانی خود آرائی و پیدائی  
اسی سے عالم تہذیب کی بردھتی ہے پسنائی  
رہے مد میں تو روشن ہے شبستان حیات اس سے  
گزر جائے اگر مد سے تو ہے فطرت کی رسوائی  
نہ ہو بے قید، بے قیدی فساد زندگانی ہے  
یہ فطرت ہے تو نہ منت کا چھپانا عین دامائی<sup>۵۲</sup>

ترجمہ: فروع طبع نسوانی، خود آرائی و پیدائی  
از این پهنائی عالم تہذیب بیشتر می شود  
اگر در این حد باشد ازین شبستان حیات روشن می شود  
و اگر از حد بگذرد سبب رسوائی فطرت است



بی قید مشو، چون بی قیدی فساد زندگانی است

اگر این (خودنمائی) عین فطرت است پس همین دانائی است که این زینت پوشیده باشد  
اقبال هیچ وقت زنان را به خود نمائی تشویق نمی کند. به عقیده او دختری باید با حیا باشد و  
خود را آراستن با غازه و خود نمائی کافری است نه شیوه مسلمانی. او می گوید:

بهل ای دخترک این دلبری ها      مسلمان را نه زبید کافری ها  
منه دل بر جمال غازه پرورد      بیاموز از نگه غارت گری ها

نگاه تست شمشیر خدا داد      بزخمش جان ما را حق بما داد  
دل کامل عیار آن پاک جان برد      که تیغ خویش را آب از حیا داد

ضمیر عصر حاضر بی نقاب است      گشادش در نمود رنگ و آب است  
جهانتابی ز نور حق بیاموز      که او با صد تجلی در حجاب است<sup>۵۳</sup>

(ارمغان حجاز)

### آزادی نسوان و تمدن فرنگی

اقبال مردی شرقی معتقد به شرق و آگاه از مشکلات شرق است. وی از یک طرف مظاهری از  
بی خبری های دنیای مشرق و نابسامانیهای زندگی آنها را دیده و از طرفی سنگینی دیوارهای  
سهمگین و بهم فشردن تمدن مغرب را بر روح انسان حس کرده است. و گوید آزادی فرنگی با  
روحیه حقیقی زن سازگار نیست وزن عفیف و پاکدامن خودش را از فساد جامعه مصون میدارد. و  
این وظیفه زن در زن بودن است.<sup>۵۴</sup> در جاویدنامه اقبال از زبان احمد شاه ابدالی مشرق را تنبیه کند  
که از مغرب چه باید تقلید نماید و از چه ها احتراز کند:

شرق را از خود برد تقلید غرب      باید این اقوام را تنقید غرب  
قوت مغرب از چنگ و رباب      نی ز رقص دختران بی حجاب  
نی ز سحر ساحران لاله روست      نی ز عریان ساق ونی از قطع پوست  
محکمی او را از لادینی است      نی فروغش از خط لاتینی است  
قوت افرنگ از علم و فن است      از همین آتش چراغش روشن است  
حکمت از قطع و برید جامه نیست      مانع علم و هنر عمامه نیست  
علم و فن را ای جوان شوخ و شنگ      مغز می باید نه ملبوس فرنگ

اندر این ره جز نگه مطلوب نیست این کله را آن کله مطلوب نیست

فکر چالاکی اگر داری بس است

طبع دراکلی اگر داری بس است<sup>۵۵</sup>

اشتباه اصلی شرقیان همین است که آنان ظاهراً فرنگ را پذیرفته اند ولی وجه اصلی ترقی آنان را که علوم و هنر است نمی شناسند و در این تقلید کورکورانه زن از همه بیشتر تحت تاثیر گرفته است مرد هم زن را به جایگاه اصلی او نمی گذارد و زنان هم به آزادی نسوان که مغربیان به آنان گول داده اند، طلبگار هستند. و وجه اصلی تمام این خرابی مرد است نه زن چنانکه اقبال می گوید، قانون طبیعت را نمی شود با ظواهر تمدن فریب داد. مقام اصلی زن همان است که بوده و با سفسطه ها و استدلالات پوچ نمی شود او را عوض کرد. اقبال در منظومه اشعار خویش در ضرب کلیم نظر خود را راجع به وضع کنونی زن در جامعه غربی و فساد اخلاقی در آن جوامع را ابراز داشته، و در قطعه "مرد فرنگ" مرد را مسؤل فساد تشخیص داده و گوید:

ترجمه:

#### مرد فرنگ

حکما هزار بار برای حل آن سعی نمودند

ولی مساله زن در همان وضعی که بود ماند

در این خرابی و فساد کنونی زن مقصر نیست

ماه و پروین بر شرافت او گواه هستند

علت بروز فساد در معاشرت جوامع فرنگی این است که

مرد ساده است و زن را نمی شناسد.<sup>۵۶</sup>

اقبال با برخورداری از سرچشمه های فرنگ و فکر مشرق ره آوردی نو از عالم اندیشه برای ما به ارمغان آورده است. و این قطعه زیر بعنوان "عورت" از ضرب کلیم وجود زن در نظر اقبال در این جهان را به نحو کمال بیان کرده است:

ترجمه:

#### "زن"

رنگینی که در تصویر کائنات است از وجود زن است،

و سوز درون زندگی نیز از ساز زن بوجود می آید.

عزت و شرف وجود زن از ثریا برتر است،

چون شرف جهان در درج مکنون وی می باشد  
گرچه زن نتوانست مکالمات افلاطون را رقم بزند،  
ولی شرار افلاطون از شعله زن نشات گرفت<sup>۵۷</sup>

اقبال یک مصلح و متفکر اسلامی و یک رهبر ضد استعماری است که خود را مسؤل و متعهد زمان و جامعه خویش میدانند. بخصوص وقتی که مسئله ای حساس تر از هر زمان در غرب مطرح می شود در فاصله دو جنگ جهانی روابط خانوادگی دستخوش تزلزل گردیده بود و مسئله زن بصورت یک مسئله حاد و حساس جلوه گر شد. اقبال مومن معتقد نگران این اوضاع گردید. ارزش های دینی درهم ریخته شده بود. همه چیز ویران گشته بود و آنچه بیش از هر چیز در این میانه به چشم می خورد، سرنوشت زن، این ظریف ترین موجود الهی در خانواده و جامعه بود که خورد می شد و نابود می گردید. همانطور یک منحنی قساوت، جنایت و تجاوز و قتل بالا می رفت از نظر فکری و اخلاقی، انحرافات زیادی بخصوص در میان طبقه زنان دیده می شد و ناگهان مسئله جنسی نیز مطرح گردید. در این شعار آزادی جنسی چون زن همه محرومیت ها و قید های ضد انسانی خودش را هم می دید که از بین می رود، به شدت از آن استقبال کرد. اقبال احساس کرد در این فاصله گوئی چندین قرن گذشته است. و ناگهان همه چیز در یک نسل فروریخته است. بنابر این یکی از آثار طبیعی انحرافات ناشی از جنگ فروریختن ارزشهای اخلاقی و خانوادگی بود.<sup>۵۸</sup> در *ارمغان حجاز* می گوید:

جوانان را بد آموز است این عصر      شب ابلیس را روز است این عصر  
بدامانش مثال شعله پیچم      که بی نور است و بی سوز است این عصر<sup>۵۹</sup>  
و در تقلید کور کورانه افسوس می خورد و می گوید:

چه گویم رقص تو چون است و چون نیست  
حشیش است این نشاط اندرون نیست  
به تقلید فرنگی پای کوبی  
به رگهای تو آن طغیان خون نیست<sup>۶۰</sup>

اقبال در شعری بنام آزادی زنان در ضرب کلیم می گوید:  
ترجمه :

آزادی نسوان

من نمی توانم در این خصوص تفاوت خود را ابراز نمایم

با اینکه خوب می دانم که این زهر است و آن قند  
اگر چیزی بگویم مورد عتاب خواهم شد!  
زیرا فرزندان تمدن قبلاً از من رنجیده اند  
این راز را باید بصیرت زن فاش کند  
زیرا مردان از حل آن معذور اند!

باید تشخیص دهند که کدام یک در قیمت و آرایش بیشتر ارزش دارد.  
آزادی زنان یا گلویند زمرد؟<sup>۱۱</sup>

در جاوید نامه در فلک مریخ اقبال زنان غربی را که به فرائض امومت و مادری تن در نمی دهند، بسختی نکوهش می کند. در ۱۸ نوامبر ۱۹۳۱م دوران مسافرت‌های برای شرکت در کنفرانس میزگرد اقبال برای یک روز کمبریج رفت و آنجا در یک مهمانی که آنجا اساتید دانشگاه شرکت داشتند، بیاناتی ایراد کرد و گفت:

"چند روز قبل در یک اجتماع بزرگ خانمها، از من خواسته شد که به آنها نصیحتی کنم، به آنها گفتم، بزرگترین و محکمترین وظیفه زنهای انگلیسی این است که نسل آینده را از چنگال الحاد و مادیت پرستی نجات دهند."<sup>۱۲</sup>

پس پیام اقبال تنها برای زن مشرق نیست بلکه وی زنان مغرب را نیز نصیحت می کند. چون وی در مغرب زندگی کرده بود و تهذیب فرهنگی را از نزدیکی درک کرده بود، پس او همیشه تهذیب فرهنگی را مورد انتقاد قرار می داد. روزی در نامه ای که به آقای خان نیاز الدین خان نوشت از تهذیب مغرب را انتقاد کرد و نوشت:

"کبوترهای شما خیلی خوب اند ولی متأسفانه تحت تاثیر تهذیب فرهنگی معلوم می شوند. مقصود من این است که از پرورش بچه های خویش بی نیاز هستند."<sup>۱۳</sup>

اقبال تهذیب فرهنگی را "حکمت فرعون" می نامد. در اثر منظوم خویش بعنوان "پس چه باید کرد ای اقوام شرق؟ در شعری تحت عنوان "حکمت فرعون" دختران و نوجوانان ملت را که دلباخته تهذیب فرهنگی هستند این چنین یاد می کند:

از حیا بیگانه پسران کهن	نوجوانان چون زنان مشغول تن
در دل شان آرزوها بی ثبات	مرده زاینده از بطون امهات
دختران او بزلف خود اسیر	شوخ چشم و خود نما و خرده گیر
ساخته، پرداخته، دل باخته	ابروان مثل دو تیغ آخته

ساعده سیمین شان عیش نظر  
سینه ی ماهی بموج اندر نگر  
ملتی خاکستر او بی شرر  
صبح او از شام او تاریک تر<sup>۶۴</sup>  
اقبال از دانشمندان اروپا سؤال می کند:  
ترجمه:

### "یک سوال"

کسی باید از حکیم اروپا بپرسد  
که هند و یونان حلقه بگوش آن هستند  
آیا همین کمال معاشرت است که  
مرد بی کار و زن تهی آغوش؟<sup>۶۵</sup>  
اقبال اروپا رفت و بعنوان یک فیلسوف در اروپا تجلی کرد و مکتبهای فلسفی اروپا را شناخت.  
اما تسلیم غرب نشد، غرب را تسخیر کرد.<sup>۶۶</sup> همین روش اقبال از جوانان چه دختر و چه پسر می  
خواهد که باید با یک اندیشه انتقادی و یک قدرت انتخاب زندگی کنند.

### تصور "نازن" در نظر اقبال

اقبال بعد از شمارش امتیازات و محسنات یک زن ایده آل، با کمال صراحت می گوید، نازن  
هم وجود دارد و آن افرادی هستند از جنس زنان که بی حیایی را آزادی معنی می کنند.<sup>۶۷</sup>  
این اصطلاح "نازن" در هردو شعر فارسی و اردوی اقبال وجود دارد. در رموز بیخودی اقبال  
حسرت می خورد که ای کاش این چنین گلهای هرزه در بوستان ما نمی رسند. اقبال مختصات  
"نازن" را این چنین بیان می کند:

خانۀ پرورد نگاهش محشری	وان تهی آغوش نازک پیکری
ظاهرش زن باطن او نازن است	فکر او از تار مغرب روشن است
ناز چشمش عشوه ها حل کرده ریخت	بندهای ملت بیضا گسیخت
از حیا نا آشنا آزدیش	شوخی چشم و فتنه ز آزدیش
بر سر شامش یکی اختر نتافت	علم او بار امومت بر نتافت
داغش از دامان ملت شسته به <sup>۶۸</sup>	این گل از بوستان ما نا رسته به

در همین مثنوی رموز بیخودی آنجا می که اقبال مختصات نازن بیان می کند، ویژگیهای و  
محسنات یک زن هم بیان کرده برای موازنه: او زن را این چنین توصیف می کند:

آن دخ رستاق زادی جاهلی      پست بالای سطبری بدگلی

نا تراشی پرورش ناداده ئی کم نگاهی کم زبانی ساده ئی  
دل ز آلام امومت کرده خون گرد چشمش حلقه های نیلگون  
ملت ارگیرد ز آغوشش بدست یک مسلمان غیور و حق پرست  
هستی ما محکم از آلام اوست صبح ما عالم فروز از شام اوست<sup>۶۹</sup>

هرچند زن ساده و جاهل و کم زبان و کم نگاه است و نازن نازک پری، خانه پرور، روشن فکر است ولی مقام زن بالا است چون او سختیها و آلام مادری را تحمل می کند. و نازن از بار امومت نا آشنا است.

در کلیات اردو نیز این اصطلاح "نازن" در شعر اقبال دیده می شود. در ضرب کلیم اقبال بیان می کند که چطور با تحصیل علوم و هنر دنیاوی و غیر دینی زن نازن می شود. او می گوید:

جس علم کی تاثیر سے زن ہوتی ہے نازن

کہتے ہیں اسی علم کو ارباب نظر موت<sup>۷۰</sup>

ترجمہ: آن علم کہ تاثیر آن زن را نازن می کند

ارباب نظر همان علم را مرگ می گویند

در کلام اقبال یک مثال "نازن" نیز بیان شده است. اقبال او را "نبیہ مریخ" می نامد. این دوشیزہ مریخ نہ فقط خودش نازن است بلکه دیگر دختران و خواهران و مادران را نیز تشویق بہ نازن بودن می کند. و در یک میدان تبلیغ تعلیمات خویش را این چنین ایراد می نماید:

ای زنان ای مادران ای خواهران زیستن تا کی مثال دلبران؟

دلبری اندر جهان مظلومی است دلبری محکومی و محرومی است

در دو گیسوی شانہ گردانیم ما مرد را نخچیر خود دانیم ما

مرد صیادی بہ نخچیری کند گرد تو گردد کہ زنجیری کند

خود گدازبہای او مکرو فریب درد و داغ و آرزو مکرو فریب

گرچہ آن کافر حرم سازد ترا مبتلای درد و غم سازد ترا

ہمبہر او بودن آزار حیات وصل او زہر و فراق او نبات

مار پیچان از خم و پیچش گریز زہر ہایش را بخون خود مریز

از امومت زرد روی مادران

ای خنک آزادی بی شوهران

رستن از ربط دو تن توحید زن

حافظ خود باش و بر مردان متن<sup>۷۱</sup>

این نیبه مریخ به زنان می گوید که باید از مردان دور باشند و باید از مادری حذر بکنند. چون مهم ترین ویژگی یک زن در مادر بودن است و کسی که از مادری احتراز بنماید حتماً در نظر اقبال "نازن" است و طبق اندیشه اقبال تمام زنان که تقلید به ظاهر مغرب می کنند و تعلیمات قرآن را فراموش کرده اند نازن هستند. چنانکه او فاش می گوید:

فاش باید گفت سردلبران	ما متاع و این همه سودا گران
دیده ها بی نم ز حب بیم و زر	مادران را بار دوش آمد پسر
وای بر قومی که از بیم ثمر	می برد نم را ز اندام شجر
تا نیارد زخمه از تارش سرود	می کشد نازاده را اندر وجود
گرچه دارد شیوه های رنگ رنگ	من بجز عبرت نگیرم از فرنگ

ای به تقلیدش اسیر آزاد شو

دامن قرآن بگیر آزاد شو<sup>۷۲</sup>

### پی نوشتها

۱. دکتر شهین دخت مقدم کامران صفیاری، *جاویدان اقبال*، جلد چهارم، (اقبال اکادمی پاکستان، چاپ اول ۱۹۸۷)، ص ۷
۲. دکتر محمد اقبال، *کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری*، با مقدمه احمد سروش، (انتشارات کتابخانه سنائی، چاپ هفتم، ۱۳۷۶ ه ش)، ص ۴۴۹
۳. دکتر شهین دخت مقدم کامران صفیاری، *نگاهی به اقبال*، (اقبال اکادمی، پاکستان، چاپ اول، ۱۹۸۹ م)، ص ۵
۴. همان، ص ۲۲۷ تا ۲۲۹
۵. *کلیات فارسی اقبال*، ص ۱۰۱
۶. همان، ص ۱۰۲
۷. *نگاهی به اقبال*، ص ۲۳۷
۸. *کلیات فارسی اقبال*، ص ۱۰۱
۹. همان، ص ۱۰۳
۱۰. همان، ص ۴۲۲
۱۱. همان، ص ۱۰۳

۱۲. حسن شادروان، اقبالشناسی، (انتشارات مرکز چاپ و نشر شامان تبلیغات اسلامی، چاپ اول ۱۳۷۱ه. ش)، ص ۱۸۳
۱۳. کلیات فارسی اقبال، ص ۱۰۲
۱۴. همان، ص ۱۰۱
۱۵. همان، ص ۴۶۵، ۴۶۶
۱۶. همان، ص ۴۲۲
۱۷. اقبالشناسی، ص ۱۸۷، ۱۸۸
۱۸. نگاہی بہ اقبال، ص ۲۳۶
۱۹. همان، ص ۲۳۵
۲۰. القرآن الکریم، مجمع الملک فہد لطباعہ المصحف الشریف، ۱۴۱۷ھ، فہرست مکتبہ الملک فہد الوطنیہ أثناء النشر، المدینہ المنورہ
۲۱. اقبالشناسی، ص ۱۸۳
۲۲. کلیات فارسی اقبال، ص ۱۰۱
۲۳. نگاہی بہ اقبال، ص ۲۴۳
۲۴. کلیات فارسی اقبال، ص ۱۰۳
۲۵. دکتر محمد اقبال، کلیات اردو، (اقبال اکادمی پاکستان، لاہور، طبع ہشتم، ۲۰۰۷م، ص ۷۱۰/۱۸
۲۶. نگاہی بہ اقبال، ص ۲۴۹
۲۷. کلیات فارسی اقبال، ص ۳۰۸
۲۸. کلیات اردو اقبال، ص ۶۰۵/۱۰۵
۲۹. کلیات اردو اقبال، ص ۶۰۷/۱۰۷
۳۰. کلیات فارسی اقبال، ص ۳۸۵
۳۱. کلیات اردو اقبال، ص ۷۳۳/۴۱
۳۲. دکتر اکبر حسین قریشی، مطالعہ تلمیحات و اشارات اقبال، (اقبال اکادمی پاکستان، طبع اول، ۱۹۸۶)، ص ۱۱۴
۳۳. کلیات فارسی اقبال، ص ۷۶
۳۴. مطالعہ تلمیحات و اشارات اقبال، ص ۱۲۷
۳۵. کلیات فارسی اقبال، ص ۲۴۶
۳۶. همان، ص ۱۰۴
۳۷. همان، ص ۱۰۱



۳۸. همان، ص ۱۰۲
۳۹. نگاہی بہ اقبال، ص ۲۳۸ تا ۲۴۱
- نیز زندہ رود، ص ۴۲۴ تا ۴۲۶
۴۰. زندہ رود، ص ۶۲۴، ۶۲۵
- نیز جاویدان اقبال، جلد چہارم، ص ۱۲۵
۴۱. زندہ رود، ص ۶۲۵
- جاویدان اقبال، جلد چہارم، ص ۱۲۶
۴۲. اینجا نقل از جاویدان اقبال، جلد چہارم، ص ۲۵۱
- زندہ رود، ص ۷۰۶، ۷۰۷
۴۳. نگاہی بہ اقبال، ص ۲۴۲، ۲۴۳
- Also. *Discourse of Iqbal*, compiled and edited by Shahid Hussain Rezzaq, (Iqbal Academy, 2<sup>nd</sup> Edition 2003, p 305, 307
۴۴. زندہ رود، ص ۵۶۶
- جاویدان اقبال، جلد چہارم، ص ۳۰
۴۵. اقبالشناسی، ص ۱۸۴، ۱۸۵
۴۶. زندہ رود، ص ۶۰۲
- نیز جاویدان اقبال، جلد چہارم، ص ۸۴
۴۷. کلیات اردو اقبال، ص ۶۰۸/۱۰۸
۴۸. نگاہی بہ اقبال، ص ۲۴۶
۴۹. خالد نظیر صوفی، اقبال درون خانہ، (اقبال اکادمی، پاکستان، طبع اول، ۲۰۰۳)، ص ۱۷
۵۰. زندہ رود، ص ۶۷۸
۵۱. کلیات اردو اقبال، ص ۳۱۵/۲۹۱
۵۲. کلیات باقیات اقبال، مرتبہ دکتر صابر کلوروی، (اقبال اکادمی، پاکستان، طبع اول ۲۰۰۴م) ص ۴۴۴، ۴۴۵
۵۳. کلیات فارسی اقبال، ص ۴۶۵
۵۴. نگاہی بہ اقبال، ص ۲۳۰
۵۵. کلیات فارسی اقبال، ص ۳۶۹
۵۶. کلیات اردو اقبال، ص ۶۰۴/۱۰۴
- ترجمہ نقل از نگاہی بہ اقبال، ص ۲۳۱
۵۷. همان، ص ۶۰۶

- ترجمہ نقل از نگاہی بہ اقبال، ص ۲۳۰
۵۸. نگاہی بہ اقبال، ص ۲۳۱، ۲۳۲
۵۹. کلیات فارسی اقبال، ص ۴۶۶، ۴۶۷
۶۰. همان، ص ۴۶۷
۶۱. کلیات اردو اقبال، ص ۶۰۷
- ترجمہ نقل از نگاہی بہ اقبال، ص ۲۳۴
۶۲. زندہ رود، ص ۵۱۶
- جاویدان اقبال، جلد چہارم، ص ۳۰۷
۶۳. مکاتیب اقبال بنام خان نیاز الدین خان، (اقبال اکادمی پاکستان، ۱۹۸۶م)، ص ۵۸
۶۴. کلیات فارسی اقبال، ص ۳۹۳
۶۵. کلیات اردو اقبال، ص ۶۰۵/۱۰۵
۶۶. ما و اقبال از برادر شہید علی شریعتی، (چاپ اول ۱۴ آبان ۱۳۵۷ ه. ش، نشر حسینینہ ارشاد)، ص ۳۶
۶۷. اقبالیشناسی، ص ۱۸۴
۶۸. کلیات فارسی اقبال، ص ۱۰۲
۶۹. همان، ص ۱۰۱، ۱۰۲
۷۰. کلیات اردو اقبال، ص ۶۰۸/۱۰۸
۷۱. کلیات فارسی اقبال، ص ۳۳۲، ۳۳۳
۷۲. همان، ص ۳۱۱

## بخش پنجم

+مجموعه شعر اقبال درباره زن  
+عکس ها

## مجموعه شعر اقبال درباره زنان

شعر اقبال که ما در دست داریم از سه نوع است:

۱. کلیات اقبال (فارسی)

۲. کلیات اقبال (اردو)

۳. کلیات باقیات شعر اقبال (اردو)

شعر اقبال درباره زن در هر سه کلیات اقبال وجود دارد. در پایین شعر اقبال که بویژه درباره زنان است جمع آورده درج شده است:

### (۱) شعر اقبال درباره زنان در کلیات فارسی

#### اسرار خودی

۱. حسن شیرین عذر درد کوهکن نافه ای عذر صد آهوی ختن<sup>۱</sup>
۲. از کلید دین در دنیا گشاد همچو او بطن ام گیتی نژاد
۳. در مصافی پیش آن گردون سریر دختر سر دارد طی آمد اسیر
۴. پای در زنجیر هم بی پرده بود گردن از شرم و حیا خم کرده بود
۵. دخترک را چون نبی بی پرده دید چادر خود پیش روی او کشید
۶. ما از آن خاتون طی عریان تریم پیش اقوام جهان بی چادریم<sup>۲</sup>
۷. دل به سلمای عرب باید سپرد تا دمد صبح حجاز از شام کرد<sup>۳</sup>
۸. حب مال و دولت و حب وطن حب خویش و اقربا و حب زن<sup>۴</sup>

#### رموز بیخودی

۱. در تم لرزید جان غافلم رفت لیلای شکیب، از محلم<sup>۵</sup>
۲. قیس اگر آواره در صحراستی مدعایش محمل لیلای<sup>۶</sup>
۳. تابود شهر آشنا لیلای ما برمی خیزد صحرا پای ما<sup>۷</sup>
۴. این کهن پیکر که عالم نام اوست زامتراج امهات اندام اوست<sup>۸</sup>
۵. همرهانت پی به منزل برده اند لیلی معنی ز محمل برده اند<sup>۹</sup>
۶. ساده و دوشیزه افکارش هنوز چون گهر پاکیزه گفتارش هنوز<sup>۱۰</sup>

۷. نغمه خیز از نغمه ی زن سازمرد  
 ۸. پوشش عربانی مردان زن است  
 ۹. عشق حق پرورده ی آغوش او  
 ۱۰. آنکه نازد بر وجودش کاینات  
 ۱۱. مسلمی کورا پرستاری شمرد  
 ۱۲. نیک اگر بینی امومت رحمت است  
 ۱۳. شفقت او شفقت پیغمبر است  
 ۱۴. از امومت پخته تر تعمیر ما  
 ۱۵. هست اگر فرهنگ تو معنی رسی  
 ۱۶. گفت آن مقصود حرف کن فکان  
 ۱۷. ملت از تکریم ارحام است و بس  
 ۱۸. از امومت گرم رفتار حیات  
 ۱۹. از امومت پیچ و تاب جوی ما  
 ۲۰. آن دخ رستاق زادی جاهلی  
 ۲۱. ناتراشی پرورش ناداده ی  
 ۲۲. دل ز آلام امومت کرده خون  
 ۲۳. ملت ارگیرد ز آغوشش بدست  
 ۲۴. هستی ما محکم از آلام اوست  
 ۲۵. و آن تهی آغوش نازک پیکری  
 ۲۶. فکر او از تاب معذب روشن است  
 ۲۷. بندهای ملت بیصنا گسیخت  
 ۲۸. شوخ چشم و فتنه زا آزادیش  
 ۲۹. علم او بار امومت بر نتافت  
 ۳۰. این گل از بستان ما نارسته به  
 ۳۱. بر دمت این لاله زار ممکنات  
 ۳۲. حافظ رمز اخوت مادران  
 ۳۳. مریم از یک نسبت عیسی عزیز
- از نیاز او دو بالا ناز مرد  
 حسن دلجو عشق را پیراهن است  
 این نوا از زخمه ی خاموش او  
 ذکر او فرمود با طیب و صلوات  
 بهره یی از حکمت قرآن نبرد  
 زانکه او را با نبوت سنت است  
 سیرت اقوام را صورتگر است  
 در خط سیمای او تقدیر ما  
 حرف امت نکته ها دارد بسی  
 زیر پای امهات آمد جنان  
 ورنه کار زندگی خام است و بس  
 از امومت کشف اسرار حیات  
 موج و گرداب و حباب جوی ما  
 پست سطبری بد گلی<sup>۱۰</sup>  
 کم نگاهی کم زبانی ساده ای  
 گرد چشمش حلقه های نیلگون  
 یک مسلمان غیور و حق پرست  
 صبح ما عالم فروز از شام اوست  
 خانه پرورد نگاهش محشری  
 ظاهرش زن باطن او نازن است  
 تاز چشمش عشوه ها حل کرده ریخت  
 از حیا نا آشنا آزادیش  
 بر سحر شامش یکی اختر نتافت  
 داغش از دامان ملت شسته به  
 از خیابان ریاض امهات  
 قوت قرآن و ملت مادران<sup>۱۱</sup>  
 از سه نسبت حضرت زهرا عزیز

۳۴. نور چشم رحمت للعالمین  
 آن امام اولین و آخرین
۳۵. بانو آن تاجدار هل الی  
 مرتضی مشکل گشا شیر خدا
۳۶. مادر آن مرکز پرگار عشق  
 مارد آن کاروان سالار عشق
۳۷. سیرت فرزندها از امهات  
 جوهر صدق و صفا از امهات
۳۸. مزرع تسلیم را حاصل بتول  
 مادران را اسوه ی کامل بتول
۳۹. بهر محتاجی دلش آنگونه سوخت  
 با یهودی چادر خود را فروخت
۴۰. نوری و هم آتشی فرما نبرش  
 گم رضایش در رضای شوهرش
۴۱. آن ادب پرورده ی صبر و رضا  
 آسیا گردان و لب قرآن سهراب
۴۲. گریه های او ز بالین بی نیاز  
 گوهر افشاندی برامان نماز
۴۳. اشک او برجید جبریل از زمین  
 هم چو شبنم ریخت بر عرش برین<sup>۱۲</sup>
۴۴. ورنه گر دتر بتش گر دید می  
 سجده ها برخاک او پاشید می
۴۵. ای ردایت پرده ی ناموس ما  
 تاب تو سرمایه ی فانوس ما
۴۶. طینت پاک تو مارا رحمت است  
 قوت دین و اساس ملت است
۴۷. کودک ما چون لب از شیر توشست  
 لاله آموختی او را نخست
۴۸. می تراشد مهر تو اطوار ما  
 فکر ما گفتار ما کردار ما
۴۹. برق ما کو در سحابت آرمید  
 بر جبل رخشید و در صحرا تپید
۵۰. ای امین نعمت آیین حق  
 در نفسهای تو سوز دین حق
۵۱. آب بند نخل جمعیت تویی  
 حافظ سر ما یه ی ملت تویی
۵۲. از سر سود و زیان سودا مزین  
 گام جزبر جاده ی آیا مزین
۵۳. هوشیار از دستبرد روزگار  
 گیر فرزندان خود را در کنار
۵۴. فطرت تو جذبه ها دارد بلند  
 چشم هوش از اسوه ی زهرا میند
۵۵. تا حسینی شاخ تو بار آورد  
 موسم پیشین بگلزار آورد<sup>۱۳</sup>
۵۶. گریه های خویش را پایان ندید  
 در غمش چون مادران شیون کشید<sup>۱۴</sup>

### زبور عجم

۱. فتنه ئی را که دو صد فتنه به آغوشش بود دختری هست که در مهد فرنگ است هنوز<sup>۱۵</sup>
۲. فریاد ز افرنگ و دلاویزی افرنگ  
 فریاد ز شیرینی و پرویزی افرنگ<sup>۱۶</sup>
۳. در کلیسا ابن مریم را بدار آوختند  
 مصطفی از کعبه هجرت کرده با ام الکتاب

- ۱.۴ اگر عنان تو جبریل و حور می گیرند کرشمه بر دل شان ریز و دلبرانه گذر<sup>۱۷</sup>
۵. می دیرینه و معشوق جوان چیزی نیست پیش صاحب نظران حور و جنان چیزی نیست<sup>۱۸</sup>
۶. بکوی دلبران کاری ندارم دل زاری غم یاری ندارم<sup>۱۹</sup>
۷. ز احوالش جهان ظلمت و نور صدای صور و مرگ و جنت و حور<sup>۲۰</sup>
۸. عروس معنی از صورت حناست نمود خویش را پیرایه هابست<sup>۲۱</sup>
۹. سفر در خویش زادن بی اب و مام ثریا را گرفتن از لب بام<sup>۲۲</sup>
۱۰. بی ظلمت مانده و نوری در آغوش برون از جنت و حوری در آغوش<sup>۲۳</sup>
۱۱. من نمی گویم که آهنگش خطاست بیوه زن را این چنین شیون رواست<sup>۲۴</sup>
۱۲. نازنینی در ره بتخانه بی جوگی در خلوت و پیرانه بی<sup>۲۵</sup>
۱۳. حور او از حور جنت خوشتر است منکر لات و مناتش کافر است<sup>۲۶</sup>
۱۴. سید کل صاحب ام الكتاب پردگیها، بر ضمیرش بیحجاب<sup>۲۷</sup>

### پیام مشرق

۱. خبری رفت ز گردون به شبستان ازل حذرای پردگیان پرده دری پیدا شد
۲. رابطه ی سالمات، ضابطه امهات سوزم و سازی دهم آتش میناگرم<sup>۲۸</sup>
۳. حوری بکنج گلشن جنت تبید و گفت ماراکسی ز آن سوی گردون خبر نداد<sup>۲۹</sup>
۴. زان نازنین که بندز پایش گشاده اند آهی است یادگار که بو نام داده اند
۵. تقدیر فسون من، تدبیر فسون تو تو عاشق لیلابی، من دشت جنون تو<sup>۳۰</sup>
۶. شایان دو دمان کهستانیان نه بی خود را مگوی دخترک ابر کوهسار<sup>۳۱</sup>
۷. دلکش و زیباستی، شاهد و رعناستی، روکش حوراستی، غیرت لیلاستی، دختر صحراستی
- تیزترک گام زن منزل مادور نیست<sup>۳۲</sup>

### منظومه "حور و شاعر"

حور:

۸. نه به باده میل داری نه به من نظرگشایی عجب این که تو ندانی ره و رسم آشنایی
۹. بنوای آفریدی چه جهان دلگشایی که ارم بچشمم آید چو طلسم سیمیایی

شاعر:

۱۰. دل رهروان فریبی به کلام نیش نداری مگر این که لذت او نرسد به نوک خاری

۱۱. چو نظر قرار گیرد به نگار خوبرویی  
 ۱۲. ندیده درد زندان یوسف او  
 ۱۳. دخترکی برهمنی لاله رخی سمن بری  
 ۱۴. خبیر ز شهر سلمی بده حجازی را  
 ۱۵. حنا ز خون دل نوبهار می بندد  
 ۱۶. فرنگ گریچه سخن یاستاره می گوید  
 ۱۷. از بزم جهان خوشتر از حورو جنان خوشتر  
 ۱۸. هوس منزل لیلی نه تو داری و نه من  
 ۱۹. دگر از یوسف گم گشته سخن نتوان گفت  
 ۲۰. عروس لاله برون آمد از سرا چه ی ناز  
 ۲۱. بیا که بلبل شوریده نغمه پردا ز است  
 ۲۲. چون تمام افتد سهرای ناز می گردد نیاز  
 ۲۳. هنرش خاک بر آورد ز تهذیب فرنگ  
 ۲۴. یوسفی را ز اسیری به عزیزی بردند  
 ۲۵. در نهادش تاروشید و سوزو ساز مرگ و زیست  
 ۲۶. حکمتش معقول و با محسوس در خلوت نرفت  
 ۲۷. عروس اقتدار سحر فن را  
 ۲۸. "نماند ناز شیرین بی خریدار  
 ۲۹. گفت این نیت کلیسا که بیایی دروی  
 ۳۰. تلخابه بی که درد سر آرد از آن من  
 ۳۱. تپد آن زمان دل من پی خوبتر نگاری  
 ۳۲. زلیخایش دل نالان ندارد  
 ۳۳. چشم بروی او گشا باز بخویشتن نگر  
 ۳۴. شرار شوق فشان در ضمیر تو رانی  
 ۳۵. عروس لاله چه اندازه تشنه ی رنگ است  
 ۳۶. حذر که شیوه ی اورنگ جوزنی دارد  
 ۳۷. یک همدم فرزانه و زیاده دو پیمان  
 ۳۸. جگر گرمی صحرا نه تو داری و نه من  
 ۳۹. تپش خون زلیخا نه تو داری و نه من  
 ۴۰. بیا که جان تو سوزم ز حرف شوق انگیز  
 ۴۱. عروس لاله سرا پاکر شمه و ناز است  
 ۴۲. قیس را لیلی همی نامند در صحرای من  
 ۴۳. باز آن خاک بچشم پسر مریم زد  
 ۴۴. همه افسانه و افسون زلیخایی رفت  
 ۴۵. اهرمن از سوز او و ساز او جبریل و حور  
 ۴۶. گرچه بکر فکر او پیرایه پوشید چون عروس  
 همان پیچاک زلف پرشکن هست  
 اگر خسرو نباشد کوهکن هست  
 صحبت دخترک زهره و ش و نای و سرود  
 صهبای پاک آدم و حوا از آن تو

### جاوید نامه

۱. زادن طفل از شکست اشکم است  
 ۲. من حیاتم، من ممامم، من نشور  
 ۳. حرف با اهل زمین رندانه گفت  
 ۴. نازنینی در طلسم آن شبی  
 ۵. این صورت دلاویزی از زخمه ی مطرب نیست  
 ۶. می دیرینه و معشوق جوان چیزی نیست  
 ۴۹. زادن مرد از شکست عالم است  
 ۵۰. من حساب و دوزخ و فردوس و حور  
 ۵۱. حور و جنت را بت و بتخانه گفت  
 ۵۲. آن شبی بی کوکبی را کوکبی  
 ۵۳. مهجور جنان حوری ناله به ریاب اندر  
 ۵۴. پیش صاحب نظران حور و جنان چیزی نیست



۷. بر کران دیدم زنی نازک تنی  
 چشم او صد کاروان را رهزنی<sup>۵۵</sup>
۸. کافری آموز پیران کنشت  
 از نگاهش زشت خوب و خوب زشت
۹. گفتمش تو کیستی نام تو چیست؟  
 این سرا پا ناله و فریاد کیست؟
۱۰. گفت در چشمم فسون سامری است  
 نامم افرنگین و کارم ساحری است
۱۱. گفت افرنگین اگر داری نظر  
 اندکی اعمال خود را هم نگر
۱۲. پور مریم آن چراغ کاینات  
 نور او اندر جهات و بی جهات<sup>۵۶</sup>
۱۳. طعنه آن نازنین جلوه مست  
 آن جوان را نشر اندر دل شکست
۱۴. گفت: ای گندم نمای جو فروش  
 از تو شیخ و برهمن ملت فروش
۱۵. عقل و دین از کافریهای تو خوار  
 عشق از سوداگریهای تو خوار
۱۶. مهر تو آزار و آزار نهران  
 کین تو مرگ است و مرگ ناگهان
۱۷. صحبتی با آب و گل ورزیده بی  
 بنده را از پیش حق دزدیده بی
۱۸. حکمتی کو عقده ی اشیا گشاد  
 با تو غیر از فکر چنگیزی نداد
۱۹. داند آن مردی که صاحب جوهر است  
 جرم تو از جرم من سنگین تر است
۲۰. از دم او رفته جان آمد بتن  
 از تو جان را دخمه می گردد بدن
۲۱. مرگ تو اهل جهان را زندگی است  
 باش تا بینی که انجام تو چیست<sup>۵۷</sup>
۲۲. آشکارا هر غیاب از قراتش  
 بی حجاب ام الکتاب از قراتش<sup>۵۸</sup>
۲۳. مرد و زن وابسته ی یک دیگرند  
 کاینات شوق را صورت گرند
۲۴. زن نگه دارنده ی نار حیات  
 فطرت او لوح اسرار حیات
۲۵. آتش ما را بجان خود زند  
 جوهر او خاک را آمد کند
۲۶. در ضمیرش ممکنات زندگی  
 از تب و تابش ثبات زندگی
۲۷. شعله هایی کزوی شررها در گسست  
 جان و تن بی سوز او صورت نیست
۲۸. ارج ما از ارجمندی های او  
 ما همه از نقشبندیهای او<sup>۵۹</sup>
۲۹. حق تراداد است اگر ت اب نظر  
 پاک شو قدسیت او را نگر<sup>۶۰</sup>
۳۰. دیده هایی نم زحبه سیم و زر  
 مادران را باردوش آمد پسر<sup>۶۱</sup>
۳۱. یک عروس و شوهر او ما همه  
 آن فسو نگری همه هم با همه
۳۲. عشوه های او همه مکر و فن است  
 نی از آن تو نه از آن من است
۳۳. مردن بی برگ و بی گور و کفن  
 گم شدن در نقره و فرزند و زن<sup>۶۲</sup>

۳۴. زانسوی گردون دلش بیگانه بی
۳۵. مکتب و ملا و اسرار کتاب
۳۶. داستان کهنه شستی باب باب
۳۷. می کند پرواز در پهنای نور
۳۸. این ز نسل مهر و داماد قمر
۳۹. می شناسی طبع دراک از کجاست
۴۰. اندر آن میدان هجوم مرد و زن
۴۱. چهره اش روشن ولی بی نور جان
۴۲. حرف او بی سوز و چشمش بی نمی
۴۳. فارغ از جوش جوانی سینه اش
۴۴. بی خبر از عشق و از آیین عشق
۴۵. گفت با ما آن حکیم نکته دان
۴۶. ساده و آزاده و بی ریو و رنگ
۴۷. پخته در کار نبوت ساختش
۴۸. گفت نازل گشته ام از آسمان
۴۹. از مقام مرد و زن دارد سخن
۵۰. نزد این آخر زمان تقدیر زیست
۵۱. ای زنان ای مادران ای خواهران
۵۲. دلبری اند جهان مظلومی است
۵۳. در دو گیسو شانه گر دانیم ما
۵۴. مرد صیادی به نخچیری کند
۵۵. گر چه آن کافر حرم سازد ترا
۵۶. همبر او بودن آزار حیات
۵۷. مار پیچان از خم و پیچش گریز
۵۸. از امومت زرد روی مادران
۵۹. آمد آن وقتی که از اعجاز من
۶۰. حاصلی برداری از کشت حیات
- نزد او ام الکتاب افسانه بی
- کور مادر زاد و نور آفتاب<sup>۳۳</sup>
- فکر را روشن کن از ام الکتاب<sup>۳۴</sup>
- مخلبش گیرنده ی جبریل و حور<sup>۳۵</sup>
- آن به زوج مشتری دارد نظر<sup>۳۶</sup>
- حوری اندر بنگه خاک از کجاست؟<sup>۳۷</sup>
- در میان یک زن قدش چون نارون
- معنی او بر بیان او گران<sup>۳۸</sup>
- از سرور آرزو نامحرمی
- کور و صورت ناپذیر آینه اش
- صعوه ی رد کرده ی شاهین عشق
- نیست این دوشیزه از مریخیان
- فرز مرز او را بدزدید از فرنگ
- اندرین عالم فر و انداختش
- دعوت من دعوت آخر زمان
- فاش تر می گوید اسرار بدن
- در زبان ارضیان گویم که چیست
- زیستن تا کی مثال دلبران؟
- دلبری محکومی و محرومی است
- مرد را نخچیر خود دانیم ما
- گرد تو گردد که زنجیری کند
- مبتالی درد و غم سازد ترا
- وصل او زهر و فراق او نبات
- زهر هایش را بخون خود مریز
- ای خنک آزادی بی شوهران<sup>۳۹</sup>
- می توان دیدن جنین اندر بدن
- هر چه خواهی از بنین و از نبات

۶۱. گر نباشد بر مراد ما چنین  
بی محابا کشتن او عین دین
۶۲. پرورش گیرد جنین نوع دگر  
بی شب ارحام دریابد سحر
۶۳. آنچه از نیسان فروریزد مگیر  
ای صدف در زیر دریا تشنه میر
۶۴. خیز و با فطرت بیا اندر ستیز  
تاز پیکار تو حر گردد کنیز
۶۵. رستن از ربط دو تن تو حید زن  
حافظ خود باش و بر مردان متن<sup>۷۰</sup>
۶۶. غالب و حلاج و خاتون عجم  
شورها افکنده در جان حرم<sup>۷۱</sup>
۶۷. در دل خویش طاهره گشت و ندید جز ترا  
صفحه به صفحه لا به لا پرده به پرده تو بتو<sup>۷۲</sup>
۶۸. جنت ملامی و حور و غلام  
جنت آزادگان سیر دوام
۶۹. این دل مجبور ما مجبور نیست  
ناوک ما از نگاه حور نیست<sup>۷۳</sup>
۷۰. آسمان شق گشت و حوری پاک زاد  
پرده را از چهره خود بر گشاد<sup>۷۴</sup>
۷۱. نه جبریلی نه فردوسی نه حوری نه خداوندی کف خاکی که میسوزد ز جان آرزمندی<sup>۷۵</sup>  
جلوه ی این عالم جذب و سرور
۷۲. آنچه خوانی کوثر و غلمان و حور  
آنکه میگیرد خراج از آفتاب
۷۳. گفتم این کاشانه بی از لعل ناب  
حوریان بر در گهش احرام بند
۷۴. این مقام این منزل این کاخ بلند  
مرغ بامش با ملایک هم نواست
۷۵. گفت این کاشانه ی شرف النساست  
هیچ مادر این چنین دختر نژاد
۷۶. قلمز ما این چنین گوهر نژاد  
کس نداند راز او را در جهان!<sup>۷۶</sup>
۷۷. خاک لاهور از مزارش آسمان  
حاکم پنجاب را چشم و چراغ
۷۸. آن سرا پاذوق و شوق و درد و داغ  
فقر او نقشی که ماند تا ابد!
۷۹. آن فروغ دوده عبد الصمد  
از تلاوت یک نفس فارغ نبود
۸۰. تاز قرآن پاک می سوزد وجود  
تن بدن هوش و حواس الله مست!
۸۱. در کمر تیغ دورو قرآن بدست  
ای خوش آن عمری که رفت اندر نیاز!
۸۲. خلوت و شمشیر و قرآن و نماز  
سوی مادر دید و مشتاقانه دید!
۸۳. بر لب او چون دم آخر رسید  
سوی این شمشیر و ابن قرآن نگر
۸۴. گفت اگر از راز من داری خبر  
کاینات زندگی را محورند
۸۵. این دو قوت حافظ یک دیگرند  
دخترت را ایند و محرم بود و بس
۸۶. اندرین عالم که میرد هر نفس  
تیغ و قرآن را جدا از من مکن
۸۷. وقت رخصت با تو دارم این سخن

۸۸. دل بآن حرفی که می گویم بنه  
 ۸۹. مومنان را تیغ با قرآن بس است  
 ۹۰. عمرها در زیر این زرین قباب  
 ۹۱. مرقدش اندر جهان بی ثبات  
 ۹۲. آن جوان کو شهر و دشت و در گرفت  
 ۹۳. حوریان را در قصور و در خیام  
 ۹۴. باد و بیتی در جهان سنگ و خشت  
 ۹۵. بر یمین و بر یسار آن و ثاق  
 ۹۶. قوت مغرب نه از چنگ و رباب  
 ۹۷. با دل پر خون رسیدم بر درش  
 ۹۸. شیوه ها داری مثال روزگار  
 ۹۹. در گذشتم زان همه حور و قصور  
 ۱۰۰. ما همه یک دودمان نار و نور  
 ۱۰۱. مادرت درس نخستین با تو داد  
 ۱۰۲. از نسیم او ترا این رنگ و بوست  
 ۱۰۳. دولت جاوید ازو اندوختی  
 ۱۰۴. ستر زن یا زوج یا خاک لحد
- قبر من بی گنبد و قندیل به  
 تربت مار ا همین سامان بس است  
 بر مزارش بود شمشیر و کتاب  
 اهل حق را داد پیغام حیات<sup>۷۷</sup>  
 پرورش از شیر صد مادر گرفت<sup>۷۸</sup>  
 ناله ی من دعوت سوز تمام<sup>۷۹</sup>  
 می توان بر دن دل از حور بهشت<sup>۸۰</sup>  
 حوریان صف بسته باز رین نطق<sup>۸۱</sup>  
 نی ز رقص دختران بی حجاب<sup>۸۲</sup>  
 یک هجوم حور دیدم بر درش<sup>۸۳</sup>  
 یک نوای خوش دریغ از ما مدار<sup>۸۴</sup>  
 زورق جان با ختم در بحر نور  
 آدم و مهرومه و جبریل و حور<sup>۸۵</sup>  
 غنچه ی تو از نسیم او گشاد  
 ای متاع ما بهای تو از وست  
 از لب او لاله آموختی<sup>۸۶</sup>  
 ستر مردان حفظ. خویش از یارید<sup>۸۷</sup>

### پس چه باید کرد ای اقوام شرق؟

۱. از حیا بیگانه پیران کهن
  ۲. درد دل شان آرزوهایی ثبات
  ۳. دختران او بزلف خود اسیر
  ۴. ساخته، پرداخته، دل باخته
  ۵. ساعد سیمین شان عیش نظر
  ۶. خواجه نان بنده ی مزدور خورد
  ۷. مهر تو بر عاصیان افزون تراست
- نو جوانان چون زنان مشغول تن  
 مرده ز ایند از بطون امهات  
 شوخ چشم و خود نما و خرده گیر  
 ابروان مثل دو تیغ آخته  
 سینه ی ماهی بموج اندر نگر<sup>۸۸</sup>  
 آبروی دختر مزدور برد<sup>۸۹</sup>  
 در خطا بخشی چو مهر مادر است<sup>۹۰</sup>

### مسافر

۱. هزار مرتبه کابل نکوتر از دلی است که آن عجزه عروس هزار داماد است
۲. دولت محمود را زیبا عروس از حنا بند آن او دانای طوس<sup>۹۱</sup>
۳. فکر جان کن چون زنان بر تن متن همچو مردان گوی در میدان فکن<sup>۹۲</sup>
۴. او به بند نقره و فرزند و زن گر توانی سومنات او شکن<sup>۹۳</sup>
۵. با تو گویم ای جوان سختکوش چیست فردا؟ دختر امروز و دوش<sup>۹۴</sup>

### ارمغان حجاز

۱. به آن قوم از تو می خواهم گشادی فقیهش بی یقینی، کم سوادی  
پسی نادیدی را دیده ام من مرا ای کاشکی مادر نزادی
۲. عروس زندگی در خلوتش غیر که دارد در مقام نیستی سیر<sup>۹۵</sup>  
گنهاریست پیش از مرگ در قبر نکیرش از کلیسیا منکر از دیر
۳. مبارکباد کن آن پاک جان را که زاید آن امیر کاروان را<sup>۹۶</sup>  
ز آغوش چنین فرخنده مادر خجالت می دهم حور جان را
۴. پهل ای دخترک این دلبرها مسلمانی را نه زبید کافرهای  
منه دل بر جمال غازه پرورد پیاموز از نگه غارت گریها
۵. نگاه تست شمشیر خداداد بزخمش جان ما را حق بما داد  
دل کامل عیار آن پاک جان برد که تیغ خویش را آب از حیا داد
۶. ضمیر عصر حاضر بی نقاب است گشادش در نمود رنگ و آب است  
جهانتابی ز بور حق پیاموز که او با صد تجلی در حجاب است
۷. جهان را محکمی از امهات است نهادشان امین ممکنات است  
اگر این نکته را قومی نداند نظم کار و بارش بی ثبات است<sup>۹۷</sup>
۸. مرا داد این خرد پرور جنونی نگاه مادر پاک اندر و نی  
زمکتب چشم و دل توان گرفتن که مکتب نیست جز سحر و فسونی
۹. خنک آن ملتی کز وارداتش قیامت ها به بیند کایناتش  
چه پیش آید چه پیش افتاد او را توان دید از جبین امهاتش
۱۰. اگر پندی ز درویشی بگیری هزار امت بمیرد تو نمیری  
بتولی باش و پنهان شوازین عصر که در آغوش شبیری بگیری

۱۱. زشام ما برون آور سحر را  
تو میدانی که سوز قرات تو  
۱۲. من و تو کشت یزدان حاصل است این  
غبار راه شد دانای اسرار
- به قر آن باز خوان اهل نظر را  
دگر گون کرد تقدیر عمر را<sup>۹۸</sup>  
عروس زندگی را محمل است این  
نه پنداری که عقل است این دل است این<sup>۹۹</sup>

(ب) شعر اقبال دربارہ زنان در کلیات اردو

بانگ درا

- ۱۔ لیلی شب کھولتی ہے آ کے جب زلف رسا
- ۲۔ تھے دیار نوزمین و آسمان میرے لیے
- ۳۔ میں سوی جواک شب تو دیکھا یہ خواب
- ۴۔ یہ دیکھا کہ میں جا رہی ہوں کہیں
- ۵۔ لرزتا تھا ڈر سے مرا بال بال
- ۶۔ جو کچھ حوصلہ پا کے آگے بڑھی
- ۷۔ اسی سوچ میں تھی کہ میرا پھر
- ۸۔ کہا میں نے پہچان کر، میری جان!
- ۹۔ جدائی میں رہتی ہوں میں بے قرار
- ۱۰۔ نہ پروا ہماری ذرا غم نے کی
- ۱۱۔ جو بچے نے دیکھا مرا پیچ و تاب
- ۱۲۔ رلاتی ہے تجھ کو جدائی مری
- ۱۳۔ سمجھتی ہے تو ہو گیا کیا اسے؟
- ۱۴۔ آرزو نور حقیقت کی ہمارے دل میں ہے
- ۱۵۔ چرخ نے بالی چرالی ہے عروس شام کی
- ۱۶۔ سرخ پوشاک ہے پھولوں کی، درختوں کی ہری
- ۱۷۔ اٹھی اول اول گھٹنا کالی
- ۱۸۔ فدا کرتا رہا دل کو حسینوں کی اداؤں پر
- ۱۹۔ وہی اک حسن ہے لیکن نظر آتا ہے ہر شے میں
- ۲۰۔ شور لیلی کو کہ بازار ایش سودا کند
- ۲۱۔ رنگین کیا سحر کو بانکی دلہن کی صورت
- دامن دل کھینچتی ہے آبشاروں کی صدا<sup>۱۰۱</sup>
- وسعت آغوش مادراک جہاں میرے لیے<sup>۱۰۲</sup>
- بڑھا اور جس سے مرا اضطراب
- اندھیرا اور راہ ملتی نہیں
- قدم کا تھا دہشت سے اٹھنا محال
- تو دیکھا قطار ایک لڑکوں کی تھی
- مجھے اس جماعت میں آیا نظر
- مجھے چھوڑ کر آگئے تم کہاں؟
- پروٹی ہوں ہر روز اشکوں کے ہار<sup>۱۰۳</sup>
- گئے چھوڑا اچھی وفا تم نے کی!
- دیا اس نے منہ پھیر کر یوں جواب
- نہیں اس میں کچھ بھی بھلائی مری
- ترے آنسوؤں نے بھجایا اسے!<sup>۱۰۴</sup>
- لیلی ذوق طلب کا گھر اسی محل میں ہے<sup>۱۰۵</sup>
- نیل کے پانی میں یا مچھلی ہے سیم نام کی<sup>۱۰۶</sup>
- تیری محفل میں کوئی سبز، کوئی لال پری<sup>۱۰۷</sup>
- کوئی تور چوٹی کو کھولے کھڑی تھی<sup>۱۰۸</sup>
- گر دیکھی نہ اس آئینے میں اپنی ادا تو نے<sup>۱۰۹</sup>
- یہ شیریں بھی ہے گویا بیستوں بھی کو بکن بھی ہے<sup>۱۱۰</sup>
- ناک مجنون را غبار خاطر صحرا کند<sup>۱۱۱</sup>
- پسنا کے لال جوڑا شبنم کو آری دی<sup>۱۱۲</sup>

- ۲۲۔ ہے چمکنے میں مزاحن کا زیور بن کر  
 ۲۳۔ اشک بن کر سر مرثگان سے انک جاؤں میں  
 ۲۴۔ جس کا شوہر ہو رواں ہو کے زرہ میں  
 ۲۵۔ یاس و امید کا نظارہ جو دکھلاتی ہو  
 ۲۶۔ جس کو شوہر کی رضاتا ب شکیبائی دے  
 ۲۷۔ زرد رخصت کی گھڑی عارض گلگوں ہو جائے  
 ۲۸۔ لاکھ وہ ضبط کرے پر میں ٹپک ہی جاؤں  
 ۲۹۔ تھی زبان داغ پر جو آرزو بہر دل میں ہے  
 ۳۰۔ پھر آنکھوں قدم مادر و پدر پہ ہیں  
 ۳۱۔ امید جو نے سب کچھ سکھا لکھا ہے واعظ کو  
 ۳۲۔ کبھی اپنا بھی نظارہ کیا ہے تو نے اے مجنوں  
 ۳۳۔ چھپایا حسن کو اپنے کلیم اللہ سے جس نے  
 ۳۴۔ مجنوں نے شہر چھوڑا تو صحرا بھی چھوڑ دے  
 ۳۵۔ عروس شب کی زلفیں تمہیں ابھی نا آشنا نم سے  
 ۳۶۔ تڑپ بجلی سے پانی جو سے پاکیزگی پانی  
 ۳۷۔ دیکھتی ہے کبھی ان کو، کبھی شرماتی ہے  
 ۳۸۔ مارتی ہے انہیں پونہوں سے، عجب ناز ہے یہ  
 ۳۹۔ شوخ ہوگی تو گودی سے اتاریں گے تجھے  
 ۴۰۔ حسن نسوانی ہے بجلی تیری فطرت کے لیے  
 ۴۱۔ ہے حسینوں میں وفا نا آشنا ترا خطاب  
 ۴۲۔ گو حسین تازہ ہے ہر لحظہ مقصود نظر  
 ۴۳۔ رہتی ہے قیس سوز کو لیلی شام کی ہوس  
 ۴۴۔ مگر آتی ہے نسیم چمن طور کبھی
- زینت تاج سر بانو نے قیصر بن کر<sup>۱۱۱</sup>  
 کیوں نہ اس بیوی کی آنکھوں سے ٹیک جاؤں میں  
 کیوں نہ اس بیوی کی آنکھوں سے ٹیک جاؤں میں  
 جس کی خاموشی سے تقریر بھی شرماتی ہو  
 اور نگاہوں کو حیاطاقت گویائی دے  
 کس حن غم ہجر سے افزوں ہو جائے  
 ساغر دیدہ پر غم سے چھلک ہی جاؤں<sup>۱۱۲</sup>  
 لیلی معنی وہاں بے پردہ، یاں محل میں ہے<sup>۱۱۳</sup>  
 کیا جنھوں نے محبت کا راز داں مجھ کو<sup>۱۱۴</sup>  
 بہ حضرت دیکھنے میں سیدے سادے بھولے بھالے ہیں<sup>۱۱۵</sup>  
 کہ لیلی کی طرح تو خود بھی ہے محل نشینوں میں<sup>۱۱۶</sup>  
 وہی ناز آفریں ہے بلوہ پیر انازینوں میں<sup>۱۱۷</sup>  
 نظارے کی ہوس ہو تو لیلی بھی چھوڑ دے<sup>۱۱۸</sup>  
 ستارے آسماں کے بے خبر تھے لذت رم سے  
 حرارت لی نفسائے مسیح ابن مریم سے<sup>۱۱۹</sup>  
 کبھی اٹھتی ہے، کبھی لیٹ کے سو جاتی ہے  
 پھیرے بے غصہ ہے یا پیار کا انداز ہے یہ؟  
 گر گیا پھول جو سینے کا تو ماہرں گے تجھے<sup>۱۲۰</sup>  
 پھر عجب یہ ہے کہ تیرا عشق بے پروا بھی ہے<sup>۱۲۱</sup>  
 اے تلون کیش! تو مشہور بھی، رسوا بھی ہے<sup>۱۲۲</sup>  
 حن سے مضبوط پیمان وفا رکھتا ہوں میں<sup>۱۲۳</sup>  
 اختر صبح مضطرب تاب دوام کے لیے<sup>۱۲۴</sup>  
 سمت گردوں سے ہوائے نفس جو کبھی<sup>۱۲۵</sup>



- ۴۵۔ فراق حور میں، ہو غم سے ہمکنار نہ تو  
 ۴۶۔ مجھے فریفتہ ساقی جمیل نہ کر  
 ۴۷۔ جلوہ یوسف گم گشتہ دکھا کر ان کو  
 ۴۸۔ دیکھ شرب میں ہوا ناقہ لیلی بیکار  
 ۴۹۔ میں نے اے اقبال یورپ میں اے ڈھونڈا عبث  
 ۵۰۔ بے رنگین دہر کی زینت ہمیشہ نام نو  
 ۵۱۔ ہور ہی ہے زیر دامن افق سے آشکار  
 ۵۲۔ ترا اے قیس کیونکر ہو گیا سوز دروں ٹھنڈا  
 ۵۳۔ آئینہ روشن ہے اس کا صورت رخسار حور  
 ۵۴۔ وہ مست ناز جو گلشن میں جانکتی ہے  
 ۵۵۔ الہی! پھولوں میں وہ انتخاب مجھ کو کرے  
 ۵۶۔ تجھے وہ شاخ سے توڑیں! زہے نصیب ترے  
 ۵۷۔ کبھی یہ پھول ہم آغوش مدعا نہ ہوا  
 ۵۸۔ شگفتہ کرنے سکے گی کبھی ہمارا سے  
 ۵۹۔ قہر تو یہ ہے کہ کافر کو ملیں حور و قصور  
 ۶۰۔ درد لیلی بھی وہی قیس کا پہلو بھی وہی  
 ۶۱۔ محل میں خاموشی کے لیلانے ظلمت آئی  
 ۶۲۔ شاخ طوبی بہ نغمہ ریز طیور  
 ۶۳۔ طالع قیس و گیسوئے لیلی  
 ۶۴۔ غنی روز سیاہ پیر کنعان راتما شاکن  
 ۶۵۔ قیس پیدا ہوں تری محفل میں! یہ ممکن نہیں  
 ۶۶۔ آج ہیں خاموش وہ دشت جنوں پرور جہان  
 ۶۷۔ دیکھ آ کر کوچہ چاک گریباں میں کبھی
- پر می کوشیشہ الفاظ میں اتار نہ تو  
 بیان حور نہ کر ذکر سلسبیل نہ کر<sup>۱۲۷</sup>  
 تپش آمادہ تراز خون زلیخا کر دیں  
 قیس کو آرزوے نو سے شناسا کر دیں<sup>۱۲۸</sup>  
 بات جو ہندوستان کے ماہ سیاؤل میں تھی<sup>۱۲۹</sup>  
 مادر گیتی رہی آہستن اقوام نو<sup>۱۳۰</sup>  
 صبح یعنی دختر دوشیزہ لیل و منہار<sup>۱۳۱</sup>  
 کہ لیل میں تو ہیں اب تک وہی انداز لیلانی<sup>۱۳۲</sup>  
 گر کے وادی کی چٹانوں پر یہ ہو جاتا ہے چور<sup>۱۳۳</sup>  
 کلی کلی کی زبان سے دعا نکلتی ہے  
 کلی سے رشک گل آفتاب مجھ کو کرے  
 تڑپتے رہ گئے گلزار میں رقیب ترے  
 کسی کے دامن رنگیں سے آشنا نہ ہوا  
 فسرہ رکھتا ہے گلچیں کا انتظار<sup>۱۳۴</sup>  
 اور بیچارے مسلمان کو فقط وعدہ حور<sup>۱۳۵</sup>  
 نجد کے دشت و جبل میں رم آہو بھی وہی<sup>۱۳۶</sup>  
 چکے عروس شب کے موتی وہ پیارے پیارے<sup>۱۳۷</sup>  
 بے حجابانہ حور جلوہ فروش  
 اس کی تاریکیوں سے دوش بدوش<sup>۱۳۸</sup>  
 کہ نور دیدہ اش روشن کند چشم زلیخا را<sup>۱۳۹</sup>  
 تنگ ہے صحرا ترا محل ہے بے لیل ترا<sup>۱۴۰</sup>  
 رقص میں لیلی رہی لیلی کے دیوانے رہے<sup>۱۴۱</sup>  
 قیس تو، لیلی بھی تو، صحرا بھی تو، محل بھی تو<sup>۱۴۲</sup>

- ۶۸۔ نغمہ امید تیری بربط دل میں نہیں  
ہم سمجھتے ہیں یہ لیلیٰ تیرے محل میں نہیں<sup>۱۴۳</sup>
- ۶۹۔ کیا کہا! بہر مسلمان ہے فقط وعدہ تور  
شکوہ بے جا بھی کرے کوئی تو لازم ہے شعور<sup>۱۴۴</sup>
- ۷۰۔ عدل ہے فاطر ہستی کا ازل سے دستور  
مسلم آئیں ہوا کافر تو ملے تور و قصور
- ۷۱۔ تم میں حوروں کا کوئی چائے والا ہی نہیں  
بلوہ طور تو موجود ہے موسیٰ ہی نہیں<sup>۱۴۵</sup>
- ۷۲۔ وہ تو دیوانہ ہے ہستی میں رہے یا نہ رہے  
یہ ضروری ہے رخ لیلیا نہ رہے<sup>۱۴۶</sup>
- ۷۳۔ گھر میں پرویز کے شیریں تو ہوئی جلوہ نما  
لے کے آئی ہے مگر تیشہ فرہاد بھی ساتھ<sup>۱۴۷</sup>
- ۷۴۔ پھرتی ہے وادیوں میں دختر خوش خرام ابر  
کرتی ہے عشق بازیاں سبزہ مرغزار سے<sup>۱۴۸</sup>
- ۷۵۔ پیدا دل ویراں میں پھر شورش محشر کر  
اس محل خالی کو پھر شاہد لیلیا دے<sup>۱۴۹</sup>
- ۷۶۔ فاطمہ! تو آبرو نے امت مرحوم ہے  
ذره ذرہ بری مشت خاک کا معصوم ہے
- ۷۷۔ یہ سعادت، تور صحرائی! تری قسمت میں تھی  
غازیان دین کی سقائی تری قسمت میں تھی
- ۷۸۔ یہ جہاد اللہ کے رستے میں بے تیغ و سپر  
ہے جہاد آفریں شوق شہادت کس قدر
- ۷۹۔ یہ کلی بھی اس گلستان خزاں منظر میں تھی  
ایسی چنگاری بھی یارب، اپنی خاکستر میں تھی!
- ۸۰۔ فاطمہ! گو شبنم افشاں آنگھ تیرے غم میں ہے  
نغمہ عشرت بھی اپنے نالہ ماتم میں ہے
- ۸۱۔ رقص تری خاک کا کتنا نشاط انگیز ہے  
ذره ذرہ زندگی کے سوز سے لہریز ہے
- ۸۲۔ ہے کوئی ہنگامہ تیری تربت خاموش میں  
پل رہی ہے ایک قوم تازہ اس آغوش میں
- ۸۳۔ بے خبر ہوں گرچہ ان کی وسعت مقصد سے میں  
آفرینش دیکھتا ہوں ان کی اس مرقد سے میں<sup>۱۵۰</sup>
- ۸۴۔ جن کی تابانی میں انداز کم بھی نو بھی ہے  
اور تیرے کو کب تقدیر کا پر تو بھی ہے<sup>۱۵۱</sup>
- ۸۵۔ دیا اہل حرم کو رقص کا فرمان ستم کرنے  
یہ انداز ستم کچھ کم نہ تھا آثار محشر سے
- ۸۶۔ بھلا تعمیل اس فرمان غیرت کش کی ممکن تھی!  
شمنشا ہی حرم کی نازنینان سمن بر سے
- ۸۷۔ بنایا آہ! سامان طرب بیدرد نے ان کو  
نہاں تھا حسن جن کا چشم مہر و ماہ واختر سے
- ۸۸۔ لرزتے تھے دل نازک، قدم مجبور جنبش تھے  
رواں دریائے خون، شہزادیوں کے دیدہ ترے<sup>۱۵۲</sup>
- ۸۹۔ یہ مقصد تھا مرا اس سے، کوئی تیمور کی بیٹی  
مجھے غافل سمجھ کر مار ڈالے میرے خنجر سے<sup>۱۵۳</sup>
- ۹۰۔ کی عرض نصف مال ہے فرزند وزن کا حق  
باقی جو ہے وہ ملت بیصنا پہ ہے نثار<sup>۱۵۴</sup>

- ۹۱۔ نئے انداز پائے نوجوانوں کی طبیعت نے
- ۹۲۔ پر تری تصویر قاصد گریہ بہیم کی ہے
- ۹۳۔ حیرتی ہوں میں تری تصویر کے اعجاز کا
- ۹۴۔ رفتہ و حاضر کو گویا پاپا اس نے کیا
- ۹۵۔ جب ترے دامن میں پلہتی تھی وہ جان ناتواں
- ۹۶۔ زندگی کی اوج گاہوں سے اتر آتے ہیں ہم
- ۹۷۔ کس کو اب ہوگا وطن میں آہ! میرا انتظار
- ۹۸۔ خاک مرقد پر تری لے کر یہ فریاد آؤں گا
- ۹۹۔ تربیت سے تیری میں انجم کا ہم قسمت ہوا
- ۱۰۰۔ دفتر ہستی میں تھی زریں ورق تیری حیات
- ۱۰۱۔ عمر بھر تیری صحبت میری خدمت گر رہی
- ۱۰۲۔ وہ جواں، قامت میں ہے جو صورت سر و بلند
- ۱۰۳۔ کاروبار زندگی میں وہ ہم پہلو مرا
- ۱۰۴۔ تجھ کو مثل طفلک بے دست و پاروتا ہے وہ
- ۱۰۵۔ تخم جس کا تو ہماری کشت جاں میں بوگئی
- ۱۰۶۔ زلزلے ہیں، پھلیاں ہیں۔ قحط ہیں، آلام ہیں
- ۱۰۷۔ دام سین تخیل بے مرا آفاق گیر
- ۱۰۸۔ یاد سے تیری دل درد آشنا معمور ہے
- ۱۰۹۔ زندگی تھی تری منتاب سے تابندہ تر
- ۱۱۰۔ مثل ایوان سحر مرقد فروزاں ہوترا
- ۱۱۱۔ آسماں تیری لحد پر شبنم افشانی کرے
- ۱۱۲۔ سنا ہے کوئی شہزادی ہے حاکم اس گلستان کی
- ۱۱۳۔ کبھی ساتھ اپنے اس کے آستان تک مجھ کو تولے پل
- یہ رعنائی، یہ بیداری، یہ آزادی، یہ باکی<sup>۱۰۰</sup>
- آہ! یہ تردید میری حکمت محکم کی ہے<sup>۱۰۶</sup>
- رخ بدل ڈالا ہے جس نے وقت کی پرواز کا
- عہد طفلی سے مجھے پھر آشنا اس نے کیا
- بات سے اچھی طرح محرم نہ تھی جس کی زباں
- صحبت مادر میں طفل سادہ رہ جاتے ہیں ہم<sup>۱۰۷</sup>
- کون میرا خط نہ آنے سے رہے گایے بے قرار
- اب دعائے نیم شب میں کس کو میں یاد آؤں گا
- گھر مرے اجداد کا سرمایہ عزت ہوا
- تھی سراپا دین و دنیا کا سبق تیری حیات
- میں تری خدمت کے قابل جب ہوا تو پل بسی
- تیری خدمت سے ہوا جو مجھ سے بڑھ کر بہرہ مند<sup>۱۰۸</sup>
- وہ محبت میں تری تصویر، وہ بازو مرا
- صبر سے نا آشنا صبح و مساروتا ہے وہ
- شکر کت غم سے وہ الفت اور محکم ہوگئی
- کیسی کیسی دختران مادر ایام میں!<sup>۱۰۹</sup>
- کر لیا جس سے تیری یاد کو میں نے اسیر
- جیسے کعبے میں دعاؤں سے فضا معمور ہے<sup>۱۱۰</sup>
- نوب تر تھا صبح کے تارے سے بھی تیرا سفر
- نور سے معمور یہ ناکی شبستاں ہوترا
- سبزہ نورستہ اس گھر کی نگہبانی کرے<sup>۱۱۱</sup>
- کہ جس کے نقش پا سے پھول ہوں پیدا بیاباں میں
- کبھی ساتھ اپنے اس کے آستان تک مجھ کو تولے پل

- ۱۱۳۔ کلی بولی سریر آرا ہماری ہے وہ شہزادی  
 ۱۱۵۔ مگر فطرت تری افتندہ اور بیگم کی شان اونچی  
 ۱۱۶۔ بیچ سکتی ہے تو لیکن ہماری شہزادی تک  
 ۱۱۷۔ نظر اس کی پیام عید ہے اہل محرم کو  
 ۱۱۸۔ خان بستہ کہ لیلی در بیابان جلوہ گر باشد  
 ۱۱۹۔ دیو استبداد جمہوری قبا میں پائے کوب  
 ۱۲۰۔ عزت ہے محبت کی قائم اے قیس! حجاب محل سے  
 ۱۲۱۔ مل ہی جائے گی کبھی منزل لیلی اقبال!  
 ۱۲۲۔ لڑکیاں پڑھ رہی ہیں انگریزی  
 ۱۲۳۔ روش مغربی ہے مد نظر  
 یہ ڈراما دکھانے گا کیا سین  
 ۱۲۷۔ شیخ صاحب بھی تو پردے کے کوئی حامی نہیں  
 وعظ میں فرما دیا کل آپ نے یہ صاف صاف  
 ۱۲۸۔ یہ کوئی دن کی بات ہے اے مرد ہوش مند!  
 آتا ہے اب وہ دور کہ اولاد کے عوض  
 ۱۲۹۔ وہ مس بولی ارادہ خود کشی کا جب کیا میں نے  
 نہ جرات ہے نہ خنجر ہے تو قصہ خود کشی کیسا  
 کہا میں نے کہ اے جان جمان کچھ نقد دلوادو  
 ۱۳۰۔ ناداں تھے اس قدر کہ جانی نہ عرب کی قدر  
 معذب میں ہے جہاز بیاباں شتر کا نام
- درخشاں جس کی ٹھوکر سے ہوں پتھر بھی نکلیں بن کر  
 نہیں ممکن کہ تو پیچھے ہم نشیں بن کر  
 کسی دکھ درد کے مارے کا اشک آئیں بن کر  
 بنا دہتی ہے گوہر غم زدوں کے اشک پیہم کو<sup>۱۳۱</sup>  
 ندارد تنگناے شہر تاب حن صحرائی<sup>۱۳۲</sup>  
 تو سمجھتا ہے یہ آزادی کی ہے نیلم پری<sup>۱۳۳</sup>  
 محل ہو گیا عزت بھی گئی غیرت بھی گئی لیلیا بھی گئی<sup>۱۳۴</sup>  
 کوئی دن اور ابھی باد یہ چیمائی کر!<sup>۱۳۵</sup>  
 ڈھونڈ لی قوم نے فلاح کی راہ  
 وضع مشرق کو بانٹتے ہیں گناہ  
 پردہ اٹھنے کی منتظر ہے نگاہ  
 مفت میں کالج کے لڑکے ان سے بدظن ہو گئے  
 پردہ آخر کس سے ہو جب مرد ہی زن ہو گئے  
 غیرت نہ تجھ میں ہوگی، نہ زن اوٹ چاہے گی<sup>۱۳۶</sup>  
 کو نسل کی ممبری کے لیے ووٹ چاہے گی  
 مہذب ہے تو اے عاشق! قدم باہر نہ دھر مد سے  
 یہ مانا درد نامی گیا تیرا گزر مد سے  
 کرانے پر منگالوں گا کوئی افغان سر مد سے<sup>۱۳۷</sup>  
 حاصل ہوا یہی، نہ بچے ماہیٹ سے  
 ترکوں نے کام کچھ نہ لیا اس فلیٹ سے

### بال جہیل

- ۱۔ حور و فرشتہ میں اسیر میرے تجلیات میں  
 مری نگاہ سے ظلل تیری تجلیات میں<sup>۱۳۸</sup>

- ۲۔ نہ کر دیں مجھ کو مجبور نوا فردوس میں توہیں
- ۳۔ یہی شیخ حرم ہے جو پڑا کر بیچ کھاتا ہے
- ۴۔ جس کا عمل ہے بے غرض، اس کی جڑا کچھ اور ہے
- ۵۔ یہ حوریاں فرنگی، دل و نظر کا حجاب
- ۶۔ یہیں بہشت بھی ہے، حور و جبرئیل بھی ہے
- ۷۔ عروس لالہ! مناسب نہیں ہے مجھ سے حجاب
- ۸۔ عریاں ہیں ترے چمن کی حوریں
- ۹۔ ترا جوہر ہے نوری، پاک ہے تو
- ترے صید زلوں افرشتہ و حور
- ۱۰۔ سادہ و پرسوز ہے دختر دہقان کا گیت
- ۱۱۔ مغرب کی ہوانے تجھ کو پالا
- ۱۲۔ پھر تیرے حسینوں کو ضرورت ہے حاکمی؟
- ۱۳۔ عرض کی میں نے۔ الہی! مری تفسیر معاف
- ۱۴۔ کہیں اس کی طاقت سے کسار چور
- ۱۵۔ ہے نگاہ خاوراں مسکور غرب
- ۱۶۔ تجھ کو نہیں معلوم کہ حوران بہشتی
- مرا سوز دروں پھر گرمی محفل نہ بن جائے<sup>۱۷۰</sup>
- گلیم بوذر و دلوق اویس و چادر زہرا!<sup>۱۷۱</sup>
- حور و خیام سے گرز بادہ و جام سے گرز<sup>۱۷۲</sup>
- بہشت مغربیاں جلوہ ہائے پاہ رکاب<sup>۱۷۳</sup>
- تری نگہ میں ابھی شوخی نظارہ نہیں<sup>۱۷۴</sup>
- کہ میں نسیم سحر کے سوا کچھ اور نہیں<sup>۱۷۵</sup>
- پاک گل ولالہ کور فوگر
- فروغ دیدہ افلاک ہے تو<sup>۱۷۶</sup>
- کہ شاہین شہ لولاک ہے تو!<sup>۱۷۷</sup>
- کشتی دل کے لیے سیل ہے عہد شباب<sup>۱۷۸</sup>
- صحرائے عرب کی حور ہے تو<sup>۱۷۹</sup>
- باقی ہے ابھی رنگ مرے خون بگر میں!<sup>۱۸۰</sup>
- خوش نہ آئیں گے اسے حور و شراب و لب گشت<sup>۱۸۱</sup>
- کہیں اس کے پھندے میں جبریل و حور<sup>۱۸۲</sup>
- حور جنت سے ہے خوشتر حور غرب
- ویرانی جنت کے تصور سے میں غم ناک؟<sup>۱۸۳</sup>

### ضرب کلیم

- ۱۔ کہتے ہیں فرشتے کہ دل آویز ہے مومن
- ۲۔ تورہ نور دشوق ہے منزل نہ کر قبول
- ۳۔ ہزار بار حکیموں نے اس کو سلجھایا
- ۴۔ قصور زن کا نہیں ہے اس خرابی میں
- ۵۔ فساد کا ہے فرنگی معاشرت میں ظہور
- حوروں کو شکایت ہے، کم آمیز ہے مومن<sup>۱۸۴</sup>
- لیلی بھی ہم نشین ہو تو محل نہ کر قبول<sup>۱۸۵</sup>
- مگر یہ مسئلہ زن رہا وہیں کا وہیں
- گواہ اس کی شرافت پہ ہیں مرد و پردیں
- کہ مرد سادہ ہے بیچارہ زن شناس نہیں<sup>۱۸۶</sup>

- ۶۔ کیا یہی ہے معاشرت کا کمال
- ۷۔ تفادد نہ دیکھا زن و شوہر میں نے
- ۸۔ وجود زن سے ہے تصویر کائنات میں رنگ
- ۹۔ شرف میں پردہ کے ثریا سے مشت ناک اس کی
- ۱۰۔ مکالمات فلاطون نہ لکھ سکی، لیکن
- ۱۱۔ اس راز کو عورت کی بصیرت ہی کرے فاش
- ۱۲۔ کیا چیزے آرائش و قیمت میں زیادہ
- ۱۳۔ نے پردہ، نہ تعلیم نئی ہو کہ پرانی
- ۱۴۔ تہذیب فرنگی ہے اگر مرگ امومت
- ۱۵۔ جس علم کی تاثیر سے زن ہوتی ہے نازن
- ۱۶۔ بیگانہ رہے دیں سے اگر مدرسہ زن
- ۱۷۔ جوہر مرد عیاں ہوتا ہے بے منت غیر
- ۱۸۔ راز ہے اس کے تپ غم کا یہی نکتہ شوق
- ۱۹۔ کھلتے جاتے ہیں اسی آگ سے اسرار حیات
- ۲۰۔ میں بھی مظلومی نسواں سے ہوں غم ناک بہت
- ۲۱۔ اک شوخ کرن، شوخ مثال نگہ حور
- ۲۲۔ ہند کے شاعر و صورت گر و افسانہ نویس
- ۲۳۔ صلہ فرنگ سے آیا ہے سوریا کے لیے
- ۲۴۔ جہاں قار نہیں، زن تنگ لباس نہی
- ۲۵۔ مری نگاہ میں ہے یہ سیاست لادیں
- ۲۶۔ ممکن ہے کہ یہ داشتہ پیرک افرنگ
- مرد بے کار وزن تھی آغوش!
- وہ غلوت نشیں ہے، یہ غلوت نشیں ہے<sup>۱۸۷</sup>
- اسی کے ساز سے ہے زندگی کا سوز دروں
- کہ ہر شرف ہے اسی درج کا در ممکنون
- اسی کے شعلے سے ٹوٹا شرار افلاطون<sup>۱۸۸</sup>
- مجبور ہیں، معذور ہیں۔ مردان خرد مند
- آزادی نسواں کہ زمرہ کا گلوبند<sup>۱۸۹</sup>
- نسوانیت زن کا نگہاں ہے فقط مرد
- ہے حضرت انساں کے لیے اس کا ثر موت
- کہتے ہیں اسی علم کو ارباب نظر موت
- ہے عشق و محبت کے لیے علم و ہر موت<sup>۱۹۰</sup>
- غیر کے ہاتھ میں ہے جوہر عورت کی نمود
- آہیشیں، لذت تخلیق سے ہے اس کا وجود
- گرم اسی آگ سے ہے معرکہ بود و نبود
- نہیں ممکن مگر اس عقدہ مشکل کی کشود<sup>۱۹۱</sup>
- آرام سے فارغ، صفت جوہر سیاب<sup>۱۹۲</sup>
- آہ، بیچاروں کے اعصاب پہ عورت ہے سوار<sup>۱۹۳</sup>
- مے وقار و ہجوم زمان بازاری<sup>۱۹۴</sup>
- جہاں حرام بتاتے ہیں شغل مے خواری
- کنیز اہرمن و دوں نہاد و مردہ ضمیر<sup>۱۹۵</sup>
- ابلیس کے تعویذ سے کچھ روز سنبھل جائے!<sup>۱۹۶</sup>

## ارمغان حجاز

- ۱۔ الحذر! آئین بیغمبر سے سو بار الحذر
  - ۲۔ ابن مریم مرگیا یا زندہ جاوید ہے
  - ۳۔ آنے والے سے مسیح ناصری مقصود ہے
- حافظ ناموس زن، مرد آزما، مرد آفریں<sup>۱۹۷</sup>
- میں صفات ذات حق، حق سے جدا یا عین ذات؟
- یا مجدد، حس میں، ہوں فرزند مریم کی صفات؟<sup>۱۹۸</sup>

(ج) شعر اقبال دربارہ زنان در کلیات باقیات شعر اقبال اردو

- ۱۔ میت اٹھی ہے شاہ کی تعظیم کے لیے
- ۲۔ مثل سموم تھی یہ خبر کس کی موت کی
- ۳۔ اقلیم دل کی آہ شنشنا ہی پیل بسی
- ۴۔ تو جس کی تخت گاہ تھی اے تخت گاہ دل
- ۵۔ اے ہند تیری پائے والی گذر گئی
- ۶۔ اے بحر، حکمراں جوز مینوں کی تھی، گئی
- ۷۔ نہرواں ہوں خون کی چشم حباب سے
- ۸۔ درد اہل کی تاک بھی کیسی غضب کی تھی
- ۹۔ اے ہند تیرے سر سے اٹھا سایہ خدا
- ۱۰۔ اے ہند جو فضیلت نسواں کی تھی دلیل
- ۱۱۔ ہو سو گوار آج خواتین ہند تم
- ۱۲۔ خونابہ بار آج ہواے چشم سلطنت
- ۱۳۔ تو آج سر بہ خاک ہو سپارہ زمیں
- ۱۴۔ صرف بکا ہے جان سلاطین روزگار
- ۱۵۔ اے شمع بزم ماتم سلطانہ جہان
- ۱۶۔ ماتم میں لے گیا ہوں دل پاش پاش کو
- ۱۷۔ ہر زخم دل کو ماتم خاتون دہر میں
- ۱۸۔ لے اے عروس ہند تری آبرو گئی
- ۱۹۔ شہرہ ہوا جہاں میں یہ کس کی وفات کا
- ۲۰۔ دونی تھی جن کی شان سے ہیروں کی آبرو
- ۲۱۔ اے کوہ نور تونے تو دیکھے ہیں تاجور
- ۲۲۔ دیتے ہیں تجھ کو دامن کسار کی قسم
- اقبال اڑ کے خاک سر رہ گزار ہو<sup>۱۹۹</sup>
- گلزار دل میں اگنے لگے غم کے خار آج
- ماتم کدہ بنا ہے دل داندار آج
- رخصت ہوئی جہاں سے وہ تاجدار آج<sup>۲۰۰</sup>
- غم میں ترے کراہنے والی گذر گئی<sup>۲۰۱</sup>
- آغوش موج ص کے سفینوں کی تھی، گئی
- وہ آبرو جو تیرے زینوں کی تھی، گئی
- انگشتری جو دل کے ننگینوں کی تھی، گئی
- اک غم گسار تیرے زینوں کی تھی، گئی
- تیرے گھروں کی پردہ نشینوں کی تھی، گئی
- جو داستان تمہارے شبینوں کی تھی، گئی
- واقف جو تیرے سارے قرینوں کی تھی، گئی
- رونق جو تیرے سارے میکینوں کی تھی، گئی
- دہلیز جس کی عید جبینوں کی تھی، گئی<sup>۲۰۲</sup>
- کیا تھی جھلک تری کہ ثریا تلک گی<sup>۲۰۳</sup>
- آزاد جاں گدازی درماں ہونے کیے
- بیٹھے ہیں مست ذوق نمکداں کیے ہونے
- آنکھوں کو اشک غم سے درافشاں کئے ہونے<sup>۲۰۴</sup>
- ہے ہر ورق سیاہ بیاض حیات کا<sup>۲۰۵</sup>
- وہ آج کر گئے ہیں جہاں سے سفر کہیں
- دیکھا ہے اس طرح کا کوئی تاجور کہیں؟
- اس شان کا ملا ہے تمہے دادگر کہیں؟



- ۲۳۔ بن کر چراغ سارے زمانے میں دُھونڈنا  
 ۲۴۔ جس کی ضیا سے آنکھ چکا چوند تھی تری  
 ۲۵۔ تو کیا کسی پہ گوہر جاں تک نثار تھی  
 ۲۶۔ ہلتا ہے جس سے عرش یہ رونا اسی کا ہے  
 ۲۷۔ جس کا دلوں پہ راج ہو مرتا نہیں کبھی  
 ۲۸۔ رہتا ہے دل میں صورت حرف نگیں وہ نام  
 ۲۹۔ و کونز یہ نرد کہ نام نلوگداشت  
 ۳۰۔ رفتار اس کے نقش قدم پر کرے نصیب  
 ۳۱۔ مرحوم کے نصیب ثواب بزمیل ہو  
 ۳۲۔ تیرا الو سفید شیریں ادا ہوا  
 ۳۳۔ زینت محفل میں فریادان شیرین عطا  
 ۳۴۔ وصل ہو لیلی مقصود سے کیوں کر اپنا  
 ۳۵۔ واسطہ دول گا اگر لخت دل زہرا کا میں  
 ۳۶۔ چومے تھے تو نے ازکر مریم کے پائے نازک  
 ۳۷۔ چاند کی لے کر گولائی، سانپ کا بیچ اور خم  
 ۳۸۔ بید مجنوں کی نزاکت، بیل کے بل کی کجی  
 ۳۹۔ پیارے پیارے، بھولے بھالے دیدہ آہونے ہیں  
 ۴۰۔ ابر سے آسو، صبا سے بے وفائی لے اڑا  
 ۴۱۔ سرد مہر مخ نے دی، سختی ملی الماس سے  
 ۴۲۔ طوطی گلزار نے رنگینی مستفادی  
 ۴۳۔ روز اول سے ودیعت نور کا جو بن ہوا  
 ۴۴۔ گندھا گندھا کر یہ مسالہ جن اکٹھا ہو گیا  
 ۴۵۔ آگ کا جو بن ہوا، اور نور کی صورت بنی
- کنا ہیں بھی آئے جو ایسا نظر کہیں  
 دنیا میں اب نہیں وہ جیسے جلوہ گر کہیں  
 پیدا جہاں میں ہوتے ہیں ایسے بشر کہیں<sup>۲۶</sup>  
 زینت تھی جس سے تجھ کو، جنازا اسی کا ہے  
 صدیاں ہزار گردش دوراں گزار دے  
 شہرت جے جہاں میں پروردگار دے  
 بے زندگی یہی جے پروردگار دے<sup>۲۷</sup>  
 یہ مہر مادی کی تمہیں یادگار دے  
 باتحوں میں اپنے دامن صبر جمیل ہو<sup>۲۸</sup>  
 میں جوئے شیر کو ہنکی کر کے لاؤں گا<sup>۲۹</sup>  
 اس محل میں ہے رواں ہونے کو جوئے شیر آج<sup>۳۰</sup>  
 اختر سو قتلہ قیس ہے اختر اپنا<sup>۳۱</sup>  
 غم میں کیوں کر چھوڑ دیں گے شافع مہتر مجھے<sup>۳۲</sup>  
 ٹوٹا جو ناصرہ کی تقدیر کا ستارا<sup>۳۳</sup>  
 گھاس کی پتی کی ہکی تھر تھر ایٹ بیش و کم  
 بانکپن طاؤس کا، نرمی گل کسار کی  
 جن پہ ہور قص شعاع نور خورشید جہیں  
 سم خرگوش اور پھیلنے سے لیا جور و جفا<sup>۳۴</sup>  
 تابناں آہنیں دل کا دل سگیں بنے  
 قمری بے زار نے شیرینی گفتار دی  
 پیر بلبل کا اضافہ اس پہ ہلکاپن ہوا  
 دست قدرت نے بنایا ایک ڈھانچہ نور کا  
 شکل عورت کی بنی، کیا موہنی صورت بنی<sup>۳۵</sup>

- ۳۶۔ جو مسافر سے پرے رہتی ہے، وہ منزل ہے تو  
 ۳۷۔ ہے مجھے دامن کسار میں سننے کا مرا  
 ۳۸۔ وہ ضیا گستر عالم، وہ عروسِ زیبا  
 ۳۹۔ اٹھ گیا موج ہوا سے کبھی دامن مرا  
 ۵۰۔ جمال یوسف یثرب کو دیکھ آئینہ دل میں  
 ۵۱۔ شفا دیکھی ہے بیماری میں کیا ان درد مندوں نے  
 ۵۲۔ تو پریشاں مومثال قیس رہتا ہے مگر  
 ۵۳۔ چلتے ہوئے کسی کا جو آنچل سرک گیا  
 ۵۴۔ بگڑے حیانہ شوخی رفتار سے کہیں  
 ۵۵۔ نقاہت قیس کی بولی جو گزری پاس سے لیلیٰ  
 ۵۶۔ ازا جب طائر رنگ حنا لیلیٰ کے ہاتھوں سے  
 ۵۷۔ یہی کتا ہے چاک دامن یوسف نہ لٹکا کو  
 ۵۸۔ قیس پر یوں طعنہ زن ہوتی ہے لیلیٰ دشت میں  
 ۵۹۔ لیلیٰ کے ناقے کو حرکت، سارباں نہ ہو  
 ۶۰۔ تیرے اشعار میں اقبال یہ رنگت تو نہ تھی  
 ۶۱۔ کوچہ یثرب کرشمہ ہے یہ کس رفتار کا  
 ۶۲۔ نشان ماہ کنفاں اے نہ لٹکا پوچھ لے مجھ سے  
 ۶۳۔ کہیں لیلیٰ نے شاید دیکھ پائی ہے جھک تیری  
 ۶۴۔ تجھ میں پوشیدہ ہے لیلیٰ اور۔ ہے لیلیٰ کوئی  
 ۶۵۔ اے کہ تیرے آستانے پر جہیں گستر قم  
 ۶۶۔ روشنی لے کر تری، موج غبار راہ سے  
 ۶۷۔ کاروان قوم کو ہے تجھ سے نہنت اس طرح  
 ۶۸۔ شمع بزم اہل ملت را چراغ طور کن
- جس کی لیلیٰ مایہ وحشت ہو، وہ محل ہے تو<sup>۱۱۱</sup>  
 نغمہ دختر دوشیزہ دہقان کی صدا<sup>۱۱۲</sup>  
 نام انسان کی بولی میں قمر ہے جس کا  
 ہو گیا عارض خاتون فلک بے پردا<sup>۱۱۳</sup>  
 نہ ڈھونڈاے دیدہ حیراں نمود ابن مریم کو  
 کہ بے حاصل سمجھتے میں تلاش ابن مریم کو<sup>۱۱۴</sup>  
 اس پریشانی میں سیر گیونے لیلیٰ بھی ہے<sup>۱۱۵</sup>  
 بولی حیا، حضورا دوپہ سنبھال کے  
 چلتے نہیں وہ اپنا دوپہ سنبھال کے<sup>۱۱۶</sup>  
 ذرا دامن بچانا بہ بھی کا نسا ہے بیابان کا<sup>۱۱۷</sup>  
 وہیں پھندا بنا یا قیس نے تار گرہاں کا  
 مجھے مانگا لگے تار نگاہ پیر کنفاں کا<sup>۱۱۸</sup>  
 جس کے کانے دل میں بچتے ہیں، وہ صحرا اور ہے<sup>۱۱۹</sup>  
 جب تک روح قیس بدن سے رواں نہ ہو<sup>۱۲۰</sup>  
 تو نے کم بخت کسی شوخ کو تاکا ہوگا<sup>۱۲۱</sup>  
 پانی پانی ابن مریم کی میخانہ ہوتی<sup>۱۲۲</sup>  
 کہ میں نے چاہ دل سے سینکڑوں یوسف نکالے میں<sup>۱۲۳</sup>  
 کہ محل سے نکل کر جاملی صحرا نشینوں میں<sup>۱۲۴</sup>  
 کہہ رہا ہے دل ترا لیلیٰ نہیں محل ہوں میں<sup>۱۲۵</sup>  
 اور فیض آستان بوسی سے گل بر سر قمر  
 دیتا ہے لیلانی شب کو نور کی چادر قمر  
 جس طرح گردوں پہ صدر محفل اختر قمر  
 یعنی ظلمت خانہ مارا سراپا نور کن<sup>۱۲۶</sup>

- ۶۹۔ گم گشتہ کنعناں ہے، اے خوگر زنداں تو  
 ۷۰۔ لیلیٰ معنی کا محل، اس کی نثر دل پذیر  
 ۷۱۔ عشق لیکن درد محرومی سے پاتا ہے کمال  
 ۷۲۔ اٹھے بزم سے محفل آرائے شب  
 ۷۳۔ یونہی محو ذکر خدا، آگیا  
 ۷۴۔ مسجد سے سونے پر چرچ گریزاں ہے دل اپنا  
 ۷۵۔ دور گردوں میں نمونے سیکڑوں تہذیب کے  
 ۷۶۔ نظارۃ یوسف کو دیں نذر ہو اپنا  
 ۷۷۔ قطع تیرے ہمت افزائی سے یہ منزل ہوئی  
 ۷۸۔ بچی خوب جمن کے ہاتھوں نصیب  
 ۷۹۔ دو خوف رہ گئے ہیں ہمارے زمانے میں  
 ۸۰۔ گم گشتہ کنعناں ہے اے خوگر زنداں تو  
 ۸۱۔ کل اس نے اپنے میدان غاص سے یہ کہا  
 ۸۲۔ سرودہ بادہ سے ہوتی ہے آشکار عورت  
 ۸۳۔ فروغ طبع نسوانی، خود آرائی و پیدائی  
 ۸۴۔ رجبے مد میں توروشن ہے شبستان حیات اس سے  
 ۸۵۔ نہ ہو بے قید، بے قیدی فساد زندگانی ہے  
 ۸۶۔ ڈرتے نہیں میں استری ہاتی کے قہر سے  
 ۸۷۔ میرے مخدوم و مکرم نے لکھی ایسی کتاب  
 ۸۸۔ رخت سفرچو مادر ممتاز بست و رفت  
 ۸۹۔ پر سیدم از سروش ز سال رحیل او  
 ۹۰۔ اے دریغ از مرگ ہم سفری  
 ۹۱۔ بہر سال رحیل او فرمود
- ہستی کے خیاباں میں ہر پھول زلیخا ہے<sup>۲۳۲</sup>  
 نظم اس کی، شاہد راز ازل کی پردہ دار<sup>۲۳۳</sup>  
 ہجر لیلیٰ اے ہوا آوارہ تر مجنوں مرا<sup>۲۳۴</sup>  
 چھپی اپنے محل میں لیلیائی شب<sup>۲۳۵</sup>  
 قریب درخیمہ ہاجر<sup>۲۳۶</sup>  
 شاید یہ کسی مس کی محبت کا سبب ہے<sup>۲۳۷</sup>  
 پل کے نکلے مادر ایام کی آغوش سے<sup>۲۳۸</sup>  
 وارنگلی شوق یاران زلیخا دے<sup>۲۳۹</sup>  
 میری کشتی بوسہ گستاخ لب ساحل ہوئی<sup>۲۴۰</sup>  
 گئی عرس میں اور شب بھر نہ آئی<sup>۲۴۱</sup>  
 مضمون نگار بیچوی کا سی آئی ڈی کا ڈر<sup>۲۴۲</sup>  
 ہستی کے خیاباں میں ہر پھول زلیخا ہے<sup>۲۴۳</sup>  
 ملا نہ مجھ کو کوئی مرد زن شناس کہیں  
 سرود بادہ اگر ہے تو ہاں نہیں تو نہیں<sup>۲۴۴</sup>  
 اسی سے عالم تہذیب کی بڑھتی ہے پہنائی  
 گذر جائے اگر مد سے تو ہے فطرت کی رسوائی<sup>۲۴۵</sup>  
 یہ فطرت ہے تو زینت کا چھپانا عین دانائی<sup>۲۴۶</sup>  
 دیوی پروف بن گئے ہیں دیوتا سروپ<sup>۲۴۷</sup>  
 شاہد لیلانے عرفاں کا جسے محل کہیں<sup>۲۴۸</sup>  
 زیر کارواں سرائے منزل دوام<sup>۲۴۹</sup>  
 گھنٹہ بگوکہ تربت او آسماں مقام  
 دل من در فراق او ہمہ درد  
 بشادت رسید و منزل کرد<sup>۲۵۰</sup>

- ۹۲۔ چورخت سفر بست سردار بیگم  
 ۹۳۔ من عیوی خواستم چوں زباتفت  
 ۹۴۔ راہی سوئے فردوس ہوئی مادر جاوید  
 ۹۵۔ ہے موت سے مومن کی نگہ روشن و بیدار  
 ۹۶۔ راحت جاں و بگر دختر ملی  
 ۹۷۔ خاندان میں ایک لڑکی کا وجود  
 ۹۸۔ کس قدر برجستہ ہے تاریخ بھی  
 ۹۹۔ چھوٹے میاں نے گوند نکالی درخت سے  
 ۱۰۰۔ پلہلی، شوخ، طرصار، نرالی مل جائے  
 ۱۰۱۔ دو درگروں میں نمونے سینکڑوں تہذیب کے
- ازیں دار فانی سوئے باغ جنت  
 بگھٹتا "یریں تربت پاک رحمت" ۲۵۱  
 لالے کا خیاباں ہے مراسمہ پرداع  
 اقبال نے تاریخ کھی "سرمہ مازاع"  
 شکر خالق، منت معبود ہے  
 باعث برکات لا محدود ہے ۲۵۲  
 "با سعادت دختر مسعود ہے" ۲۵۳  
 اور ہوگی ان کی شادی کسی نیک بخت سے ۲۵۴  
 نوجواں مرتے ہیں جس پر وہی بالی مل جائے ۲۵۵  
 پل کے نکلے مادر ایام کی آغوش میں ۲۵۶

### پی نوشتہا

- ۱۔ "اسرار خودی" کلیات اشعار مولانا اقبال لاہوری با مقدمہ احمد سروش، (انتشارات سنائی، چاپ ۱۳۷۶ھ۔ ش) ف ۱۲
- ۲۔ همان، ص ۱۶
- ۳۔ همان، ص ۲۸
- ۴۔ همان، ص ۳۰
- ۵۔ همان، ص ۸۸
- ۶۔ همان، ص ۹۳
- ۷۔ همان، ص ۹۴
- ۸۔ همان، ص ۹۸
- ۹۔ همان، ص ۹۹
- ۱۰۔ همان، ص ۱۰۱
- ۱۱۔ همان، ص ۱۰۲
- ۱۲۔ همان، ص ۱۰۳

১৩. همان، ص ১০৪
১৪. همان، ص ১১০
১৫. همان، "زبور عجم"، ص ১৩৬
১৬. همان، ص ১৪১
১৭. همان، ص ১৪২
১৮. همان، ص ১৫২
১৯. همان، ص ১৬০
২০. همان، ص ১৬২
২১. همان، ص ১৬৫
২২. همان، ص ১৬৯
২৩. همان، ص ১৭০
২৪. همان، ص ১৮১
২৫. همان، ص ১৮২
২৬. همان، ص ১৮৩
২৭. همان، ص ১৯০
২৮. همان، "پیام مشرق"، ص ২১৫
২৯. همان، ص ২১৭
৩০. همان، ص ২১৮
৩১. همان، ص ২২৪
৩২. همان، ص ২২৬
৩৩. همان، ص ২৩৫
৩৪. همان، ص ২৩৭
৩৫. همان، ص ২৩৮
৩৬. همان، ص ২৩৯
৩৭. همان، ص ২৪৬
৩৮. همان، ص ২৫০
৩৯. همان، ص ২৫১
৪০. همان، ص ২৫২
৪১. همان، ص ২৫৫

২৫৭. ৪২. همان، ص ২৫৭  
২৫৯. ৪৩. همان، ص ২৫৯  
২৬০. ৪৪. همان، ص ২৬০  
২৬৩. ৪৫. همان، ص ২৬৩  
২৬৫. ৪৬. همان، ص ২৬৫  
২৬৮. ৪৭. همان، ص ২৬৮  
২৬৯. ৪৮. همان، ص ২৬৯  
২৮১. ৪৯. همان، ص ২৮১  
২৮৫. ৫০. همان، ص ২৮৫  
২৮৯. ৫১. همان، ص ২৮৯  
২৯২. ৫২. همان، ص ২৯২  
২৯৩. ৫৩. همان، ص ২৯৩  
২৯৬. ৫৪. همان، ص ২৯৬  
২৯৯. ৫৫. همان، ص ২৯৯  
২৯৯. ৫৬. همان، ص ২৯৯  
৩০০. ৫৭. همان، ص ৩০০  
৩০৩. ৫৮. همان، ص ৩০৩  
৩০৯. ৫৯. همان، ص ৩০৯  
৩০৯. ৬০. همان، ص ৩০৯  
৩১০. ৬১. همان، ص ৩১০  
৩১১. ৬২. همان، ص ৩১১  
৩১২. ৬৩. همان، ص ৩১২  
৩১৪. ৬৪. همان، ص ৩১৪  
৩১৯. ৬৫. همان، ص ৩১৯  
৩২১. ৬৬. همان، ص ৩২১  
৩৩০. ৬৭. همان، ص ৩৩০  
৩৩১. ৬৮. همان، ص ৩৩১  
৩৩২. ৬৯. همان، ص ৩৩২  
৩৩৩. ৭০. همان، ص ৩৩৩

۷۱. همان، ص ۳۳۵  
۷۲. همان، ص ۳۳۶  
۷۳. همان، ص ۳۳۷  
۷۴. همان، ص ۳۴۹  
۷۵. همان، ص ۳۵۳  
۷۶. همان، ص ۳۵۶  
۷۷. همان، ص ۳۵۷  
۷۸. همان، ص ۳۶۲  
۷۹. همان، ص ۳۶۴  
۸۰. همان، ص ۳۶۵  
۸۱. همان، ص ۳۶۶  
۸۲. همان، ص ۳۶۹  
۸۳. همان، ص ۳۷۱  
۸۴. همان، ص ۳۷۵  
۸۵. همان، ص ۳۷۶  
۸۶. همان، ص ۳۸۱  
۸۷. همان، ص ۳۸۵  
۸۸. همان، پس چه باید کرد ای اقوام شرق؟، ص ۳۹۳  
۸۹. همان، ص ۴۰۱  
۹۰. همان، ص ۴۱۵  
۹۱. همان، ص ۴۳۱  
۹۲. همان، ص ۴۲۲  
۹۳. همان، ص ۴۲۵  
۹۴. همان، ص ۴۲۹  
۹۵. همان، "ارمغان حجاز"، ص ۴۳۵  
۹۶. همان، ص ۴۴۲  
۹۷. همان، ص ۴۶۵  
۹۸. همان، ص ۴۶۶  
۹۹. همان، ص ۴۷۶

۱۰۰. دکتر محمد اقبال، "بانگ درا"، کلیات اقبال اردو، (اقبال اکادمی پاکستان، چاپ ہشتم، ۲۰۰۷م)،

ص ۵۳/۳۷

۱۰۱. همان، ص ۵۵/۳۹

۱۰۲. همان، ص ۶۷/۵۱

۱۰۳. همان، ص ۶۸/۵۲

۱۰۴. همان، ص ۸۱/۶۵

۱۰۵. همان، ص ۸۵/۶۹

۱۰۶. همان، ص ۸۶/۷۰

۱۰۷. همان، ص ۸۹/۷۳

۱۰۸. همان، ص ۱۰۱/۸۵

۱۰۹. همان، ص ۱۰۳/۸۷

۱۱۰. همان، ص ۱۰۵/۸۹

۱۱۱. همان، ص ۱۱۱/۹۵

۱۱۲. همان، ص ۱۱۲/۹۶

۱۱۳. همان، ص ۱۱۳/۹۷

۱۱۴. همان، ص ۱۱۳/۹۷

۱۱۵. همان، ص ۱۲۳/۱۰۷

۱۱۶. همان، ص ۱۲۷/۱۱۱

۱۱۷. همان، ص ۱۲۹/۱۱۳

۱۱۸. همان، ص ۱۳۰/۱۱۴

۱۱۹. همان، ص ۱۳۳/۱۱۷

۱۲۰. همان، ص ۱۳۷/۱۲۱

۱۲۱. همان، ص ۱۴۳/۱۲۷

۱۲۲. همان، ص ۱۴۷/۱۳۲

۱۲۳. همان، ص ۱۴۸/۱۳۲

۱۲۴. همان، ص ۱۴۹/۱۳۳

۱۲۵. همان، ص ۱۵۰/۱۳۴

۱۲۶. همان، ص ۱۵۱/۱۳۵

۱۲۷. همان، ص ۱۵۲/۱۳۶



১২৮. همان، ص ۱۵۸/۱۴۲
১২৯. همان، ص ۱۶۵/۱۴۹
১৩০. همان، ص ১৭৮/১৬২
১৩১. همان، ص ১৮০/১৬৪
১৩২. همان، ص ১৮১/১৬৫
১৩৩. همان، ص ১৮৩/১৬৭
১৩৪. همان، ص ১৮৫/১৬৯
১৩৫. همان، ص ১৯৪/১৭৮
১৩৬. همان، ص ১৯৫/১৭৯
১৩৭. همان، ص ২০১/১৮৫
১৩৮. همان، ص ২০৩/১৮৭
১৩৯. همان، ص ২০৭/১৯১
১৪০. همان، ص ২১২/১৯৪
১৪১. همان، ص ২১৪/১৯৮
১৪২. همان، ص ২১৯/২০৩
১৪৩. همان، ص ২২৩/২০৭
১৪৪. همان، ص ২৩০/২১৪
১৪৫. همان، ص ২৩০/২১৪
১৪৬. همان، ص ২৩৩/২১৭
১৪৭. همان، ص ২৩৮/২২২
১৪৮. همان، ص ২৩৯/২২৩
১৪৯. همان، ص ২৪১/২২৫
১৫০. همان، ص ২৪৩/২২৭
১৫১. همان، ص ২৪৪/২২৮
১৫২. همان، ص ২৪৬/২৩০
১৫৩. همان، ص ২৪৭/২৩১
১৫৪. همان، ص ২৫২/২৩৬
১৫৫. همان، ص ২৫৩/২৩৭
১৫৬. همان، ص ২৫৫/২৩৯

۱۵۷. همان، ص ۲۴۰/۲۵۶  
۱۵۸. همان، ص ۲۴۱/۲۵۷  
۱۵۹. همان، ص ۲۴۲/۲۵۸  
۱۶۰. همان، ص ۲۴۹/۲۶۵  
۱۶۱. همان، ص ۲۵۰/۲۶۶  
۱۶۲. همان، ص ۲۵۷/۲۷۳  
۱۶۳. همان، ص ۲۵۸/۲۷۴  
۱۶۴. همان، ص ۲۷۴/۲۹۰  
۱۶۵. همان، ص ۲۹۳/۳۰۹  
۱۶۶. همان، ص ۲۹۶/۳۱۲  
۱۶۷. همان، ص ۲۹۹/۳۱۵  
۱۶۸. همان، ص ۳۰۰/۳۱۴  
۱۶۹. همان، ص ۲۱/۳۴۵  
۱۷۰. همان، ص ۲۶/۳۵۰  
۱۷۱. همان، ص ۳۶/۳۶۰  
۱۷۲. همان، ص ۴۲/۳۶۶  
۱۷۳. همان، ص ۴۷/۳۷۱  
۱۷۴. همان، ص ۵۲/۳۷۶  
۱۷۵. همان، ص ۵۴/۳۷۸  
۱۷۶. همان، ص ۶۳/۳۸۷  
۱۷۷. همان، ص ۸۵/۴۰۹  
۱۷۸. همان، ص ۱۰۳/۴۲۷  
۱۷۹. همان، ص ۱۰۵/۴۲۹  
۱۸۰. همان، ص ۱۰۷/۴۳۱  
۱۸۱. همان، ص ۱۲۱/۴۴۵  
۱۸۲. همان، ص ۱۳۰/۴۵۴  
۱۸۳. همان، ص ۱۴۰/۴۶۴  
۱۸۴. همان، ضرب کلیم ص ۵۵۸/۵۵۸  
۱۸۵. همان، ص ۸۶/۵۸۶

۱۸۶. همان، ص ۶۰۴/۱۰۴
۱۸۷. همان، ص ۶۰۵/۱۰۵
۱۸۸. همان، ص ۶۰۶/۱۰۶
۱۸۹. همان، ص ۶۰۷/۱۰۷
۱۹۰. همان، ص ۶۰۸/۱۰۸
۱۹۱. همان، ص ۶۰۹/۱۰۹
۱۹۲. همان، ص ۶۲۰/۱۲۰
۱۹۳. همان، ص ۶۴۰/۱۴۰
۱۹۴. همان، ص ۶۶۱/۱۶۱
۱۹۵. همان، ص ۶۶۴/۱۶۴
۱۹۶. همان، ص ۶۶۸/۱۶۸
۱۹۷. آرمغان حجاز، همان، ص ۷۱۰/۱۸
۱۹۸. همان، ص ۷۱۱/۱۹
۱۹۹. دکتر محمد اقبال، کلیات شعر اقبال، (متروک اردو، مرتبہ: دکتر صابر کلوروی،) اقبال اکادمی پاکستان، طبع اول، ص ۵۰
۲۰۰. همان، ص ۵۳
۲۰۱. همان، ص ۵۴
۲۰۲. همان، ص ۵۵
۲۰۳. همان، ص ۵۷
۲۰۴. همان، ص ۵۸
۲۰۵. همان، ص ۶۰
۲۰۶. همان، ص ۶۱
۲۰۷. همان، ص ۶۲
۲۰۸. همان، ص ۶۳
۲۰۹. همان، ص ۷۶
۲۱۰. همان، ص ۸۹
۲۱۱. همان، ص ۱۱۵
۲۱۲. همان، ص ۱۲۷
۲۱۳. همان، ص ۱۲۹

২১৪. همان، ص ১৬৪  
২১৫. همان، ص ১৬৫  
২১৬. همان، ص ১৭৪  
২১৭. همان، ص ১৭৫  
২১৮. همان، ص ১৭৭  
২১৯. همان، ص ২১৮  
২২০. همان، ص ২৩২  
২২১. همان، ص ২৪৫  
২২২. همان، ص ২৪৬  
২২৩. همان، ص ২৪৭  
২২৪. همان، ص ২৫৬  
২২৫. همان، ص ২৫৮  
২২৬. همان، ص ২৬৫  
২২৭. همان، ص ২৬৭  
২২৮. همان، ص ২৯৯  
২২৯. همان، ص ৩০২  
২৩০. همان، ص ৩০৫  
২৩১. همان، ص ৩১৭  
২৩২. همان، ص ৩১৯  
২৩৩. همان، ص ৩৩০  
২৩৪. همان، ص ৩৩৬  
২৩৫. همان، ص ৩৩৭  
২৩৬. همان، ص ৩৪০  
২৩৭. همان، ص ৩৪১  
২৩৮. همان، ص ৩৬৯  
২৩৯. همان، ص ৩৮৭  
২৪০. همان، ص ৩৯০  
২৪১. همان، ص ৪২৪  
২৪২. همان، ص ৪২৬

২৪৩. همان، ص ৪৩০  
২৪৪. همان، ص ৪৪০  
২৪৫. همان، ص ৪৪৪  
২৪৬. همان، ص ৪৪৫  
২৪৭. همان، ص ৪৫৭  
২৪৮. همان، ص ৫৯০  
২৪৯. همان، ص ৫২০  
২৫০. همان، ص ৫২১  
২৫১. همان، ص ৫২৩  
২৫২. همان، ص ৫২৪  
২৫৩. همان، ص ৫২৫  
২৫৪. همان، ص ৫২৭  
২৫৫. همان، ص ৫২৯  
২৫৬. همان، ص ৫৩৩

## نتیجه

روزگار، روزگار سرعت و شتاب است. شتاب در همه اعمال، شتاب در کسب کمال و خلاصه شتاب در همه چیز و همین شتاب و سرعت و گرفتاری های روز مره، وقت کمی برای اندیشیدن باقی گذاشته است و این نیندیشیدن دردی است عالمگیر و لا علاج و شناساندن اندیشمندان خود حرکتی بسوی اندیشیدن است.

اندیشیدن آن وقت کار آمد می باشد که از آن نتیجه ای بگیریم. برای تکمیل معنوی این پایان نامه لازم می دانم که نتیجه گیری بعمل آید که حاصل این پایان نامه چه بوده است؟ خلاصه رساله «نقش زنان در احوال و افکار و آثار اقبال» که این جانب درک نموده ام ازین قرار است:

اقبال دارای خانواده بزرگی بود. حتماً پرورش مادر نیک و مدبر او را شایسته ناموری کرد. خواهران و همسران او همدرد و رفیق او بودند. او لطف و مهربانی ویژه نسبت به دختران داشت. زندگی خانوادگی اقبال ساده و مذهبی طبق روایات مشرقی بود. او خود به شرق و غرب مسافرتها نمود ولی هیچ وقت اندیشه های غرب در ذهن همسران او رسوخ پیدا نکرد. او تا آنجا که ممکن بود حق آنها را ادا کرد و از مقام والای زن هیچ وقت صرف نظر نکرد. او مانند شرقیان تنگ نظر و تنگ ذهن نبود. بویژه در آن زمان در هند تولد یک دختر مایه افتخار نبود ولی اقبال نسبت به دخترها احترام خاصی قایل بود و بدوستان می گفت از تولد دخترها ناراحت نشوید. اینها موجب رحمت الهی و برکات لامتناهی هستند. اقبال هرچند سه زن داشت ولی قصداً حق هیچ کس از آنها را سلب نکرد. فرمانبردار مادر بود. برای او دختران مشرقی عزیزتر بودند به همین سبب با وجود فرصت هیچ زن مغربی را اختیار نکرد. ولی باز او هم از مغرب تعصب نسلی نداشت بلکه فکری داشت. او یک زن آلمانی را برای بیچه های خود بعنوان پرستار برگزید. پس برای او افراد مغربی مورد انتقاد نیستند تنها تهذیب فرنگ را در راه زندگی خود جایگاه نداد.

اقبال هزارها بیت در قالب مثنوی و رباعی و غزل سروده که شمار بسیاری از آنها از شاهکاری بی مانند ادب فارسی است و گوهر اعتبار اندیشه بشریت است. اقبال در کلام خود تنها پیام برای مردم شرق نگذارد بلکه او بویژه زنان شرق را نیز مخاطب می کند. پیام ویژه وی برای زنان و احترام ویژه او نسبت به این طبقه می باشد که با کلام منظوم و مثنوی چه به اردو، چه به فارسی و چه به انگلیسی بیان داشته است. در ضمن آثار منثور متعددی از سخنرانی های اقبال در دست داریم که در مجالس

مختلف به زنان یا درباره زنان حرف زده است. در ضمن بیش از سیصد بیت و چند منظومه شعر فارسی اختصاصاً در باره زنان سروده است. اقبال شاعری فرزانه و متعهد بود. او اهداف عالی و مترقیانه ای که داشت توسط کلمات موزون و عبارات مسجع و مقفی بیان می کرد، بر خلاف شاعرانی که شعر را برای خراب کردن مردم و یا در وصف خال و زلف یار می سرودند علامه چنین نبود که در عشق و وصف حسن زنان هزاران برگ دفتر سیاه بکند. در شعر اقبال تذکره هیچ زن معشوق بدست ما نمی رسد. اقبال عاشق هیچ معشوقی نبود بلکه عاشق خود عشق بود. اقبال شعر نمی گوید برای آنکه سخن خوشایند زیبایی گفته باشد. شعر می گوید برای آنکه از آن خاصیت "درمانی" بجوید. در کلام او وصف زنان نیست آنگونه که در نزد شاعران دیگری می شناسیم، غزل عاشقانه نیز تا آن حدی نمی بینیم. اقبال برای زن یا معشوقی نمی سراید. و اگر هم سروده بود آنرا در حیات خود با دست خویش از بین برده. شاید نمی خواست جذبات وی به دست دیگران رسیده عامیانه بشود و مردم از آن خرده گیری بکنند، یا به معشوق وی حرفهای گوناگون بزنند.

در شعر اقبال تنها تذکره از آن زنان هست که که شخصیت آنان او را تحت تاثیر گذاشته است. اقبال به جبر تاریخ کار ندارد. می خواهد که از منبع حجاز و ایران فیض بگیرد، اسلام آغازین که نمونه هایی مانند فاطمه الزهراء (رض) و امهات المومنین داشته است می بایست در جانبازی وفاداری، استقامت قرار گیرد و آنگاه از خاتون عجم، و شرف النساء بیگم، فاطمه بنت عبد الله خانمهای معاصر به آن اضافه گردد.

در شعر اقبال یک هنرمند را از مجموع آثارش باید به داوری فرا خواند، در مجموع گفته های فارسی و اردوی اقبال اشعار در تربیت و علم زنان، نکته های جاندار و پایدار بقدر کافی است که بتوان او را گوینده ای ارزنده بعنوان "شاعر زنان" به حساب آورد. در شعر او گاهی به بیت های بلندی برخورداریم که فکر او درباره زن را آشکار می کند مهم ترین نظر وی بقرار زیر می باشد:

(۱) مهد مادر اولین درسگاه بشر است سپس یک زن می تواند توانا و ورزنده باشد که با رمز محبت درس اتحاد، وفاداری و انسان سازی و اندیشه پردازی دهد.

(۲) مجموعه کلام اقبال قرآن نیست، بلکه تبلیغات و تعلیمات قرآن است. او همه چیز را به اسلام باز می گرداند. و پیام وی برای زنان پیام قرآن است. اسلام اقبال، اسلام فعال است و زن هم یک وجود زنده است و حق هرگونه فعالیت در حدود اسلامی را دارد. زن در

- اسلام زنده، سازنده، رزمنده، است ولی لباس رزمش عصمت و طهارت اوست. در حقیقت می توان گفت اسلام انقلابی بزرگ در زندگی اجتماعی زنان بوجود آورد و شخصیت او را از استعمار و بازیچه شدن حفظ کرد.
- (۳) زن آرمانی اقبال یک انسان آرمانی است. و شناخت گوهر خود و اتکاء بر آن، یک پیام خودی و خودشناسی برای زن است.
- (۴) اقبال اصلاح جامع را در اصلاح زن می داند.
- (۵) اقبال برای جوانان مرد، به آمیزش شرق و غرب در حصول تحصیلات معتقد است ولی به نظر می رسد که برای در زنان بیشتر به شرق گرایی و تهذیب اسلامی تاکید داشته.
- (۶) زن مسلمان باید همان جاده آباء و اجداد خود گام زند بر اساس اصالت فرهنگ و سنت و تهذیب کهن و این عمل با تحصیل علم و دانش و هنر و صنایع سند ندارد. هر دو را می توان با همدیگر داشت. بین این دو بال دانش و سنت مغایرت و مابینت نیست همچنانکه زنان شرقی با حفظ پوشش ملی خود حتی در مراکز تمدن اروپا و آمریکا حضور پیدا می کنند. اسلام با فساد و بی عفتی مخالف است نه با تمدن و علم و دانش و صنعت و تجارت.
- (۷) حجاب زن مصونیت اوست نه محدودیت او. حجاب حصار و حصن حصین است. زن می تواند مهندس و طبیب و حقوق دان و تاجر باشد اما حق ندارد که مادر خوبی نباشد برای فرزندان خود یا همسر بی و فانی برای شوهر خود.
- (۸) فرهنگ مادی مآب غرب اقبال را دل زده کرده بود و تمدن اروپائی را با همه نیرومندی و جاذبه، رو به روی سرایشی می دید. اقبال دیندار متعصبی است نمی تواند رسم لادینی غرب را زیر گردون پذیرد. تمدن غرب در نظر او تمدن خاکی است و نتیجه آن زن، اسیر حرص و اضطراب است. او در هنگامه جباریت ظلمانی تاریک انگلستان، در شبه قاره هند دلیرانه به جستجوی جایگاه شریف زن، در نظام الهی و اسلامی پرداخت. چون او هم با رنج روح زن آشنا بود، هم با درد جسم. اقبال می خواست در عمق فرهنگ کهن مشرق به جستجوی داروی معجز آسانی برای علاج درد های زنان زمان پردازد. زن باید نقش های فریبده تمدن غرب را نپذیرد. ازین رو قدیم و جدید را در کنار هم نهاد و خواست تا فردا را از دیروز به دست آورد. بر آن است تا گذشته را با امروز انطباق دهد و از آن نتیجه



گیری اخلاقی بکند. زنان را به قلمروی فکری و عملی به گذشتگان باز می گرداند و می گوید گرچه در دنیای اکنون زندگی می کنید باید همان صفا و استحکام روانی را داشته باشید که گذشتگان داشتند.

۹) اقبال معتقد است بیداری زنان شرق و غرب زده را از طریق خود آگاهی باید به دست آورد که این خود آگاهی برای آنکه به نیازهای زمان پاسخ بدهد که این خود آگاهی نیز از طریق دل به آیات مبین بستن و راه حرم پیمودن و دین را غریب نگذاشتن حاصل می شود.

ما زنان باید نسبت به اقبال قدردان باشیم که برای حق ما سکوت را شکست و فریاد برآورد. ما زنان باید شعر اقبال بخوانیم و در آن دقت کنیم. چون اقبال عنوان یک فصل است باید با شناختن اقبال وارد متنی می شویم که عنوانش این شخصیت است و متنش خود ما، اندیشه ما، مشکلات و راه حلهای ماست. شناختن اسلام و مسلمانان و شناختن زمان حال و آینده برای ماست.

پایان سخن، سخن من است، سخن اقبال پایانی ندارد. نتیجه گیری از افکار اقبال درباره زنان بر این مصرع لازوال او به پایان می رسانم که آن را خلاصه تمام بحث می دانم:

وجود زن سے ہے تصویر کائنات میں رنگ

ترجمه: رنگ در تصویر کائنات از وجود زن است

و اقبال فاش گفته است چه طور حفظ این رنگ کائنات ممکن است:

نسوانیت زن کا نگہاں ہے فقط مرد

ترجمه: تنها مرد نگهبان نسوانیت زن است

عکس

(1) عکسهای زنان درون خانه اقبال



والدہ امام بی بی، مادر اقبال



Iqbal proved like a little child upon the death of his mother Juma Biji (November 8, 1876). "My interest in the world's matters ending up to be successful as life was in my hands," he wrote to a friend. "Now I am just awaiting my death." "That I became an over-enthusiast of a woman's world, I do not know," he wrote to the Honorary of Mr. L. M. M. "I stand out among the young, for in my life, my people's duties and worldly concerns of personal grief in all my times in life. The experience of the young man's love, the experience of death and the experience of death have of the life I have in the world. It is a life of sacrifice, and not a life of work. It is a life of sacrifice and love that must be kept for the rest of life. The poem ends with a brief prayer that has been perhaps the most common prayer in Urdu literature after the Quranic invocation in the Urdu speaking world. "Kham-e-Deh-e-Khalq-e-Matlab-e-Hayat" ("O God, the sky shall develop on the grave, my soul shall be punished by ever-growing knowledge").

The poem was also sent to his father Shakh Nur Muhammad in a neat copy prepared by a professional scribe along with a note in Iqbal's own hand (now preserved at the Iqbal Museum).

قبر امام بی بی کی قبر کا نقشہ  
 Copy: This is a page of the copy sent to Iqbal by his father Shakh Nur Muhammad. It was written by a professional scribe.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
 تقدیر کنائی تیری ہرگز نہیں ہوگی  
 تیری ہے تیری ہی تیری ہی تیری ہی

مقبرہ امام بی بی



کریم بی بی و زینب بی بی، خواہراں اقبال  
بمشیرگان اقبال۔ محترمہ کریم بی بی اور محترمہ زینب بی بی



کریم بی بی، زوجہ اول اقبال  
علامہ اقبال کی پہلی بیوی محترمہ کریم بی بی مرحومہ۔



علامہ اقبال کی تیسری بیوی سردار بیگم مرحومہ والدہ جاویدہ مشیرہ۔

سردار بیگم، زوجہ دوم اقبال



علامہ اقبال کی دوسری بیوی مختار بیگم مرحومہ۔

مختار بیگم، زوجہ سوم اقبال



علاسا اقبال کی بیٹی معراج بیگم مرحومہ۔

معراج بیگم، دختر اقبال



جاوید اقبال اور منیرہ بیگم۔

منیرہ بیگم، دختر اقبال با برادرش جاوید اقبال



علا سہ اقبال کی بیٹی منیرہ بیگم ان کی وفات کے موقع پر۔  
منیرہ بیگم، دختر اقبال، ہنگام فوت اقبال



جاوید اقبال - محترمہ کریم بی بی صاحبہ - منیرہ بانو (گروپ)  
منیرہ بیگم، کریم بی بی و جاوید اقبال



منیرہ بیگم، هنگام برگشتن جاوید اقبال از اروپا

September 1956 on the occasion of return of Javid Iqbal from England Mrs. Doris Ahmad and Munira Begum receiving him at Lahore



بڑے بھانجی جی محمد مہتاب بی بی صاحبہ، بیگم شیخ عطا محمد مرحوم (سیاہ چادر میں)

مہتاب بی بی، زوجہ برادر اقبال



আমল  
বিশ্ববিদ্যালয়  
অধ্যক্ষ



448597

مختارہ وسیمہ مبارک اپنی سردار بیٹی (والدہ جاوید) کے ساتھ  
وسیمہ بیگم، برادر زادہ اقبال با سردار بیگم، زوجہ دوم اقبال



جاوید اور امیرا کی دیکھ بھال کرنے کے لئے جرمن گورنر فراؤ لین! اورس اینڈ ویر۔  
دورس احمد، خانم آلمانی نگہدار فرزند ان اقبال



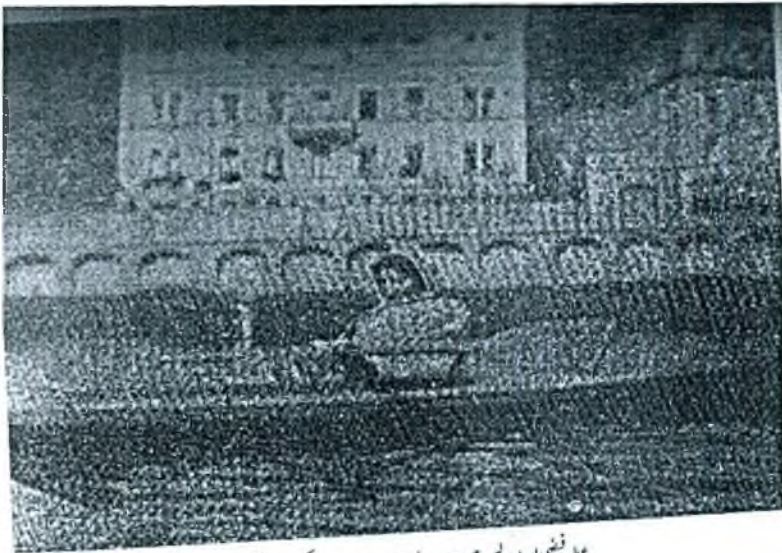
دورس احمد و منيره بيگم هنگام رفتن جاويد اقبال به اروپا  
برای تحصيلات علمي

September 1949 Mrs. Doris Ahmad and Munira begum  
on the deck of the ship at Karachi bidding farewell to  
Javid Iqbal when he proceeded to England for Higher  
studies

(ب) عکسهای زنان برون منزل اقبال



عطیه فیضی لندن میں۔  
عطیه فیضی در لندن



عطیه فیضی بٹ ریس میں حوصلہ دہی ہیں۔ دریا کے کنارے ہائیدلبرگ۔

عطیه فیضی در ہائیدلبرگ



کیمبرج میں بلکرائی کے گھر چائے پارٹی۔ تصویر میں سر عبد اللہ اور عطیہ فیضی اور علامہ اقبال موجود ہیں۔  
عطیہ فیضی با اقبال در کیمبرج



ساروجینی نائیڈو لندن میں۔

ساروجینی نائیڈو در لندن



پروفیسور ہیرن با اقبال و دیگر دانشجو یان در ہائید لبرگ  
علامہ اقبال اپنی لینڈ لینیڈی فراڈ پروفیسر ہیرن اور دیگر طلبا کے ساتھ (ہائید لبرگ)۔



ٹراؤٹن ایوا کیے سے۔

فراولین ایماویگی ناست



فاطمه جناح



فاطمه جناح در جاوید منزل با منیره بیگم و دیگر خانمهای منزل

1951 Mrs. Doris Ahmad and Munira Begum along with other Ladies on the occasion of the visit of Mohtarma Fatima Jinnah to Javid Manzil.



ملکه ویکتوریه، یا خدمتگذار ہندی



ملکہ ویکتوریہ، قیصرہ ہند



کریسٹابل جورج، خانم محمد دین تائیر، دوست اقبال



## ج. عکسهای زنان در شعر اقبال



فاطمه بنت عبد الله

میں نے سارا کبھی ہی نہیں دیکھا تھا۔ اور یہ تو اس کا ایک ہی چہرہ ہے۔ اس کی طرح زندگی گزارنے والی ہے۔ اس کی زندگی کا کوئی  
میرا نہیں ہے۔ اس کا کوئی نام نہیں ہے۔ اس کا کوئی گھر نہیں ہے۔ اس کا کوئی وطن نہیں ہے۔ اس کا کوئی خدا نہیں ہے۔ اس کا کوئی  
فون کوئی دست ہے۔ اس کا کوئی ایک ہی حب ہے۔ اس کا کوئی ایک ہی ہے۔ اس کا کوئی ایک ہی ہے۔ اس کا کوئی ایک ہی ہے۔ اس کا کوئی ایک ہی ہے۔  
روٹی نے مجھے کہا کہ اس کا کوئی ایک ہی ہے۔ اس کا کوئی ایک ہی ہے۔ اس کا کوئی ایک ہی ہے۔ اس کا کوئی ایک ہی ہے۔ اس کا کوئی ایک ہی ہے۔  
اس کا کوئی ایک ہی ہے۔ اس کا کوئی ایک ہی ہے۔ اس کا کوئی ایک ہی ہے۔ اس کا کوئی ایک ہی ہے۔ اس کا کوئی ایک ہی ہے۔ اس کا کوئی ایک ہی ہے۔



نیہ مریخ (نقاشی زن خیالی)



د. عکس نامه های اقبال به زنان

Dr. Sir M. H. J. Ghani, M. A., D. Sc.,  
 Assistant Secy,  
 Calcutta

27<sup>th</sup> May 1933

My dear Aijaz Begum

I have not yet heard about your memorial to the Palestine affair. I am afraid you are not correctly informed. I have advised the League not to come to India till at least the middle of October. I cannot say whether he will take my advice. What shocked the rays of me is really a compliment which I do not deserve. I am only a lump of clay like him a nothing more. My Private Secretary in Spain - an English girl - suddenly changed her attitude towards me & began to serve me now like a cat than a private secretary. I asked her the reason of this sudden change of attitude which was quite noticeable. She explained that she had received me to be a Divine Being! It is not possible for me to define or describe myself positively; I can do so only negatively i.e., that I am not an idiot.

If you are serious about an All India Muslim Women's Conference should not start in under the auspices of any League or League. They must be an independent organization. For its general policy you can of course consult members of the Conference.

There is a possibility of my going to Europe about the end of July. I shall let you know if anything comes out of it.

Yours sincerely  
 Muhammad Iqbal

نامه اقبال به عطیه فیضی

Lahore  
(India)

11<sup>th</sup> Jan. 09.

Mein lieber Fr. Emma,

Für Ihren freundlichen Brief  
danke ich Ihnen vielmals. Ist  
es nicht so gut von Ihnen zu  
schreiben und sich von mir  
zu erinnern wenn ich  
so weit bin von ~~Indien~~  
Now Heidelberg habe ich  
keine Briefe von Ihnen  
erhalten. Vielleicht Ihren  
Brief ist verloren, und  
ich fühle mich sehr traurig  
zu hören dass meine Briefe  
verloren gegangen ist.

Meine Landsleute geben mir  
eine große Ehre, als ich aus  
Indien kam. Es ist nicht  
möglich für mich in vorläufig

نامه اقبال به ایماویگی ناست

برای اقبال

عالم خوش خوں ہے رواں کون کہ !  
کہے کون حکم ہے؟ دلوانہ خوں بانہ منوں

عقلمدار

بھئی - ۱۰/۱۱/۲۰۱۱

عکس شعر دست نوشته اقبال برای عطیہ فیضی

فهرست اعلام:

۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۰، ۱۰۸، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰	آ
۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲	آدم- ۶۵، ۶۶، ۱۵۳
۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹	آفرولڈ- ۲، ۴۹، ۵۰
۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶	آفتاب اقبال- ۲۰، ۲۶
۱۴۹، ۱۴۴، ۱۴۳	آنی بسنت- ۳۶، ۳۸
اکبر الہ آبادی- ۱۵	آیت اللہ خامنہ ای- ۸
اکبر حیدری خانم- ۳۸، ۵۴	ا
اکبر حیدری سر- ۵۲، ۵۴	ابراہیم- ۶۴
امام بی بی- ۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۸، ۶۵	ابلیس- ۱۶۷، ۱۲۸
امت المسعود، بیگم- ۳۸، ۳۹	ابن عمر- ۱۲۹
امتیاز احمد، شیخ- ۲۷	ابن مریم، عیسیٰ- ۱۶۸، ۱۷۱
امراؤ سنگہ شیرگل، سردار- ۴۰	ابو ذر- ۶۹
امرتاشیرگل- ۴۰	ادوارد، شاہ- ۸۲
امیر بیگم ۳۷، ۴۰، ۴۱	اجمل خان، بیگم
ام کلثوم، حضرت- ۶۸	احمد دولتانہ، بیگم- ۸۲، ۱۱۹
اندر- ۴۰	احمد شاہ ابدالی- ۹۰
انصاری، داکٹر- ۴۴	اسمعیل، خانم- ۵۶
اویس ۶۹	اعجاز احمد، شیخ-
اھرمن- ۱۰۴، ۱۶۷	افلاطون- ۱۶۷
ایلس، خانم- ۱۲۸	اقبال- ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۲، ۱۳
ایلیت خانم- ۳۶، ۴۱، ۴۵	۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳
ایماویگی ناست، فراؤلین- ۳۶، ۴۱، ۴۲، ۴۳	۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۶، ۳۷
۵۰	۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷
	۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۶۲
ب	۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳
بامبا صوفیہ جندان، راجکماری- ۳۶، ۴۷، ۵۴	۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳
بتول ۱۵۱، ۱۵۸	۸۴، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۸، ۹۹

- خ
- برگسان - ۴۰
- بھادر شاہ ظفر - ۷۰
- بیگ، آقائی - ۴۳
- بیگ، مسز - ۴۸، ۴۳، ۳۶
- پ
- پیران دتی - ۴۳، ۳۷
- ت
- تاج دین - ۱۷
- تیمور، شاہ - ۱۶۳، ۸۹
- د
- داغ - ۲
- داؤد (ع) حضرت - ۸۰
- دلپ سنگہ -
- دوریس احمد - ۱۴، ۱۹، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۱۳۶
- ر
- راس مسعود، سر - ۳۸، ۳۹، ۸۲، ۱۷۲
- راعیل -
- ران، پروفیسر - ۳۶، ۴۵
- رحمت بی - ۱۴، ۲۷، ۳۰
- رشید احمد صدیقی، پروفیسور - ۳۰
- رمولا - ۵۴
- رنجیت سنگہ، ہمارا جہ - ۴۷، ۵۴
- روزیتہ فاریز - ۳۶، ۴۵، ۴۶، ۵۶
- رومی - ۷۱، ۹۲، ۹۹، ۱۰۰
- ز
- زرتشت - ۹۹
- زرین تاج - ۷۴
- جاوید اقبال - ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۳۱
- ۲۷، ۳۸، ۴۱، ۴۶، ۵۶، ۷۰، ۱۳۳، ۱۷۲
- جبریل، روح القدس - ۸۰، ۹۶، ۹۷، ۹۸
- ۱۰۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۶
- جوگند رسنگہ، سر - ۴۷
- چ
- چنگیز - ۱۵۴
- ح
- حاتم طائی، سردار طی - ۶۶، ۱۴۹
- حافظ - ۴۹، ۵۰
- حالی پانی پتی، مولانا -
- حجاب - ۴۳
- حسن (رض)، حضرت - ۶۸، ۱۲۵
- حسین (رض)، حضرت امام - ۶۸، ۷۰، ۱۲۵
- ۱۳۰
- حلاج - ۷۵، ۱۱۷، ۱۵۶
- خنہ - ۸۰
- حوا - ۶۵، ۶۶، ۱۵۳

- زکریا (ع)، حضرت - ۸۰  
 زلیخا - ۶۴، ۶۷، ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۷۱، ۱۷۲  
 زینب بی - ۱۳، ۱۵، ۱۸، ۱۹، ۲۷  
 زینب (رض) حضرت - ۶۸
- س  
 سردار بیگم - ۱۳، ۱۷، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴  
 ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۷۰، ۱۱۹، ۱۳۶، ۱۷۲  
 سروجنی داس - ۴۵  
 سروجنی نائیدو - ۳۶، ۴۵، ۴۶  
 سلمای عرب - ۷۰، ۱۴۹  
 سلو سترمیس - ۲۶، ۴۶  
 سنہا، لارد - ۵۴  
 سید بشیر حیدر - ۲۴  
 سید تقی شاہ - ۴  
 سید ہاشم اسمعیل -  
 سیدی احمد خان، نواب - ۱۰۲  
 سینی شال، فراؤلین - ۴۵، ۵۰
- ش  
 شاہجہان - ۸۱  
 شاہ عالم ثانی - ۹۰  
 شہین دخت کامران مقدم صفیاری - ۶  
 شبلی نعمانی، مولانا - ۲  
 شبیر (رض)، حضرت - ۱۲۵، ۱۵۸  
 شرف النساء - ۶۴، ۷۰، ۷۱، ۱۱۷، ۱۵۶  
 شول، مس - ۳۶، ۴۶، ۴۸  
 شہاب الدین، خانم - ۷۲، ۱۱۹، ۱۳۶  
 شہاب الدین، سر - ۱۳۶
- شیرین - ۶۴، ۷۳، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۰  
 ۱۶۳، ۱۷۰  
 ص  
 صائب - ۷۹  
 ض  
 ضابطہ خان، نواب - ۹۰  
 ط  
 طالع بی - ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷  
 ظ  
 ظفر الحق - ۱۷، ۱۸  
 ظہور احمد - ۱۷  
 ع  
 عباسی، خلیفہ - ۱۳۲  
 عبد السلام، بیگم - ۳۸، ۴۸  
 عبد الصمد خان، نواب - ۷۰، ۷۱، ۱۵۶  
 عبد الغنی، خواجہ - ۲۷  
 عبد اللہ شیخ سردار - ۷۷  
 عزیز مصر - ۶۷  
 عطا محمد، شیخ - ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۲۷، ۲۸  
 ۲۹، ۱۳۶  
 عطیہ فیضی - ۳۶، ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۴۷، ۴۹، ۵۰  
 ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۹، ۷۵، ۱۰۲  
 علی بخش - ۱۹، ۲۱، ۲۷، ۲۸، ۱۳۳  
 علی محمد شیرازی باب - ۷۴  
 علی مرتضیٰ بن ابی طالب - ۶۸، ۱۵۱  
 عمران (ع)، حضرت - ۸۰  
 عمر فاروق (رض)، حضرت - ۷۶، ۱۵۹  
 عمرو ابن کلثوم - ۷۸



- ق  
 عمرو ابن هند، شہزادہ- ۷۸  
 عنایت، بیگم- ۲۹  
 قراء العین طاہرہ، خاتون عجم- ۲۱، ۶۴، ۷۴  
 عیسیٰ (رض) ابن مریم- ۶۴، ۶۸، ۸۰، ۸۱  
 ۱۵۶، ۱۱۷، ۷۵  
 قیس بن ملوح بن فراحم- ۷۸، ۷۹، ۱۴۹  
 غ  
 ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۰، ۱۷۱  
 غالب- ۷۵، ۱۱۷، ۱۵۶  
 ک  
 کرسٹابل جارج- ۵۳، ۱۳۳  
 غلام قادر خان روہیلہ- ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۱۱۸  
 کرشن پرشاد، سر مہاراجہ- ۵  
 غلام محمد، شیخ- ۱۴، ۱۵، ۱۷  
 کریم بی- ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۷  
 غنی- ۱۶۲  
 کریم بی بی- ۱۳، ۲۰، ۲۱، ۲۵، ۲۶  
 ف  
 کلیم اللہ- ۱۶۱  
 فاطمہ (رض)، زہرا، بتول- ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۶۹  
 کلثوم ام عمرو- ۷۸  
 ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۵۰، ۱۷۰  
 کمولا- ۵۴  
 فاطمہ العابد، مادام- ۵۳  
 گ  
 فاطمہ بنت خطاب (رض)- ۷۶  
 گرامی جالندری، مولانا- ۲  
 فاطمہ بنت عبد اللہ- ۶۴، ۷۷، ۷۸، ۱۱۷، ۱۱۸  
 ۱۶۳  
 گوتسمین، گراؤلین- ۳۶، ۴۷، ۵۴  
 فاطمہ بی- ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۳۲  
 گوتم بلہ- ۹۸، ۹۹  
 فاطمہ بیگم- ۵۳  
 گوٹہ- ۴، ۵۶، ۹۳  
 ل  
 لیلی بنت سعد بن ربیعہ- ۶۴، ۷۸، ۷۹، ۸۰  
 لیلہ بنت سعد بن ربیعہ- ۶۴، ۷۸، ۷۹، ۸۰  
 ۱۱۲، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳  
 لیلہ بنت سعد بن ربیعہ- ۶۴، ۷۸، ۷۹، ۸۰  
 لیوی، پروفیسور- ۳۶، ۵۵  
 م  
 مارگریٹ فرقوہرسن- ۳۶، ۵۴، ۵۵  
 مجنون- ۷۸، ۷۹، ۱۶۰، ۱۷۲  
 محسن (رض) حضرت- ۶۸

- محمد (ص)، مصطفیٰ، رسول- ۶۶، ۶۷، ۶۸،  
 موسولینی- ۵۴
- ۶۹، ۷۰، ۷۶، ۸۱، ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۴۹،  
 مہتاب بی- ۱۸، ۲۹
- ۱۵۱، ۱۶۹  
 میر حسن-
- محمد اصغر- ۱۷  
 میرزا جلال الدین- ۲۱، ۴۷
- محمد تقی بہار، ملک الشعراء- ۸  
 میرزا عبد القادر یدل- ۷۹
- محمد دین تاثیر- ۵۳، ۱۳۳  
 ن
- محمد دین فوق- ۴۰  
 نادرہ مسعود- ۸۲، ۱۱۹
- محمد رفیق- ۱۶  
 نازلی بیگم، رضیہ سلطانہ- ۱۰۲، ۱۱۸
- محمد حسین، چوہدری- ۲۸  
 ناصر الدین شاہ- ۷۴
- محمد سرور- ۱۷  
 نجیب الدولہ، نواب امیر الامرا- ۹۰
- محمد شفیع- ۲۸  
 نظامی گنجوی- ۷۳، ۷۸
- محمد علی جناح- ۵، ۵۳  
 نعیم بن عبد اللہ، حضرت- ۷۶
- محمد نادر شاہ-  
 نواز احمد- ۱۷
- محمود غزنوی- ۱۵۸  
 نور الدین قادیان، مولانا حکیم- ۲۱
- مختار بیگم- ۱۳، ۱۷، ۲۴، ۲۵، ۸۰، ۱۱۹  
 نور محمد، شیخ- ۲، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷
- مرضیہ- ۷۴  
 و
- سنی، خانم- ۵۴  
 وسیمہ بیگم- ۲۹
- مصطفیٰ کمال پاشا- ۴۴  
 ویکتوریا، ملکہ- ۶۴، ۸۲، ۱۷۰
- ملا محمد صالح، حاجی- ۷۴  
 ویلیام کوپر- ۶۵
- مریم (رض)، حضرت- ۶۸، ۸۰، ۸۱، ۱۰۹  
 ۵
- ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۷۰  
 ہاتوگ، لیدی- ۳۶، ۱۵۶
- مسولینی-  
 ہاجرا- ۶۴، ۸۳
- معراج بیگم- ۱۳، ۱۴، ۲۰، ۲۵، ۲۶  
 ہاشم اسمعیل، بیگم- ۳۸
- ممتاز- ۸۱، ۱۷۲  
 ہومر- ۸۹
- منظور احمد- ۱۷  
 ہیرن، پروفیسور- ۳۶، ۵۱، ۵۶
- منیرہ بیگم- ۱۴، ۱۹، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۱  
 یوسف (ع)- ۶۴، ۶۷، ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۷۱، ۱۷۲
- ۱۳۶  
 یوسف سبحانی، حاجی- ۵۶

فہرست اماکن

پانسیون رودنیکر- ۴۱	آلمان- ۴، ۳۱، ۳۶، ۴۱، ۴۲، ۵۰
پائیل برون، شہر- ۴۲	
پسرور- ۴۳	
پنجاب- ۲، ۴، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۱۵۶	اتر پردیش ہند- ۴۵
ت	ادیار، منطقہ- ۳۸
تاج محل- ۸۱، ۱۱۹	اروپا- ۲۵، ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۸، ۴۹، ۵۲، ۱۰۲
ترکیہ- ۴۴	۱۱۴، ۱۳۳، ۱۴۲
توران- ۱۵۳	افغانستان- ۹۰
تہران- ۹، ۱۰، ۱۰۵	الہ آباد ۳
ج	امپریال انسٹیٹیوٹ- ۵۰
جالندھر-	انارکلی- ۱۷، ۲۴، ۲۵، ۳۸
جنگیرہ- ۵۳، ۷۵، ۱۰۲	انگلستان- ۳، ۴، ۵، ۳۶، ۴۴، ۴۵، ۵۲، ۵۴
جنوب ہند- ۳۶، ۳۷	۵۶، ۸۲، ۱۳۴
چ	ایتالیا- ۷۷
چوریگران، محلہ- ۱۶، ۱۸	ایران- ۷، ۸، ۱۰، ۷۸
ح	ب
حجاز- ۲، ۱۹، ۷۰، ۱۴۹، ۱۵۳	بادن، استان- ۴۲
حیدر آباد- ۵، ۵۲	باروت خانہ، محلہ- ۵۳، ۱۳۳
خ	باغ اسپیر ہوف- ۵۱
خاورمیانہ- ۸	باغ شالیمار- ۴۷
خراسان- ۷۴	برج باس، محل- ۴۳
د	بمبئی، بامبئی- ۴۸، ۵۴، ۵۶
دانشکدہ اسلامی دختران- ۵۳	بھوپال- ۲۳، ۳۸، ۴۴، ۴۵، ۴۶
دانشکدہ ترینتی- ۴۸	پ
دانشکدہ حقوق لینکولن ان- ۳	پاریس- ۴۰، ۴۴
دانشکدہ دولتی لاہور- ۲، ۳	پاکستان- ۹، ۱۰، ۳۱، ۳۳، ۳۵، ۴۷، ۵۳، ۵۶
دانشکدہ علیگرہ- ۴۳	۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۸۴، ۸۶، ۸۸، ۱۰۵، ۱۰۷

ع	دانشگاه پنجاب- ۳
عراق- ۱۹	دانشگاه کشمیر- ۱۰
عرب- ۶۶، ۷۰، ۷۷، ۷۸، ۹۴، ۱۶۵، ۱۶۶	دانشگاه کمبریج- ۳
عربستان- ۷۸	دانشگاه مونیخ- ۳، ۴، ۴۱
علیگرہ- ۵، ۲۸	دجلہ- ۷۵
ف	دکن- ۵۲
فرانسہ- ۴۱	دہلی، دلی- ۲، ۴۴، ۴۵، ۹۰، ۱۱۳، ۱۵۸
فلسطین- ۵۵	ر
فلک مشتری- ۷۵	رودخانہ کیم- ۴۹
ق	رود نیکر- ۴۱، ۵۶
قزوین- ۷۴	ز
قصر شرف السماء- ۱۱۷	زوارہ- ۷۷
ک	س
کابل- ۱۱۳، ۱۵۸	سرحد- ۱۶۵
کانپور- ۵۵	سریناگر- ۱۰
کانونت- ۴۴	سمبریاں- ۱۴، ۲۵
کترہ شالبافان، محلہ- ۲۰	سوریا- ۱۶۷
کراچی- ۳۷، ۵۹، ۷۵، ۱۰۷	سومناٹ- ۱۵۸
کربلا- ۷۴	سیالکوٹ- ۲، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۱
کشمیر- ۲	۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۸
کلکتہ، کولکتہ- ۷۷	ش
کنعان- ۱۷۱، ۱۷۲	شام- ۶۶
کولابا- ۵۶	شبہ قارہ ہند- ۳
کویہ بیستون- ۷۳	شیراز- ۲، ۷۴
کیمبریج- ۴۳، ۴۸، ۴۹، ۵۵، ۱۴۱	ط
گ	طرابلس- ۷۷
گجرات- ۲۰، ۲۵	طوس- ۱۵۸
گوجرانوالہ- ۱۷	

- گورستان امام صاحب- ۱۸، ۲۶  
 گورستان بی بی پاک دامن- ۲۴  
 گورستان معراج دین- ۲۱
- نجد- ۱۶۲  
 و  
 وزیر آباد- ۱۸
- ل  
 لاهور- ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۵، ۱۷، ۲۱، ۲۳، ۲۴،  
 ۲۷، ۲۸، ۳۳، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۸،  
 ۴۹، ۵۵، ۵۹، ۶۰، ۷۰، ۷۱، ۱۶۷، ۱۵۶  
 لدھیانہ- ۲۴، ۲۵  
 لندن- ۳، ۴، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۵۰،  
 ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۱۰۲، ۱۳۶
- ی  
 یثرب- ۱۶۳، ۱۷۱  
 یمن- ۶۶  
 یورپ- ۱۱۴، ۱۶۲  
 یونان- ۴۱، ۱۴۲
- م  
 مازندران- ۷۴  
 محلہ کشمیریان- ۲  
 مدراس- ۴، ۵، ۳۸، ۴۳، ۴۸، ۱۳۱، ۱۳۵  
 مریخ- ۱۰۲، ۱۴۳  
 مسجد بادشاہی- ۳  
 مصر- ۶۷  
 مصیلون، محلہ-  
 مقبرہ باغ سرو- ۷۰  
 مکہ- ۶۸  
 موچی دروازہ- ۲۱  
 مویشی / ممبئی- ۳  
 مونینخ- ۳، ۴۲، ۴۵  
 میسور- ۵
- ن  
 ناہرہ- ۱۷۰  
 نائن ہائیم- ۴۱، ۵۰  
 نت، موضع- ۱۷



3. \_\_\_ *Iqbal : Poet Philosopher of Pakistan*, (Pakistan Review, II, 2, 1954)
4. Bashir Ahmed Dar, *Letters of Iqbal*, (Iqbal Academy, Pakistan, Lahore, 2<sup>nd</sup> Edition 2005)
5. R. M. Chopra, Article: 'Iqbal's contribution of Persian poetry and thought in the twentieth century, Journal: *Indo-Iranica*: The quarterly organ of the Iran Society, Volume 55, Number 1-4, 2002, (Iran Society Kolkata, India)
6. Doris Ahmed, *Iqbal as I know him*, (Iqbal Academy, 2<sup>nd</sup> Edition, 2001)
7. Dr. Khurshid Anwar, *Epistemology of Iqbal*, (Iqbal Academy Pakistan, 1<sup>st</sup> Edition, 1996)
8. Khurram Ali Shatique, *Iqbal : An illustrated biography*, (Iqbal Academy Pakistan, 2<sup>nd</sup> Edition, April 2007)
9. Mohammad Suheyl Ummar, *Iqbal and Modern Era*, (Iqbal Academy Pakistan, 1<sup>st</sup> Edition 2006)
10. Dr, Moizuddin, *The world of Iqbal: A collection of papers*, (Iqbal Academy, Lahore, 1<sup>st</sup> Edition, 1982)
11. Muhammad Legen Hausen, *Contemporary topics of Islamic thoughts, Islamic Culture and Relations Organisation*, (First Edition 2000, Al Hoda International Publisher, Iran, Theran)
12. Shams-u- Rehman Farooqi, *How to Read Iqbal?*, (Iqbal Academy, 1<sup>st</sup> Edition 2007)
13. Sheikh Abdul Qadir, *Iqbal : The Great Poet of Islam*, Edited by Mohammad Hanif Shahid, Sang- e – Meal Publications, (Lahore, 1987)
14. M. Saeed Sheik, *Shudies in Iqbals thought and Art*, (Bazm –e- Iqbal Lahore, 1972)
15. Shahid Hussain Razzaqi, *Discourses of Iqbal*, Iqbal Academy Pakistan, 2<sup>nd</sup> Edition, 2003
16. Dr, Tassaduq Hussain Raja, *Iqbal: A cosmopolitan Poet*, (Iqbal Academy, 1<sup>st</sup> Edition, 1996)
17. [www.jahoon.com/iqbal/iab\\_woman.htm](http://www.jahoon.com/iqbal/iab_woman.htm)
18. [www.en.wikipedia.org/wiki/victoria](http://www.en.wikipedia.org/wiki/victoria)

- ۱۳) دکتر سید محمد اکرم، *اقبال در راه مولوی*، (انتشارات اقبال اکادمی پاکستان، چاپ اول، ۱۹۸۲م)
- ۱۴) دکتر سید یاسین رضوی، مقاله: اقبال فیلسوف پاکستان، مجله: *ہلال*، شماره مسلسل ۱۱۱، جلد ۱۹، شماره ۱۰، اداره مطبوعات پاکستان، کراچی
- ۱۵) استاد علامہ سید حسین طبا طبائی، *تفسیر المیزان*، ترجمہ: استاد عبد الکریم نیری بروجردی، جلد ۳، نشر بنیاد علمی و فکری، علامہ طبا طبائی، با همکاری مرکز نشر فرهنگی رجاء مؤسسہ انتشارات امیر کبیر
- ۱۶) برادر شہید علی شریعتی، *ما و اقبال*، چاپ اول ۱۴ آبان ۱۳۵۷ ه. ش (نشر حسینہ ارشاد)
- ۱۷) دکتر شہین مقدم دخت کامران صفیاری، *جاویدان اقبال*، جلد اول، (انتشارات اقبال اکادمی، پاکستان، چاپ اول ۱۹۸۷م)
- ۱۸) \_\_\_ *جاویدان اقبال*، جلد دوم، (انتشارات اقبال اکادمی، پاکستان، چاپ اول ۱۹۸۵م)
- ۱۹) \_\_\_ *جاویدان اقبال*، جلد چہارم، (انتشارات اقبال اکادمی، پاکستان، ۱۹۸۷م)
- ۲۰) \_\_\_ *نگامی بہ اقبال*، (اقبال اکادمی پاکستان، چاپ اول، ۱۹۸۹م)
- ۲۱) طارق ضیاء الرحمن سراجی، مقاله: شعر اقبال در زبان فارسی، *مجله فارسی و اردوی دانشگاه داکا*، سال اول، شماره اول، ژانویہ - دسامبر ۲۰۰۴
- ۲۲) *مجله اندو ایرانیکا* جلد ۵۷، شماره ۱، ۴، مجله روابط فرهنگی ہند و ایران، (انجمن ایران، کولکتا، دسامبر ۲۰۰۴)
- ۲۳) دکتر مہر نور محمد خان، مقاله: سیری در آثار و افکار علامہ محمد اقبال شاعر، فیلسوف و اندیشمند پاکستان، مجله: *آشنا*، سال دوم، شماره ہفتم، مہر و آبان، اکتبر، نوامبر، ۱۹۹۲م، تہران
- ۲۴) \_\_\_ مقاله: پیغمبری کرد و پیمبر نتوان گفت، مجله: *ہنر و مردم*، شماره دوم، اکتبر و نوامبر، ۱۹۷۷م
- ۲۵) دکتر صبور، صرف: *تذکرہ سخنوران روز*، چاپ دوم، انتشارات کتابخانہ ابن سینا

#### منابع انگلیسی:

1. A. R. Tariq, *Larger Poems of Iqbal*, translated from Urdu Poem of Bang-e-Dara, (Lahore, 1978)
2. Abdullah Anwar Beg, *The poet of East*, (Iqbal Academy Pakistan, 1<sup>st</sup> Edition 2004)



منابع عربی:

- ۱) القرآن الکریم، مجمع الملک فهد لطباعه المصحف الشریف، ۱۴۱۷هـ، (فهرسته مکتبه الملک فهد الوطنیع أثناء النشر، المدینة المنوره)

منابع فارسی:

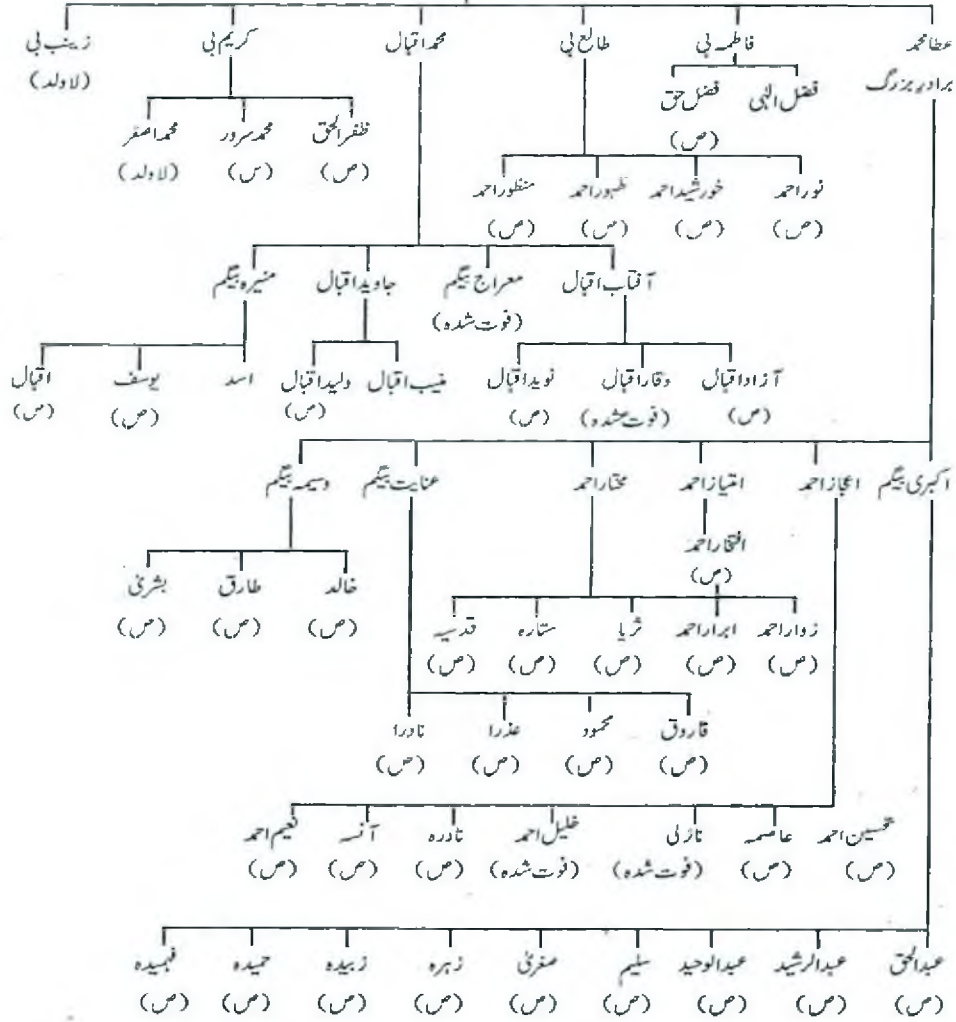
- ۱) احمد صر جراح سید جوادی، دایره المعارف تشیع، جلد ششم، حاتم حیوان، نشر شهید سعید محبی ۱۳۷۶هـ. ش، نوبت چاپ اول
- ۲) دکتر محمد اقبال، کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری با مقدمه احمد سرور، (انتشارات کتابخانه سنائی، تهران)، چاپ هفتم، ۱۳۷۶هـ. ش
- ۳) علی اکبر دهخدا، لغتنامه دهخدا، شماره مسلسل ۴۸، شماره حرف "ح" ۵، حدیثه - حریف، (تهران، دی ماه ۱۳۳۸هـ. ش، چاپ سیروش)
- ۴) \_\_\_ لغتنامه دهخدا، شماره مسلسل ۴۸، شماره حرف "ز"
- ۵) \_\_\_ لغتنامه دهخدا، شماره مسلسل ۷۹، شماره حرف "ف": ا، ف- فرازی، تهران، دی ماه ۱۳۴۱هـ. ش
- ۶) \_\_\_ لغتنامه دهخدا، شماره مسلسل ۱۶۰، شماره حرف "ش" بخش اول: ۵، جلد ۳۱، چاپخانه سازمان دانشگاه تهران، خرداد ماه، ۱۳۴۹هـ. ش
- ۷) \_\_\_ لغتنامه دهخدا، شماره مسلسل ۲۳، شماره حرف "ط": ا، ط- طاهره زاده، (انتشارات مجلس شورای ملی، چاپ سیروس، تهران، خرداد ۱۳۳۵هـ. ش
- ۸) \_\_\_ لغتنامه دهخدا، جلد ۴۲، شرکت چاپ افست گلشن، تهران، سال ۱۳۳۲ خورشیدی
- ۹) \_\_\_ لغتنامه دهخدا، شماره مسلسل ۲۰۸، شماره حرف "م" بخش اول: ۷، جلد ۴۴، چاپخانه مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، سال چاپ
- ۱۰) حسن شادروان، اقبالشناسی با مقدمه استاد محیط طباطبائی، (انتشارات مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۱هـ. ش)
- ۱۱) دکتر محمد حسین مشایخ فریدنی، نوای شاعر فردا، (انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۰هـ. ش، تهران)
- ۱۲) سید غلام رضا سعیدی، اقبال شناسی: هنر و اندیشه اقبال، (انتشارات اقبال، تهران، ۱۳۳۸هـ. ش)

## منابع و ماخذ

### منابع اردو:

- (۱) دکتور محمد اقبال، کلیات باقیات شعر اقبال، مرتبہ دکتور صابر کلوروی، (اقبال اکادمی پاکستان)، طبع اول ۲۰۰۶م
- (۲) \_\_\_ مکاتیب اقبال بنام خان نیاز الدین خان، (اقبال اکادمی، پاکستان)، ۱۹۸۶م
- (۳) \_\_\_ کلیات اردو، (اقبال اکادمی پاکستان، لاہور)، طبع ہشتم، ۲۰۰۷م
- (۴) دکتور اکبر حسین قریشی، مطالعہ تلمیحات و اشارات اقبال، (اقبال اکادمی پاکستان)، طبع اول، ۱۹۸۶م
- (۵) دکتور جاوید اقبال، زندہ رود، چاپ دوم ۲۰۰۸م، (اقبال اکادمی، پاکستان)
- (۶) خالد نظیر صوفی، اقبال درون خانہ، طبع اول ۲۰۰۳م، (اقبال اکادمی، پاکستان)
- (۷) ڈی۔ کے۔ دل، مقالہ: حیات اقبال تاریخ کے آئینے میں، کتاب: اقبال ۶۸۵، مرتبہ دکتور وحید عشرت، چاپ اول، ۱۹۸۹م، (انتشارات اقبال اکادمی، لاہور)
- (۸) پروفیسر رحیم بخش، مقالہ: اقبال تیسرا سفریورپ چند روایات کا تجزیہ، کتاب: اقبال ۶۸۵، مرتبہ و حید عشرت، چاپ اول، ۱۹۸۹م، (اقبال اکادمی، لاہور)
- (۹) پروفیسر شمس الدین احمد، مقالہ: ڈاکٹر اقبال کی فارسی غزلیات مجلہ دانش، (انتشارات گروہ فارسی، دانشکدہ ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه کشمیر، سریناگر، سال چاپ ژانویہ ۲۰۰۲م)،
- (۱۰) عطیہ بیگم، اقبال، ترجمہ: ضیاء الدین برنی، (اقبال اکادمی پاکستان، کراچی)، چاپ دوم، مارچ ۱۹۶۹م
- (۱۱) مزملہ شفیق، جاوید نامہ: مختصر ترجمہ، (اقبال اکادمی، پاکستان)، طبع اول ۲۰۰۷م
- (۱۲) پروفیسر یوسف سلیم چشتی، شرح جاوید نامہ، (انتشارات عشرت پبلشنگ ہاؤس، لاہور)، طبع اول، اکتوبر ۱۹۵۶م
- (۱۳) محمد یونس حسرت، حکایات اقبال (بچوں کے لیے)، (اقبال اکادمی، پاکستان)، طبع اول ۲۰۰۶م
- (۱۴) \_\_\_ حکایات اقبال (نوجوانوں کے لیے)، (اقبال اکادمی، پاکستان)، طبع اول ۲۰۰۶م

شجره خاندان اقبال  
از شیخ نور محمد تاحال  
شیخ نور محمد



## PREFACE

The present thesis is submitted in fulfillment of requirement for M. Phil Degree in Persian Language and Literature from Persian Department of Dhaka University, Dhaka, Bangladesh.

My journey of learning Persian began some twelve years back when I stepped in National Institute of Modern Languages, Islamabad, Pakistan on 5<sup>th</sup> of January 1997, to attend Diploma in Persian Language Course. From then onwards this journey is going on. Many milestones came in my way. In 1999, I completed M.A. Persian from Quaid-e-Azam University, Islamabad. In year 2000, I attended a refresher course at Tarbiat-e-Modarras University, Tehran, Iran. In year 2004, I did M.A. Iqbaliat from Islamia University, Bahawalpur, Pakistan. In year 2007, my fate brought me in Dhaka, as my husband Mohammad Shahbaz Tabassum at present is serving in Pakistan High Commission for Dhaka, Bangladesh. So, I got the opportunity to continue my studies by doing the M.Phil programme in Persian Language and Literature from Persian Department of Dhaka University, the Oxford of Asia. Now with the grace of God I have completed my M. Phil and this thesis titled "*Naqush-e-Zanan Dar Ahwal o Afkar o Aasar-e-Iqbal*" that is "Role of Women in life, works and thoughts of Iqbal", is being submitted to get the M. Phil Degree. Following are some reasons for selecting this topic.

448597

- a. Dr Allama Mohammad Iqbal has always been a source of inspiration and great motivation, not only for being the national poet of Pakistan but a great poet of East. I got chance to learn more and more about Iqbal during M.A. programmes. In M. Phil as well, I selected one course titled "Contribution of Iqbal in Persian Literature". So I choose Iqbal for my research thesis.
- b. Iqbal as a poet, a philosopher, a politician, a jurist and religious reformer, all in one. He is such a diverse personality that there is always enough room to research and explore about his personality and thoughts.



- c. Few poets in the East in the modern times have had such a large audience as had Iqbal. He had a message for humanity. Mostly he addresses the younger generation, as being the future of nation. For him youngsters were a great hope, be it the man or woman. Women being the major component of society, Iqbal has addressed women in particular. In his all poetic works, both Urdu and Persian, we come across about more than three hundred verses, specifying the message and thoughts of Iqbal for women.
  - d. As it is very popular saying that behind a successful man there is a woman. There is no doubt about the unmatched success of Iqbal. In this thesis we come across various women in Iqbal's life who influenced him in home and abroad.
3. Every new research work has its own importance for being a fresh work in a specific field. This research will certainly facilitate to know more about his personality and thoughts. In addition to be a work of literary research, it will certainly add to the actions and emotions of readers. I present my work with the hope that status of woman in society will be much recognized and elevated than before.

Studying in Dhaka University as a foreign student have proved to be a wonderful experience. In future, I am looking forward for a full fledge research institute or academy for Iqbal studies in Bangladesh, for lack of availability of reference in Dhaka about Iqbal was the biggest challenge I faced.

At the end I would like to pay my regards and a lot of thanks to all the kind teachers of the Persian Department, especially my respected guide, Dr. Kalsoom Abul Bashar and Dr Geete Farooz, the Iranian Guest Lecturer in Persian Department. I must thank the High Commissioner of Pakistan for Dhaka Mr. Alamgir Babar and Deputy High Commissioner Mr. Ayaz Mohammad Khan for making it possible for me to avail this opportunity. The achievement would have not definitely been possible without the love and boundless cooperation of my beloved family, my husband and my daughters.

## TABLE OF CONTENTS

### Part One

- Chapter 1 : Preface  
A brief biography of Iqbal

### Part Two

- Chapter 2 : Role of Women in life of Iqbal
- a. Women at home
    - 1. Imam Bibi, Mother of Iqbal
    - 2. Fatama Bi, eldest sister of Iqbal
    - 3. Taleh Bi, elder sister of Iqbal
    - 4. Karim Bibi, younger sister of Iqbal
    - 5. Zainab Bi, youngest sister of Iqbal
    - 6. Karim Bibi, Iqbal's first wife
    - 7. Sardar Begum, Iqbal's second wife
    - 8. Mukhtar Begum, Iqbal's third wife
    - 9. Meraj Begum, Iqbal's elder daughter
    - 10. Munira Begum, Iqbal's younger daughter
    - 11. Mehtab Bi, Iqbal's brother's wife
    - 12. Wasima Begum and Inayat Begum, Iqbal's nieces
    - 13. Rehmat Bi, maid
    - 14. Doras Ahmed, Governess of Iqbal's children
  - b. Women Abroad
    - 1. Anne Bassent
    - 2. Ummat-ul-Masood, Begum Sir Raas Masood
    - 3. Amarta and Indra
    - 4. Ameer Begum
    - 5. Lady Eliat
    - 6. Amma Wagaynast
    - 7. Miss Beck
    - 8. Piran Ditti
    - 9. Hijab, Begum Imtiaz Ali Taj
    - 10. Khalida Adib Khanum
    - 11. Fraulin Ran
    - 12. Rosita Farbez
    - 13. Sarojini Naido
    - 14. Lady Silvester
    - 15. Fraulin Seneyshil
    - 16. Miss Shol

17. Sofia Jandan Bamba, Raj Kumari
18. Mrs Abdul Salam
19. Begum Atia Faizi
20. Mrs. Fatima-tul-Abid
21. Fatima Begum
22. Fatima Jinnah
23. Christa Bill George
24. Kamola and Ramola
25. Canesten Carnivali
26. Fraulin Gotismin
27. Begum Laiq, Mrs Sir Akbar Haidri
28. Professor Levi
29. Margret Farqoharsen
30. Lady Hatog
31. Begum Hashim Ismail
32. Professor Heren

### **Part Three**

#### **Chapter 3 :**

#### **Women in Poetry of Iqbal**

##### **a. Women praised in poetry of Iqbal**

1. Imam Bibi
2. Hawwa
3. Khatoon-e-Tai
4. Zulaikha
5. Hazrat Zahra Bint-e-Mohammad
6. Sardar Begum
7. Salama-i-Arab
8. Khanum Shahabu-Din
9. Sharf-u-Nisa Begum
10. Sherin
11. Tahira, Khatoon-e-Ajam
12. Attiya Faizee
13. Fatima Bint-e-Khatab
14. Fatima Bint-e-Abdullah
15. Kalsoom, Umme Omer
16. Laila
17. Hazrat Mariam
18. Mukhtar Begum
19. Mumtaaz
20. Begum Ahmed Doltana
21. Nadira Masood
22. Queen Victoria
23. Hazrat Hajira

##### **b. Imaginary Characters of Women in Poetry of Iqbal**

1. Hoor
2. Sarosh

***Dhaka University Institutional Repository***

3. Raqqasah
  4. Nabia-e-Mareekh (Prophet of Mars)
  5. Phoolon Ki Shahzadi (Princess of Flowers)
  6. Mujahid Ki Bibi (wife of a Knight)
- c. Poetic Terminologies about women in poetry of Iqbal
- d. Poems of Iqbal about Women

**PART FOUR**

- Chapter 4 : Message for Women in Poetry of Iqbal
1. Mother: an Ideal Woman
  2. Women and Home Management
  3. Relation of Man and Woman
  4. Role of Women in Nation Building
  5. Women's Rights
  6. Women's Education
  7. Women and Veil
  8. Women's Freedom and Western Culture
  9. Idea of "Nazan" in Poetry of Iqbal

**PART FIVE**

- Chapter 5 : Collection of Iqbal's Poetry about women
- Chapter 6 : Pictures of women in Iqbal's life and work  
Femicile of some Iqbal's manuscripts

**PART SIX**

Bibliography

Index



Among the distinguished sons of Punjab who have shed luster on the land of their birth and have left it richer in thought and culture, the name of Dr Sir Mohammad Iqbal has an unrivalled place (1). He belonged to a Kashmiri family whose ancestors had embraced Islam. Iqbal was born in Sialkot on 9<sup>th</sup> November, 1877. The dreamer of Pakistan died at the peak of his glory and flame in the early hours of 21 April, 1938 in Lahore and is buried in the precincts of the Badshahi Mosque in Lahore (2).

Though he is dead we can still listen to throbbings of his heart when we read his poetry (3). Following are his important works in English, Persian and Urdu:-

- |    |   |   |  |
|----|---|---|--|
| a. | Ilm-ul-Iqtisad                                    | : | Prose in Urdu, published in 1901   |
| b. | The development of Metaphysics in Persia          | : | Research paper submitted by Iqbal for P.h.d. published in 1908   |
| c. | Tareekh-e-Hind                                    | : | Prose in Urdu, published as text book in 1913-14   |
| d. | Asrar-e-Khudi                                     | : | Poetry in Persian, published in 1915   |
| e. | Ramooz-e-Bekhudi                                  | : | Poetry in Persian, published in 1918   |
| f. | Payam-e-Mashriq                                   | : | Poetry in Persian, published in 1923. The book was written by Iqbal in reply of 'Oxidental Divan' by Goeth |
| g. | Bang-e-Dara                                       | : | Poetry in Urdu, published in 1924 in Lahore  |
| h. | Zabor-e-Ajam                                      | : | Poetry in Persian, published in 1928   |
| i. | Javed Namah                                       | : | Poetry in Persian, published in 1932   |
| j. | The Reconstruction of Religious Thoughts in Islam | : | Lectures in English delivered by Iqbal, published in 1935  |
| k. | Musafir   | : | Poetry in Persian, published in  |

- l. Bal-e-Jibreel : Poetry in Urdu, published in 1935
- m. Zarb-e-Kalim : A third book of poetry in Urdu, published in 1936
- n. Pas-Cheh bayed Kard aye aqwam-e-Sharq : Poetic work in Persian, published in 1936
- o. Armagan-e-Hijaz : The last poetic work in Persian, published in 1938
- p. Iqbal Namah : Letters of Iqbal
- q. Shad-o-Iqbal : Letters exchanged among Iqbal and Maharaja Sir Krishin Pershad, published in 1942
- r. Letters of Iqbal to Attiya Begum : These letters in English were published in Dehli
- s. Letters of Iqbal to Jinnah : Letters of Iqbal in English, published with a foreword by Mohammad Ali Jinnah

Being an original thinker and a poet of versatility, Iqbal evolved his own style and terminology, made pre-eminent contribution to Persian poetry in the twentieth century and was hailed as the Poet of Philosopher of East. Nature does not provide such versatile men frequently and it may be many centuries that a man like Iqbal is born. Humanity delights in the exploits of great men, as they show to what heights man can rise and Iqbal's life provides a noble and inspiring example of the heights to which the human intellect can soar in spheres so widely apart (4).

Poets, like prophets belong to the entire humanity. Iqbal was an amalgam of a seer, a poet, a philosopher who had firm belief in the fundamental purpose of life which was to ensure the happiness of man through the cooperation and brotherhood of mankind. Iqbal's greatness can be judged from the fact that his poetry and philosophy are both great and this remarkable blend has never been found or achieved in any other great thinker, either of the East or the West (5).

This noble and renowned poet of sub-continent clearly forwards the sorrow and sufferings of human being in his poetry irrespective of cast and

creed. Being a great poet he is not limited within the boundary of particular land or nation rather his message is for all mankind. Especially he addresses the younger generation and suggested them the guide line to face and cope with the challenges of their time, as at his time Muslims of sub-continent were ruled by British Raj. While addressing the nation, he is not forgetting the equal and imported component of society that is women. In the following lines a few aspects about women in Iqbal's life and poetry are described along with message of Iqbal for women.

### **Women in life of Iqbal**

Women had great importance in his life who have definitely influenced and modified the thoughts and personality of this great thinker.

Mother's lap is the first institution of child. Imam Bibi, mother of Iqbal was a religious and pious lady. She was uneducated in formal sense but she learnt and studied the Quran and prayers. Iqbal's mother died on 9 November 1914. He composed a very long poem on her death, a poem of great philosophical significance for both Muslims and non-Muslims. He expresses:-

Translation:

*Who would wait for me anxiously in my native place?  
Who would display restlessness if my letter fails to reach?  
I will visit thy grave with this complaint;  
Who will now think of me in midnight prayers?  
All thy life thy love served me with devotion,  
When I became fit to serve thee, thou had departed (6).*

In the life of Iqbal, we come across the names of three women that is Karim Bibi, Sardar Begum and Mukhtar Begum, the wives of Iqbal Ali Baksh, his life long faithful servant, says that when those three women were living together with Iqbal, he never discriminates among them and that his behaviour towards them was based on the principle of justice and equality (7).

Another important name in the life history of Iqbal is that of Attiya Faizee. While Iqbal was in Europe he met Miss Faizee, a brilliant Indian woman. Iqbal was very much impressed by the personality of this educated woman. Apart from her Iqbal some other European ladies who impressed him and the most

important of them is the name of Fraulin Emma Wagenast, Iqbal's German teacher.

### Women in Poetry of Iqbal

In poetry of Iqbal, names of some ladies are observed, praised by Iqbal. Some of them are religiously important personalities like Hazrat Fatimah bint-e-Mohammad. When we come to Persian poetry, Allama Iqbal praises this beloved daughter of Holy Prophet, in Ramooz-e-Bekhudhi. He describes the Hazrat Fatima as a perfect role model for Muslim women. On account of three reasons; she was the beloved daughter of the Holy Prophet, the wife of Hazrat Ali and the mother of Hazrat Hassan and Hussain. She has been the source of inspiration for the women of Islam through centuries. She had a noble character as the poet describes her:-

Translation:

*"One, who was brought up to learn patience and resignation,  
grinding a hand-mill and her lips reciting the Holy Quran".*

In the Urdu poetry of Iqbal we come upon a poem titled "Fatima bint-e-Abdullah". Fatima bint-e-Abdullah was an Arab girl who was martyred while serving water to the fighters in war against infidels in the battle of Tripoli, 1912. In this poem Iqbal pays tribute to one of the martyrs in this war, showing the high status of a martyr in Islam. In this particular case an unknown girl was elevated to the rank of Shaheed by giving her life in the cause of God. Iqbal says:-

Translation:

*Fatima! The honour of the blessed Ummah you are,  
All specks of your handful of dust innocent are.  
O nymph of wildness this happiness in you destiny  
was,  
Serving to fighters against infidels your destiny was,  
This holy war in God's cause without armaments is!  
How courage – inspiring this desire for martyrdom  
is!  
Some activity in your silent grave is,  
A nation being reared in this lap is (8).*

Message for women in poetry of Iqbal

Allama Iqbal's poetry reflects the teachings of Islam, be it any aspect of his thoughts he is influenced by the guidance from Islam. When it comes to guide the women, a major portion of society, he seeks light from the teachings of Quran, because Islam is not only a religion; it is a complete way of life.

Islam, may be considered as a women's movement, because it, includes a divinity ordained programme for the eradication of injustice done to women. The most important and most emphasized role for women mentioned in Islamic sources is that of wife and mother, but the role of women in Islam is by no means limited to this (9).

The most obvious marker of the struggle against feminism by Muslim women is 'Hijab' (the canons of modesty in Islamic dress). Hijab is a symbol of respect and modesty (10). As regards Pardah, Iqbal often quoted the well known Quranic verse:

Translation:

*"Say (O Holy Muhammad) to the faithful that they restrain their eyes and preserve their modesty. And say to the believing women that they restrain their eyes and preserve their modesty and display not their ornaments, except what appears thereof, and let them throw their kerchiefs over their bosoms (XXIC: 30-31).*

Iqbal once explained to a college youth that "Pardah" was not the real cause of ill health of Muslim women. It was rather due to the economic reasons. "If women" said the poet, "could give birth to such great men as Muhammad bin Qasim and Mahmud Ghaznavi, inside the Haram, there is no reason to suppose that Pardah is the sole cause of our misery (11).

The mother's lap is first institution of a child. When we go through the Urdu and Persian poetry of Iqbal, the most important role of a woman as Iqbal observes is the character of woman as mother. As Iqbal himself was brought up in the lap of a pious mother, he has put so much emphasis on the mothers of nation in his poetry. As a role model for the mothers of nation, Iqbal brings the example of Hazrat Fatima-tu-Zahra, the mother of the icon of solidarity of Islam that is Hazrat Imam Hussain. Iqbal believes that it was the influence of the teachings of a mother that her son elevated the name of Islam in war against evil. A woman as a mother has so much responsibility on her shoulders and if she justifies her obligations then there is no reason of not having the heavens under her feet. Iqbal claims that the fate of nation can be read from

the forehead of its mothers. When Iqbal points out woman as an equal and more important component of society, he lays emphasis on the education of women. A woman equipped with both religious and modern education can definitely lead the younger generation to better individual and community life. Iqbal points out how the teachings of Quran encourages equal opportunities of education for men and women. Iqbal's poetry gives us the message of moral and ethics. As education is the solution to all our ills, Iqbal wanted to create a culture of education and civilization in which we can learn values and ethics as well. Iqbal was a poet of vision. He had predicted about a century ago the situation of his nation sandwiched between the teachings of Islam and Western culture and education. The poet criticizes western education:-

Translation: "

*The girls are learning English,  
The nation prosperity way has found.  
The Ways of West are in view  
Eastern ways sinful are found  
What scenes will this drama produce?  
On curtains rising this will be found" (12).*

Iqbal as Muslim philosopher is the exponent of the Islamic point of view in regard to women. The so-called independence and the natural rights of equality, which modern women holds so dear, are a real danger to the stability of modern society in the eyes of Iqbal. Notwithstanding the feminist movement, the position of modern women is hardly secure. Iqbal once said that a change in the attitude of men towards women was gradually appearing in English society. Men did not stand up in women's presence, they would not even move to make room for her.

The poet describes the modern girl in "Javed Namah", a girl from Europe was taken to planet of Mars as a Lady Prophet, so the women there would copy her mode of life – her face in bright, but she has not the light of soul in her body. Her words are impressive, eyes dry, she is apparently devoid of desire and love. She is after fashion and she avoids the society of man and abhors matrimonial alliance (13). She delivers a speech:-

Translation:

*"Ladies .....mothers and sisters!*

*How long could you live like sweet hearts?*

*Man hunt by becoming a victim,*

*He goes round thee actually to chain thee.*

*To be his companion is curse for life;*

*His meeting is poison; his separation is sugar!"*

The danger of such mentality was warned years ago by Iqbal, but now we can observe this has infected the East as well. Iqbal has great respect for woman and his criticism was only leveled against her ultra-modern tendencies (14). The poet had great sympathy with enlightenment of women, but he did not hold a high opinion in regard to her so-called modern approach. His views were determined by the abiding principles of reality that govern the stable character of society. West attracted the Eastern woman in the name of women's rights. Enemies of Islam in the name of women's right try to use them to fulfill their evil desires, whenever they wish. They want women to be a mistress without honour, religion or manner. Iqbal conveys the message of Islam to protect their honour granted by Islam. Iqbal blames man for the detraction of woman, as he may consider the man responsible for the deeds of a woman.

Translation:

*"A fact alive is in my breast concealed,*

*He can behold whose blood is not congealed.*

*To wear a veil and learn new lore or old,*

*Can't guard fair sex except a person bold.*

*A nation which cannot see this truth divine,*

*Pale grows its sun and soon begins decline" (15).*

I conclude from the poetry of Iqbal that the important role of woman in her life is that of being a mother. A mother is a trainer of future generation. The message of Allama Iqbal for women are the same as directed by Islam for Muslim women. Allah who granted Islam as religion to this nation, made a high place for Muslim women, and they share the responsibilities of enjoying truth, forbidding evil and raising flag of Islam.

**Notes and References**

1. Iqbal, the Great Poet of Islam, P 15
2. The world of Iqbal, P vii, xi
3. Studies in Iqbal's thought and Art, P 431
4. Iqbal's contribution to Persian poetry and thought in the twentieth century" P 128
5. ibid, P 141
6. "In the memory of my mother" in longer poems of Iqbal, P 105
7. The epistemology of Iqbal P 16
8. [www.jahoon.com/Iqbal/Iqb.woman.htm](http://www.jahoon.com/Iqbal/Iqb.woman.htm)
9. Contemporary topics of Islamic thoughts, P 222, 235
10. ibid, P 246
11. ibid, P 248
12. [www.Jahoon.com/Iqbal/Iqbwoman.htm](http://www.Jahoon.com/Iqbal/Iqbwoman.htm)
13. The poet of East, P 245
14. ibid, P 245
15. [www.jahoon.com/iqbal/iqbwoman.htm](http://www.jahoon.com/iqbal/iqbwoman.htm)



**"Woman"**

*Colour in the portrait of universe is from woman,  
From her warmth the inner warmth of life;  
In glory her dust in greater than plaedias,  
Each glory is the hidden pearl of her shell;  
Dialogues of Plato could not write,  
Yet Plato's spark by her flame was broken.*

**Zarb-e-Kalim**

448597



## ABSTRACT

GIFT

### NAQUSHE ZANAN DAR AHWAL O AFKAR O AASAR-E-IQBAL (ROLE OF WOMEN IN LIFE, THOUGHTS AND WORKS OF IQBAL)

448597

A thesis submitted for M. Phil Degree to Dhaka University



#### Submitted by

Humaira Yasmin

Student of M. Phil,

Department of Persian Language & Literature

University of Dhaka

Registration number: 463/2004-05

#### Supervisor

Professor Dr. Kulsoom Abul Bashar mazumder

Department of Persian Language & Literature

University of Dhaka, Bangladesh

Dhaka University Library

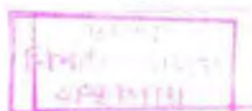


448597

University of Dhaka

Dhaka, Bangladesh

January 2010



448597

